

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل سپر برنا بود

کتاب پنجم ابجدی و حمران

از طرف وزارت معارف تألیف شده
حق طبع محفوظ و منوط با اجازه وزارت معارف است

چاپ سیم

۱۳۱۶

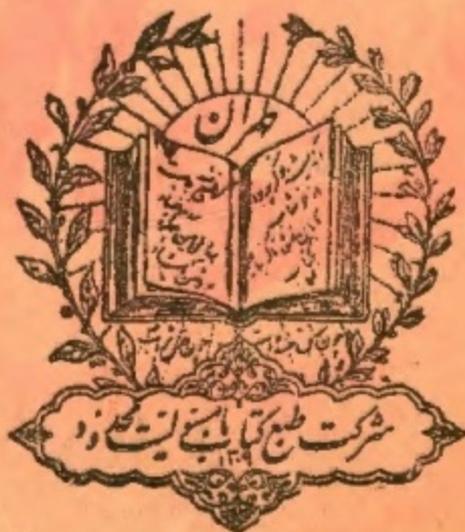
طهران

شرکت طبع کتاب

نمره تلفن ۷۲۰

خیابان ناصر خسرو

شرکت چاپخانه فرمک



کتاب دستبانی

که از طرف وزارت معارف تألیف شده

کتاب اول قیمت در تمام ایران ۲ ریال

• دوم ۳/۵ •

• سوم ۴ •

• چهارم ۶ •

• پنجم ۷ •

• ششم ۸ •

• هفتم و هشتم ۷ •

• نهم ۸ •

• دهم و یازدهم و چهاردهم ۱۰ •

• پانزدهم ۴ •

• شانزدهم ۱۲ •

• آیات منتخبه از کلام الله مجید ۱/۷۵ •

مركز درس - طهران - شرکت مطبوعات و نشریات

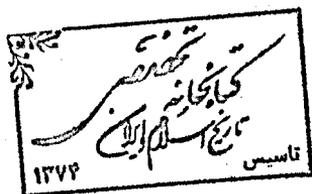
در روایات نمایندگان شرکتین

PIR₁

۵۸-۸

توانا بود هر که دانا بود
بدانش دل پیر بر نابود

کتابخانه محمد ابتدائی و حمران



از طرف وزارت معارف تألیف شده
حق طبع محفوظ و منوط با اجازه وزارت معارف است

چاپ سیم ۱۳۱۶



اسکن شد

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

بر طبق تصویب هیئت وزراء اعظام مورخ نهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب
پنجم ابتدائی دختران که از طرف وزارت معارف تألیف شده باید در تمام
دبستانهای اناث منحصراً تدريس شود قیمت آن با جلد در تمام مملکت
۷۰ ریال است به عنوان کرایه و حق الزحمه فروشنده در هیچ نقطه
چیزی علاوه نخواهد شد.

وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

علی اصغر حکمت

شرکت چاپخانه فرهنگ ایران - طهران

۲
بسمه تعالی

کتاب پنجم ابتدائی که از خرید پیش منحصراً در تمام مملکت تدریس میشود
مطالب آن برای شاگردان دبستانهای ذکوره و انات یکسان بود و
آموزگاران در هر دو نوع از مدارس دخترانه و پسرانه کتاب واحد را

تدریس میکردند

چون بر اثر تجارب حاصله معلوم شد که در کتابهای قرائتی تحصیلین و محصلات

فرق و امتیازی باید موجود باشد لذا وزارت معارف در صد و

برآمد که کتاب پنجم سابق را مخصوص تعلیم تحصیلین قرار داده و برای محصلات

کتاب جدیدی فراهم نماید که در قسمت عمده مطالب با کتاب پنجم ذکور

مشترک بوده و بجای بعضی از مطالب مخدوف و دارای مطالبی متناسب

با احتیاجات و روحیات و زندگانی آینده دختران باشد

بنا بر این از اول سال تحصیلی ۱۳۱۵-۱۳۱۴ در تمام مملکت کتاب پنجم دبستانهای

دخترانه از کتاب پنجم دبستانهای پسرانه مجزا خواهد بود ولی این دو کتاب

از حیث قیمت فرقی با هم نخواهند داشت
 وزیر معارف و اوقاف و صنایع متسرفه

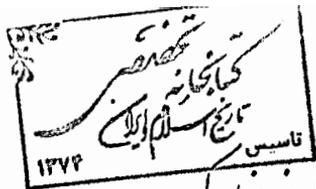
علی صفر حکمت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وی نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز
 ای کارشای هر چه بستند نام تو کلید هر چه بستند
 ای نیت کن اساس سستی کوه ز درت دراز دستی
 ای یاد تو مونس روانم جز یاد تو نیست بر زبانم
 ای مقصد هست بندان مقصود دل نیازمندان
 از قیمت بندگی و شاهی دولت تو دمی بهره خواهی
 بهم قصه نمانوده دانی بسم نامه نگشوده خوانی
 ای عقل مرا کفایت از تو جستن زمن و هدایت از تو
 از ظلمت تن رمانیم ده بانور خود آشنایم ده
 از برای محبت نطای

در حمد خدا



یاکیت آنکه سگریگی از هزار کرد
 خورشید و ماه و اجنه و لیل و نهار کرد
 اسباب راحتی که ندانی شمار کرد
 نشان میوه و چمن و لاله زار کرد
 شاخ برهنه پیرنیش نو بهار کرد
 هر لبلی که ز فرمه بر شاخار کرد
 ما را بحسن عاقبت آید و ار کرد
 فردوس عالی مردم پر پیگار کرد
 دانه گشت آبله و دخل شطار کرد
 مزد آن گرفت جانم آور که کار کرد
 بیدولت آنکه بر همه بیخ اختیار کرد
 از قصاید سعدی

فضل خدا را که تواند شمار کرد
 بحر آسمانید و برود در خان داد
 الوان نعمتی که نشاید پاس گفت
 جزای خاک مرده بشریف آفتاب
 از آب و اویخ در خان میوه داد
 توحید گوی او نه بینی آدمند و بس
 بخشندگی و ساقه لطف و حمش
 پر پیزگار باش که داد از آسمان
 هر کوه عمل کرد و غنایت آید و است
 تا برده رنج گنج میسر نمیشود
 بعد از خدای هر چه پرستید بیخ نیست

۱- دریا ۲- خشکی ۳- ستارگان ۴- شب ۵- روز ۶- ستاره و نوا ۷- مقصود خدات

۸- بهشت ۹- توجه و لطف ۱۰- نادان

کلمات بزرگمهر



بزرگمهر که از حکمای مشهور است میگوید دنیا را با تعسیر و زوال و زندگانی راد
 آن ناقص دیدم که اگر دنیا همه یک کس باشد و آنکس تمام خواهش و آرزوی
 خود از زن و فرزند و عزت و احترام و تسلط بر دشمنان برسد و از آفات
 و زحمتهای آمان باشد و در کمال آسایش خاطر سالهای سال که نهایت عمر آدمی
 تواند بود زندگانی کند بر آینه بصد سال نکشد و بعد از او با نذک زانی جمع
 آنچه کرده آورد و متفلسف کرده و بناهایی که گذاشته خراب شود و نام او
 از یادها برود و از او چیزی باقی نماند مگر تقوی و سیکوکاری که اثر آن ضایع
 نمیشود و ذکر جمیل باقی میگذازد چون چنین دیدم بر آن شدم که از بهر شستی
 و بدی احترام کنم و بر سیکوکاری نزدیک گردم

حال اگر کسی گوید کیست نزدیکتر به سعادت گوئیم آنکه گناهان او کمتر باشد اگر گویند
 گناهان که کمتر است گوئیم آنکه بخدا نزدیکتر باشد و اگر گویند که بخدا نزدیکتر است
 گوئیم آنکه نیتش نیک و کردارش نیکت اگر گویند نیت نیک چیست گوئیم
 میان روی و دلتی و در گذشتن از عیب دیگران

۱- در گون شدن ۲- نابود شدن ۳- چیرگی ۴- ۵- ۶- نیکو

پاکیزگی

حفظ اصح

در زیر پوست انسان غده هایست که عرق و مواد چرب بدن از آنها ترشح میکند
عرق قسمی از مواد مضر خون است که از منافذ و سوراخهای بسیار کوچک پوست که با
چشم هم دیده میشوند بیرون میآید

اگر پوست بدن را پاکیزه نگذاریم و لا اقل هفت تا یکبار حمام گرم و هر روز سرد
صورت را شویم کرده و کثافتی که در هوا موجود است بر بدن نمی نشیند و رفته رفته
سوراخهای پوست را میگیرد و میگذارد و عرق از آنها بیرون آید و همیشه عرق در بدن
جمع شد انسان مسموم میشود و ناتوان در جور میگردد

یک قسمت از نفس انسان از راه منافذ و سوراخهای بدن بیرون میآید هرگاه پوست چرک
و این سوراخها بسته باشد هوا دیگر از این راه داخل بدن نشود

علاوه بر این اگر بدن ناپاک باشد ذرات جاندار که در هوا هستند بر بدن می نشینند
و پرورش می یابند و رفته رفته مزاج را ضعیف و برای قبول امراض مستعد میسازند
و در ایحال اگر شخص مریض شود نمیتواند در مقابل مرض پایداری کند و بانگ مدت
بلاک میگردد و از اینروست که پیغمبر اکرم صه پاکیزگی را جزو ایمان قرار داده و ا.
طباء

نیز نظافت و پاکیزگی اهمیت خاص میدهند - سوراخها ۲ - سوراخهای کوچک پوست

خانه داری

خانه داری یا تدبیر منزل عبارتست از قواعد و اصولی که از تجربه های چندین هزار ساله بشری بدست آمده و بکار بردن آنها مایه آسایش و خوشبختی و رفاه خانواده است

بهزن خانه دار و کدبانو در سایه دانستن این قواعد تمامی مشکلات زندگی خانوادگی را آسان و بانازترین مخارج و سیل آسایش خانواده خود را فراهم میسازد و برای تهیه مواد غذایی و نظافت منزل و انتخاب البسه و حفظ سلامت افراد خانواده و پرورش اطفال از اطلاعات و معلوماتی که در نتیجه زندگی چندین ساله تحصیل در مدرسه فرا گرفته است استفاده و خانواده خود را با نیکوترین وجه اداره میکند مردان چون بسبب اشتغالات خارجی نمیتوانند انتظام امور خانواده را عمده دار بشوند اینکار را همسران در زمان خود و گذار میکنند بنابراین زن باید خود را باشوهرشریک زندگی داند و امور خانواده را قرین نظم و آراستگی ساخته و از بیچگونه در سنگاری و مراقبت در اینراه دریغ ندارد

کدبانوی عاقل و کاروان با فرزندان و خدمه خود برافت و مهربانی رفتار میکند و با وجود این از مسامحه و سستی هایی که باعث اختلال کارها میگردد احتراز نماید

و همواره میکوشد که در داخله عالمه نظم و ترتیب برقرار باشد و افراد خانواده بحسبت
و یکگانگی با همدگر رفتار نمایند

زن خانه دار تربیت اولاد و رابزرگترین و مقدس ترین و طایف خویش داشته
و برای تربیت آنان خود را سرشقی نیکو کاری و بزرگواری میسازد

سخنش مادر

بشت است و پستان او جوی سیر	کنار و بر مادر دلپذیر
ولد میوه نازنین در برش	درختی است بالای جانپورش
پس از بگری شیرخون دل است	نه رگهای پستان درون دل است
سرشته در آن مهر چون جان خویش	بخوش فرو برده دندان خویش
دو چشمه هم از پرورشگاهت	دو پستان که امروز درخواهت
دل در دندش با ذربافت	جوانی سرازرای مادر بتافت
که ای هست مهر فراموش عهد	چو بیچاره شد پیشش آورد عهد
که شبها ز دست تو خوابم نبرد	نه گریان و در مانده بودی و خرد
گس راندن از خود مجالت نبود	نه در عهد نیروی و حالت نبود
که امروز سالار و سر پنجه ای	توان کودک از مکس رنجه ای

۱- دیروز در بند

نصیحت

بالی نظم علوم کو ہمیں	ای چار دہ سالہ قرۃ العین
وقت ہنرست و سرفراز بسند	غافل نشین نہ وقت بازیست
تا بہ نگرند روزت از روز	دانش طلب و بزرگی آموز
فرزندی من نداردت سوو	جانیکہ بزرگ بایدت بور
با خلق خدا ادب نگہدار	دولت طلبی سبب نگہدار
کز کردہ نباشدت فجالت	ان نقش طلب زر روی حالت
تا معنی آن تمام دانی	میکوش بہ روق کہ خوانی
بہتر ز گلاہ و دوزی بد	پالا نگر می بنایت خود
بکار نیستوان نشستن	گفتن زمین از تو کار بستن
کم گفتن این سخن صواب است	با آنکہ سخن بلطف آب است
از خوردن پُر طلال خیزد ^(۳)	آب آرچہ ہمہ زلال خیزد
از خس من صد گیاه بہتر	یک دستہ گل دماغ پرور
ان سخت بود کہ پرتوان زد	لاف از سخن چو دژ توان زد

روشنی چشم ۲ - یعنی نظرتو پایہ رسیدہ است کہ متوانی علوم دو جہان را بیاموزی ۳ - تا مردم بر

دو ز تر از روز دیگر بہتر بیند ۴ - آب اگر چہ صاف دگر ارا باشد ز یاد خوردن و زبان رساند

حکایت

کاروانی را در زمین یونان بزود نعمت بیقیاس سبزه دند بازرگانان گیره وزاری
کردند و خدا و رسول شیخ آوردند فایده نبود

چو سپهر وز شد ذر و تیره روان چو عشم دار و از گریه کاروان
لعمان حکیم اندر آن قافله بود یکی از کاروانیان گفتش مگر اینان را نصیحتی کنی و موغله
گویی ما طرقتی از مال ما دست بردارند که درین باشد که چندین نعمت ضایع کرده و لعمان گفت
درین باشد کله حکمت با ایشان گفتن

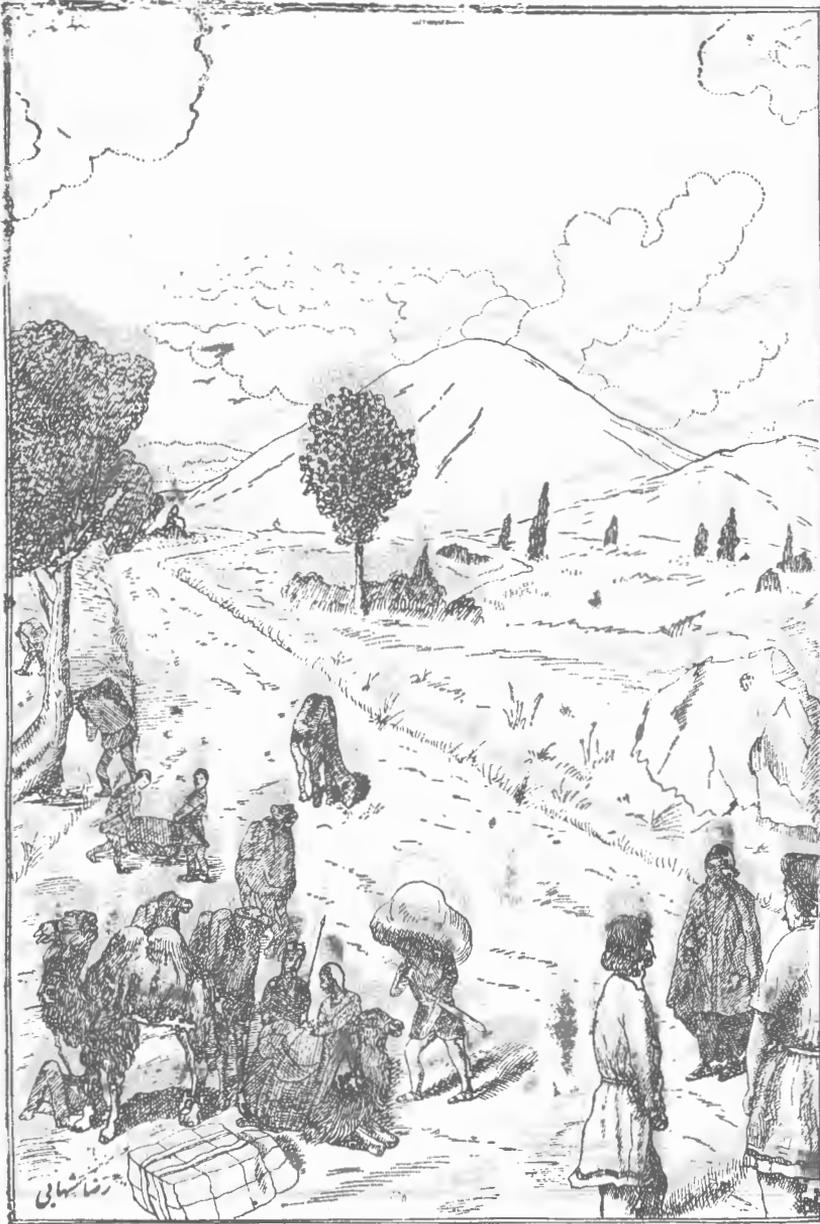
آهسی را که موریا نه بخورد
توان برد از او بصیقل زنگ
بایسه دل چه سود خواندن و عطا
ز رویخ آستین در سنگ

قطعه

بروزگار سلامت شکت کمان دریا
که خبر خاطر میکنم بلا بگرداند
چو سائل از تو بزاری طلب کند چیزی
بده و گرنه سگر بزور بستاند
از باب دوم کستان سعدی

۱- بی اندازه و بسیار ۲- اندکی ۳- نابود و تباہ ۴- سستی شکت و کیز او حال کردن

۵- منصرف و تفریح و محتاج است



تعمان حکیم و کاروان و دزدان

سقراط

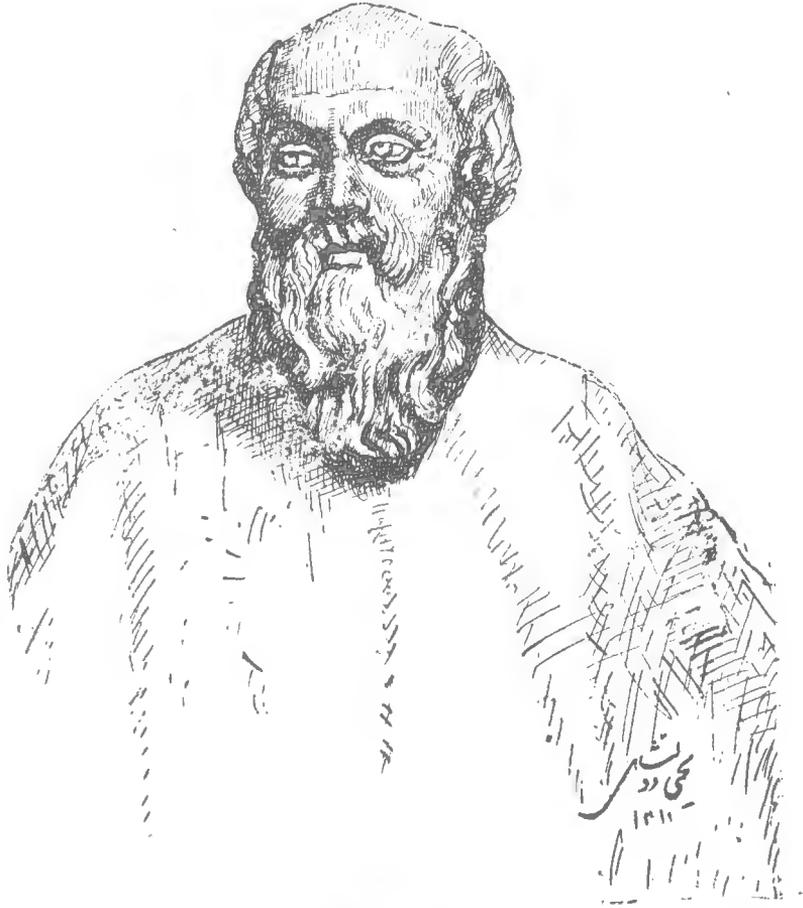
سقراط ۴۶۹ سال قبل از میلاد مسیح در شهر آتن از بلاد قلم یونان بدنیآ آمد پدرش مردی مجسمه ساز بود و نیز در ابتدای جوانی حرفه پدر را یادگرفت و چندی بدان اشتغال داشت، ولی طولی نکشید که از معرفت اورا چنان شوری در سرقا داد که شغل پدر را رها کرد و تحصیل حکمت پرداخت

سقراط مردی اشجاع بود و در جنگها دلاوری بسیار از او بعرضه ظهور می رسید بل و مسائل دنیا بچگونه بسگی نداشت در مصائب و سختیهای زندگانی بر دبار و کسبها

بود

گویند در کتیبه یکی از معابد یونان نوشته شده بود در دنیا هیچ چیز تازه نیست تو برو خود را بشناس سقراط مفاد این جمله را سرش زندگانی قرار داده در تمام عمر معرفت نفس خویش پرداخت و از ایراد بوجود قادر تعالی بی پروا این معنی را بهشریان خود که در آن زمان بت پرست بودند بیخبر کرد و آنانرا بر سرستیدان ندای یگانه بخواند مردم بر سقراط بدین شدند دشمنان او آتش قهرا و امن زدند تا عاقبت اورا بگناهکاری ششم و بیجا که جلب کردند

سقراط در مقابل قضات محکمه بجای آنکه از خود دفاع کند و تامل و تفسیر نماید باینها



نقراط حکیم

شجاعت ایشانرا بعدل و داد و خدا پرستی و حقیقت شناسی دعوت کرد از غضب و خشم
 و آهی هیچ نیندیشید و با اینکه میدانست اگر از عقیده خود برگردد و استغفار کند از منگ
 نجات خواهد یافت اتقاست و رزید و در عقیده خود همچنان ثابت بماند

تقاضات سقراط را بعد ام محکوم کردند و برندان انداختند شاگردانش که اورا اینهاست
 دوست میداشتند با سخاوت وی که بستند و از پانی مشت تا زندانها را با خود
 بدست کردند

سه روز پیش از موعد اجرای حکم یکی از شاگردان برندان نزد استاد آمد و او را
 از آنچه رفته بود آگاهی داد و گفت هم اکنون وقت آنست که فرار اختیار کنی
 و از این شهر برون شوی و کشور دیگر روی سقراط از این سخن برآشت و گفت مرا
 از تو شکفت آید که چنین سخن گوئی اگر سقراط حرمت قانون نگاه ندارد و از دیگر مردم
 چه انتظار میتوان داشت هفتاد سال در سایه قانون با سایش زندگانی کرده ام
 و از منافع و فوائد بسیار آن برخوردار شده ام اکنون روانیست از یک فرمان که
 بر میان من داده است پیرجم و از حرمت و قدرت آن که مایه سعادت نوع است
 بکاهم حاشا که از من چنین کار سببزند

با جمل سقراط سخنان شاگرد خویش را پذیرفت و همچنان در زندان بماند پس از سه روز

جام زهری را که بدستور قضاات برای اعدام و می تپسته شده بود بگرفت و بدو
انگه روی در هم کشد بنویشد و باز ادگی از دنیا برفت
نقل معنی: جنس از نامه دانشوران

۱- شروت ۲- بلاه ۳- عظیم و مبسور ۴- جمع بعد یعنی پرستگاه ۵- مضمون و منی ۶-
خداوند توانای بلند مرتبه ۷- رسانید ۸- تمت زده ۹- کشیدند ۱۰- قاضیان دادگاه
۱۱- طلب آرزوش

نخوی مردم و انا

در این پنج عادت نباشد بربنج	خوی مردم انا بگوئیم پنج
نذار و غنیم انگه ز او بگذرد	نخست انگه هر کس که دارد خرد
نه گر بگذرد زان شود تافت	نه شادی کند زانکه و ایافت
نگوید که بار آورد شناخ بی	بنا بود نیا ندارد امید
زنا بود نینها همه اسان شود	چو از رنج و از بدتن اسان شود
شود پیش وستی نیار و بکار	چو نخوتش پیش آورد روزگار
از شاهین نه فردوسی	

۱- بچیر یا آن کس که از دست او ۲- هم بزاده و خشاگ ۳- آسود و آسودگی خواهد

حیوان و نبات و جماد

موجودات بر دو طبقه تقسیم میشوند جاندار و بی جان

موجودات جان دار حیوان و نبات و اجسام بی جان جماد

حیوان موجودیست که غذا میخورد و تنفس میکند و حس و حرکت دارد مانند انسان
و اسب و مرغ

نبات مانند حیوان غذا لازم دارد و تنفس میکند لیکن حس و حرکت ندارد مانند
بید و کاج

جماد جسمی است که دارای حجم و شکل معین است مانند سنگ و آهن ولی نه حس
دارد و نه حرکت و بیخبت باسانی میتوان آنرا از حیوان و نبات باز شناخت

پند و امثال

سخن آینه مرد سخنگوست

سخن بسیار دانی اندکی گوی

شهر خویش به کس شهر بار است

چو مر بسم می نسازی نیش کم زن

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

وظیفه شخصی

انسان نسبت بوجود خود وظایفی دارد هر گاه بدان وظایف رفتار نکند جزو
ستم کرده و بسا که در هلاک خود کوشیده است

مهمترین تکلیف و وظیفه انسان اول خودشناسی و دیگر خویشنداری است

خودشناسی چنانست که انسان از چگونگی احوال باطن خود آگاه باشد و بداند برای
چه آمده و چه باید بکند و بجا باید برود و نیز بداند که کارهایی را که میکند کدام خوب است
و کدام بد و هر چه را بخورد و ایندارد و بد دیگران رواندازد

کسیکه از راه کوشش و نیش بدین مقام رسد و اعمال خویش را در ترازوی عقل
بسجد هرگز جز نیکی ندیده و پیرامون بدی نگردد

هر دینکو کار پویسته از خود خوشنود و خداوند نیز از چنین بنده خرنده است

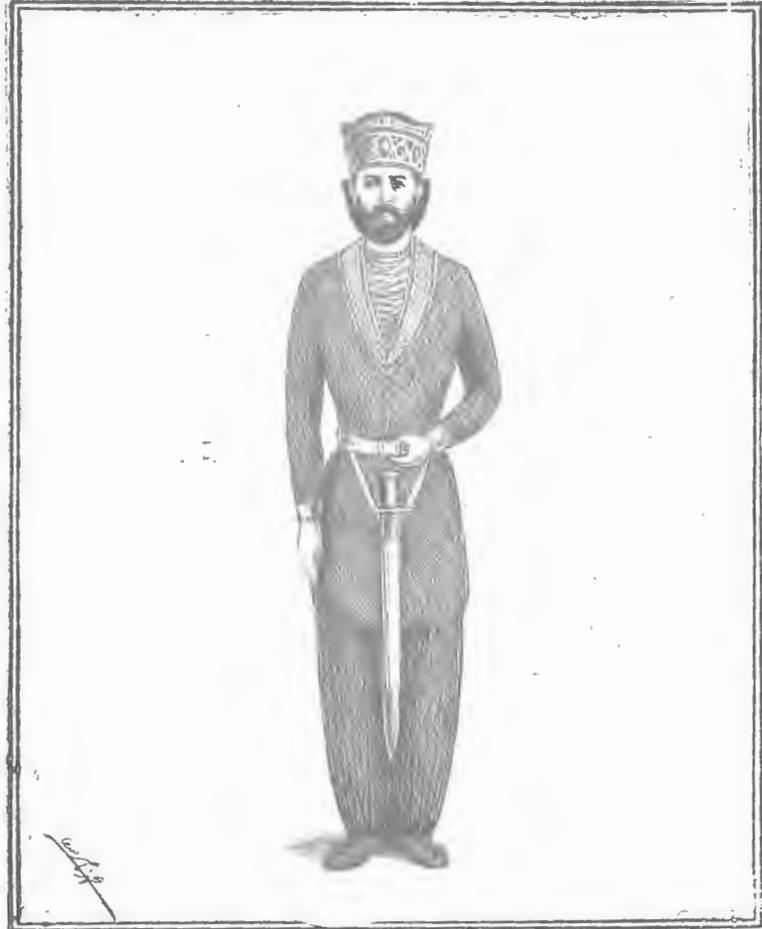
خویشنداری آنست که آدمی بحسب لیاقت و استعداد خویش در شداد صواب
باشد و نیز در حفظ تندرستی خود بکوشد و از ارتکاب اعمالیکه موجب زیان جسم و جان است
خودداری کند

چونیکلی کنی سبکی آید برت
ببد تا توانی بگستی بکوش

انوشیروان عادل

چون انوشیروان با پادشاهی نشست و تاج بر سر نهاد مردمان شاد شدند زیرا در زمان
 پدرش از او عقل و خرد و مردمانی و فضل دیده بودند و بسوی او در آورده خدای عزوجل
 جل را اسکر کردند انوشیروان نیز مردمان را بنواخت و بساط عدل داد و بجزرت و حکم
 و سیرتی نیکو نهاد و در ویشا نراه سه کرد کرد و هر کسی که کاری دانست کردن
 او را گفت برود پیشه خود کن و از مردمان چیزی نخواه و هر کس که تن در دست بود
 و کاری ندانست کردن او را بجزرت نمود که کاری کن و کشا و زری پیشه ساز
 و هر کس که نابینا بود و کاری نمیتوانست از خانه و خزانه خویش چیزی معین کرد
 که میتاند و کفایت خویش میساخت و گفت میخواهم اندر همه ملک و پادشاهی من
 در ویش نباشد و کسی شبانگاه گرسنه نخشد و کشا و زرا را فرموده بود که هیچ جای
 اندر مملکت وی زمین بی زراعت را نماندند و ناکشته و خراب گذارند و هر کسی
 که تخم داشت بفرمود تا از خزینة دولت با و تخم دهند در روزگار وی جهان آباد
 شد و پر داد و عدل گشت

انوشیروان بکار سپاهیان نیز اندر نگریست در روزهاشان داد و جاگان و
 عالمان و امیران را بگزید و مردمان نمرودی و پارسیان را مسترز و محترم گردانید



انوشیروان

و کارهای دنیا بر حلق این جهان خوب کرد و پس از پنج سال لشکر کشیده بروم

اندر شد نقل معنی از ترجمه تاریخ طبری بلخی

۱- انسانیت ۲- خداوند یک عزیز و بزرگ است ۳- فرس ۴- زراعت

زنوشیروان گیتی آباد شد

چو کسری نشست از بزرگگاه نو	هسی خواندندی در آسپناه نو
ز بس خوبی و داد و آیین اوی	وزان نامور دانش دین اوی
شدند انجمن بخشردان و رندان	بزرگان و بیدار دل موبدان
کسی را کجا تخم یا چار پای	بهنسگام در زرش نبود بجای
ز گنج شهنشاه برداشتی	ز کشتن زمین خوار گذاشتی
همه روی گیتی پر از داد کرد	بهر جای ویرانی آباد کرد
جهان شد بگردان خرم بهشت	همی ابر در بوستان لاله کشت
زمین شد بگردان تابنده ماه	بداد و بلشکر بیار است شاه
همه با دلی شاد و با سبزه خنک	همه گیتی افروز و بانام و ننگ
دل شاه همه کشوری خیره گشت	زنوشیروان نشان و ان تیره گشت

در شاهنامه فردوسی

اولی تخت عتقا بزرگان و جوانمردان دانشندان گز زراعت آند مدس شسته

دست و صورت بدتر باید پاکیزه داشت (مخطوطه)

دست در روز باید هر روز صبح با صابون بی عطر شست زیرا صابونِ مُطهر غالباً دارا
مواد است که برای پوستِ بدن مُضر است

در موقعِ شستن دست باید زیر ناخنهارا خوب پاکیزه کرد و هفت کیبار آنها را چیده
و کوتاه کرد تا زیاد از حد بلند نشود که ناخن بلند بسیار بدناست و هم در زیر آن مواد
چرکین انباشته میگردد

برای پاکیزه بودن بدن باید لا اقل هفت کیبار حمام رفت و بدتر با صابون و
آب گرم شست

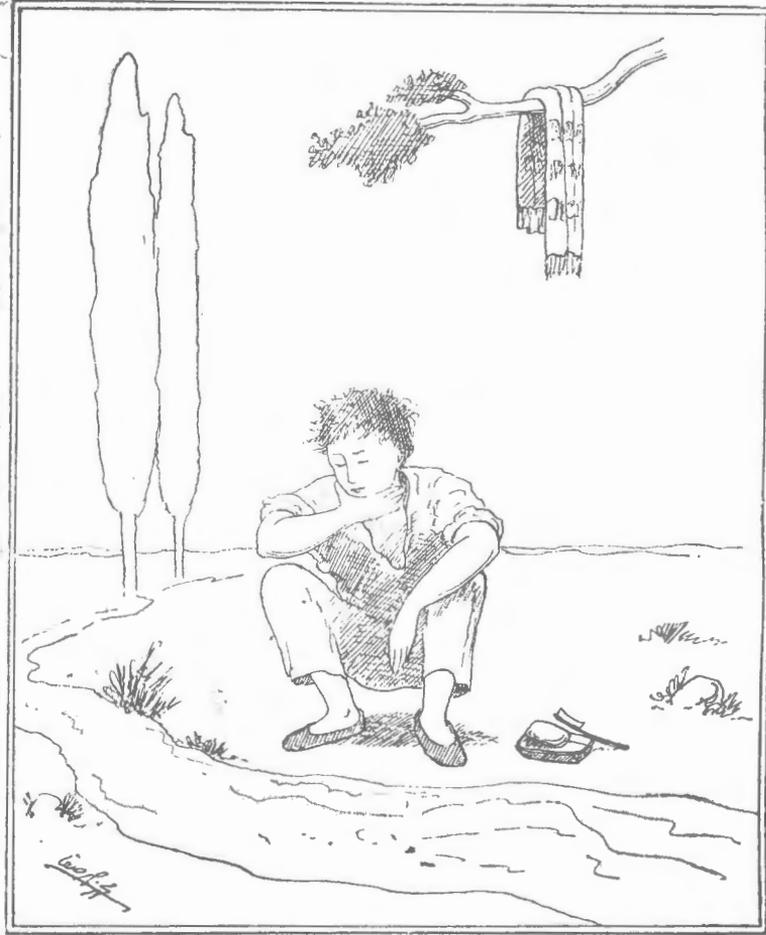
بعد از غذا بلافاصله حمام زدن مُضر است زیرا تا عملِ مضم در معده تمام نشده و غذا
مُگذشته است ممکن است قوچ و دل درو پیدا شود

بهترین وقت حمام صبح زود یا سه ساعت بعد از غذاست

شست و شو در حمام نباید بیش از نیم ساعت طول بکشد

پس از خارج شدن از حمام باید فوراً بدتر خشک کرد و لباس پوشید تا هوا در
بدن تصرف نکند و زکام نیارد

کسانی که با آب سرد شست و شو میکنند سردی هوا در مزاج آنها کمتر اثر میکند و از نایخنگی شما



جوانی که دست روی خود را با آب و صابون می‌شوید

در نتیجه سرما خوردگی پیدا میشود غالباً محفوظ میمانند
 هر چند آب سرد در ابتدا از حرارت بدن میکاهد ولی اندکی بعد چون جریان خون در
 همه بدن تندتر میشود بیشتر حرارت ایجاد میگردد و از اعصاب و دماغ رنج خستگی میکند
 اشخاصی که بر حسب عادت بدن خود را با آب سرد میشوند اغلب دارای مزاج سالم
 و بنیه قوی میباشند

شت و شوی با آب سرد به چوقت نباید پیش از چند دقیقه طول بکشد و بلافاصله
 بایستی یا حرکت کرد که بدن گرم شود یا بوسیله مالش بدن را بخوبی خشک ساخت که هوا
 تصرف نکند

اشخاص مریض یا ضعیف بدن اجازه طبیب باید مطلقاً از شست و شوی بدن با آب
 سرد خودداری کنند

حکمت

بر که بابدان نشیند نیکی نیند
 گزینند فرشته باد و یو
 از بدان نیکوئی نیاموزی
 و خست آموزد و حیانت و یو
 کند گرگ پوستین دوزی

از باب حکمت گلستان سعدی

۱۰۰ - مکر و فنون

نمان و گوشت

در اغلب بلاد معمولاً نمان و گوشت بیشتر از سایر اغذیه مصرف میشود و قیمت این دو چیز در اغلب جاها تقریباً از آنرا سایر مواد غذاییست

نمان غذاییست که پیش از نصف احتیاجات بدن برابر آورده میشود زیرا هم عضلات و انساج بدن را نگاهداری کرده و بدل یا تحلل آنها واقع میشود و هم تولید حرارت و قوت مینماید و بعلاوه معده را نیز خسته نمیکند و چنانکه معروف است کبکفر کارگر در حال صحت و سلامت میتواند هر روز تا یکصد و سی پنج مثقال نمان بخورد

گوشت نیز مانند نمان مغذی و مولد قوت و حرارت است لیکن باید در خوردن آن کا ملاحظه رعایت اعتدال شود، هر نوع از گوشتها دارای خاصیتی مخصوص میباشد و اشخاصی که گوشت میخورند باید از آن خواص آگاه باشند و بدانند که کدام نوع از گوشت برای آنان مفید و کدام مضر است

بهترین اقسام گوشت گوشت گاو و گوسفند و کوساله است، در ممالک غرب گوشت گاو و کوساله بیشتر مصرف میشود ولیکن در بلاد مشرق گوشت گوسفند را بر گوشت گاو ترجیح میدهند گوشت گاو و گوسفند مقوی و مغذی و سهل الهضم بوده و استعمال آن برای هر کس بغیر از اطفال مفید است

ولی گوشت گو ساله کمتر مغذی است و چندان لذیذ نیست باشد و با اینهمه چون از گوشت
گاو و گوسفند نازکتر و سریع الهضم تر است برای اشخاصی که بضعف معده و کم توانی
بتلاوتند مناسب تر میباشد

گوشت خوب تازه باید رنگش قرمز و آنجه اشش باریک و نازک باشد و چربی
گوشت گوسفند باید بسیار سفید و لطیف باشد و در زیر فشار انگشت نرم شود
گوشت غالب پرندگان نیز در تهیه خوراک استفاده میتوان کرد گوشت مرغ
خانگی و جوجه و بوقلمون و بکبک و دراج و بلدرچین بسیار لذیذ و گوارا بوده و برای
اشخاص مریض و ضعیف البینه و اطفال مناسب است، گوشت اقسام مرغابی و کبوتر
مغذی و لذیذ ولی بسیار بطی الهضم و سنگین میباشد، گوشت ماهی نیز تقریباً مانند سایر
گوشتها مغذی و مخصوصاً برای اشخاصی که بکارهای فکری اشتغال دارند
بسیار مفید است لیکن باید آنرا تازه تازه بصرف رسانند زیرا اگر فاسد و ضایع
شده باشد غالباً خطرناکست ماهی تازه دارای چشمهای برآق و گوش قرمز
و گوشت محکم است و فلسهای سختی کنده میشود گوشت ماهی را اگر با اصول علمی و
فنی خشکانیده باشند تا مدت مدیدی میتوان با اطمینان آنرا بصرف رسانند
گوشت شکار غالباً مستعد فساد و از این جهت است که باعث امراض میشود

ک کردیه

چون بهرام چو نبی شسته شد خاقان چین برادر خود را برود فرستاد تا باز ماندگان
بهرام تسلیمت گوید

بدو گفت از ایڈر برو تا برو
تو کسهای بهرام یل را بسین
گوشان بسیندان و تخت می
همان نیز من خود جگر خسته ام
و نامه ای جدا گانه بگردیه خواهر بهرام نوشت و او را بزنی خواست ماری کرد
و فرستاده را فرمود

سوی کردیه نامه ای بر جدا
همه راستی و همه مرد می
ز کار تو اندیشه کردم دراز
به از خود ندیدم ترا که خدای
بدارم ترا، سچو جان و تنم
وزین پس برین شهر فرمان تراست
که ای پاکدامن زن پارسا
سر شمت فردونی و دور از کمی
نشسته خرد بادل من بر از
بیارای این پرده مادر ای
بگو شتم که پیمان تو نشکنم
گر و گان کنم دل بر آنخت هست

کنون هر که داری همه کرد کن
پیش خسرو مندگو این سخن
وزان پس بین تا چه آیدت راهی
بروشن روانت خرد بر گرای
خرد را برین گفتا شاه کن
مرازان سگالیده آگاه کن
فرستاده خاقان بر و آمد نامه را بگردید داد و پنیاما بگزاشت و سخنمای
خاقان همه یاد کرد

زیند و از پند و نیکو سخن
چه از نو چه از روزگار کن
ز پاک و از پارسائی زن
که هم عکسار است و هم رای زن
چون گفت و آن پاکدامن شنید
ز گفتار او خاشی برگزید
کردیه چون از مضمون نامه و پنیامای خاقان چنین آگاهی یافت خاموش
و خرد را بادانش یار کرده سرسبب تفکر فرو برد و آنگاه لب سخن باز نموده
نخست پاس اظهار مهربانی و دوجویی بر خاقان شناسا و آفرین گفت پس چنین پیام داد
کنون دو دوه را سر بر شوین است
مرا خود بایران شدن روی نیست
اگر من بزودی بیایم براد
چه گوید مرا آن خرد مند شاه
بسوک اندر آهنگ شادی کنم
نه از پارسائی و رادی کنم

خردمند بی شرم خواند مرا چو خاقان بی آزرم داند مرا

- از اینجا ۲ - خردس صحرائی که از ارفا قول گویند ۳ - نام ۴ - کرد ۵ - اندیشه

۶ - خانواده

حکایت

یعقوب لیث پیش از آنکه بسطنت رسد قسمتی از ایران را از قید حکومت خلفای عباسی
 ربانی بخشد روزی در استان با جوانان همسال خود نشسته بود از هر در سخن میرفت
 و از طرف و لطائف چیزها گفته میشد یکی گفت نیکوترین جامه آنست که از اطلس
 بدوزند دیگری گفت بهترین کلاه آنستکه از دیشای رومی بسازند سومی گفت خوشترین
 مناظر منظره بوستانهای پر گل در بحان و لطیف ترین سایه با سایه بید و دلنوازترین
 نغمه با آواز بلبل است چون نوبت یعقوب رسید گفتند تو نیز سخنی بگو گفت جامه ای
 نیکوتر از زره و کلاهی بهتر از خود و منظره ای خوشتر از منظر میدان جنگ و سایه ای
 لطیفتر از سایه نیسره و آوازی دلنوازتر از شیهه اسب نیست

نقل می از اخلاق حسنی

۱. سخنان گیت آینه ۲. مجرب جوان ۳. نامکاتب

ابن سینا

حسین بن علی بن سینا که شیخ الرئیس با لقب داده اند از حکمای بزرگ ایران است
 پدر او از بزرگان بلخ و مادرش اهل یکی از شهرهای بخارا بود
 ابن سینا در سال ۳۶۳ هجری پانزده سالگی گذارد و چون از کودکی بسیار باهوش
 بود پدرش بتعلیم و تربیت او همت گماشت

ابن سینا در جوانی علوم ادبی و ریاضی و فقه و منطق و حکمت را تحصیل کرد و آنگاه
 تحصیل طب پرداخت و باندک زمان در کلیه فنون سرآمد و دانشمندان عصر گردید و در
 بیت ویکساگی بعالجی مرضی مشغول شد و باندک زمان در این فن مهارتی بسزایافت
 گویند میرنوح سامانی مرضی سخت مبتلی شد اطباء از علاج آن فسرده و مانند امیرنوح
 شیخ الرئیس را بخواند وی بخارا رفت و مرض امیر را باسانی علاج کرد امیر بی اندر
 نرسد شد و شیخ را بسیار بخواست و بر تمام بزرگان کشور مقدم داشت و بدرخواست
 وی کتابخانه خود را که مشتمل بر کتب نفیسه بود بختیار دی گزارد شیخ چند ماه در کتابخانه
 امیر تعلیم گردید و شب در روز بمطالعه کتب پرداخت
 آورده اند که در همان اوقات شبی آتش در کتابخانه افتاد و بسیاری از کتب
 گراهنبا بسوزت

بدخواهان شهرت دادند که شیخ کتابخانه را بحد آتش زده است تا پس از وی
 کسی بر آن کتب دست نیابد این سخن گبوش امیرنوخ رسید لیکن وقتی بدان گذارد
 و تازنده بود همچنان شیخ را معزز و محترم میداشت
 پس از وفات امیرنوخ شیخ الرئیس بخوارزم رفت و مدتی در نزد خوارزمشاه باحترام
 بزیست

گویند سلطان محمود غزنوی رسولی نزد خوارزمشاه فرستاد این سنیا و چند تن
 دیگر از علماء را که در خوارزم بودند بخواست

شیخ پیش از آنکه فرستاده محمود بخوارزم رسد و پیغام رساند از خوارزم بیرون
 رفت و بهشت بسیار خود را بمرگان رسانید در آنوقت قابوس بن وکیل امیر گزگان

بود و ادردی بود و فضل و دوستدار ارباب علم و فضل

شیخ الرئیس ناشناس در گزگان اقامت گزید و برای تحصیل معاش معاینه بمرگان
 مشغول گردید و گروبی را که با مرض سخت دچار بودند معاینه کرد و شهرتی بسزایا یافت
 قصار در آن اوقات خواهرزاده قابوس ناخوش شد اطباء از علاجش عاجز آمدند
 ایمان مملکت قابوس گفتند بتازگی طیبسی بدین شهر آمده که بسی امراض سخت را
 معاینه کرده است قابوس شیخ را بخواند و علاج بیمار را از وی بخواست شیخ بیک

مدت بیمار را علاج کرد قابوس از استاد می و مهارت او در عجب ماند و از
حالاتش پرسیدن گرفت و چون شناخت که ابن سیناست حضورش را منتهم نیست
و او را در نهایت عزت و احترام نزد خود نگاهداشت

شیخ رئیس چندی در مصاحبت قابوس مبرر بود چون قابوس گشته شد شیخ گمان را
ترک گفت و بهمان رفت فرمانفرمای همدان شمس الدوله او را بوزارت خویش
برگزید

پس از وفات شمس الدوله شیخ باصفهان نزد علاء الدوله دیلمی رفت علاء الدوله
که حکمران اصفهان بود گروهی از بزرگان و علمای اوستقبال شیخ فرستاد و متعهد
گرمی داشت

شیخ نزد علاء الدوله بعزت و خمت میزیست و پیوسته در سفر و حضر با او بسراه بود
در سال ۴۲۷ هجری با اتفاق او بهمان رفت و در آن شهر مرض قویج که مدتی بدین
شکل بود وفات یافت و هم در آنجا مدفون گردید مقبره او در همدان هنوز باقیمت
معروفترین کتابهای ابن سینا قانون و شفاست

کتاب قانون در علم طب است و پنجدین زبان ترجمه شده و قرنهای متمادی
اطباء دنیا بوده است

کتاب شفا در فلسفه و حکمت است و دانشمندان بر آن شرح بسیار نوشته اند
 آورده اند که شیخ الرئیس در ایام انزو و ابکاری جز مطالعه و تالیف کتب و تدریس
 شاگردان نمی پرداخت و هنگامی که شغل وزارت گرفتار بود و هر روز پیش از طلوع
 از خواب برمیخاست تا صبح کتاب میخواند یا مینوشت و بامداد پس از ادای نماز
 بجلس درس می نشست و چون از درس فراغ می یافت بجلس وزارت می رفت بامور
 کشور می پرداخت

شیخ در نظم و نثر پارسی و عربی نیز دست داشته است از جمله اشعاریکه بدو منسوب
 داشته اند این رباعیست که در جواب تکفیرکنندگان خود سروده است

کفر چو منی گرفت آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر چو من یکی دانهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

نقل معنی مختص از نامه دانشوران

-
- ۱ و ۲ - نام دو شهر است از ترکستان که سابقاً جزایران بوده است ۳ - استادی ۴ - پُر
 ۵ - نام شهرو لایبی است از ترکستان ۶ - نخعی و برج ۷ - نام شهری است در استرآباد و مقرب آن
 جرجان است ۸ - عنینت شمره ۹ - بسراهی و معاشرت ۱۰ - کافر شمره ۱۱ - بیوده

پادشاه خاتون

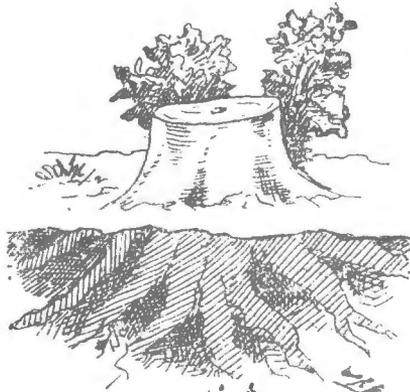
پادشاه خاتون دختر قطب الدین محمد از ملوک کرمان زنی دانا و عادل و کاروان
 بود و بهیروی تمام داشت خط خوب نوشتی و شعر نیکو گفتی و با دانشمندان و اهل فضل
 بغایت بغایت بودی در گاه ابو محمد فضلا و بلغار عالم شد و شعر در عهد او و تو تمام
 گرفت در آینه معاش اهل فضل را از خزانه فرمود مدارس را معمور کرد و ایند پیوسته در
 بارگاه او حدیث از فضل و دانش و شعر رفتی و خود شاعری نیک بود

چون زمام حکمرانی در کرمان بدست او افتاد اساس معدلت نهاد و طبقات
 مردم را قرین آسایش گردانید و ارباب بهر و دانش را با احسان و اخرو صلات
 گردانایه مخصوص فرمود از اشعار او چند قطعه در دست است از جمله اینقطعه

من آن زغم که همه کار من نیکو کاری است	بزیر متغنه من بسی کله داری است
بهر که متغنه خشم سندر که او گوید	چه جای متغنه تاج هزار دیناری است
جمال سایه خود را دینغ میسدارم	از آفتاب که هر جای کرد و بازاری است
نه هر زنی بد و کر متغنه است که بانو	نه هر سه می بکله ای سزای سرداری است

ریشه

قسمت‌های مختلف نبات عبارت است از ریشه و ساق و برگ و گل که مبدل می‌شود
ریشه و فایده دارد یکی آنکه نبات را در زمین استوار و پابرجای می‌دارد و



ریشه چنار

آنکه آب و مواد غذایی را از زمین بگیرد

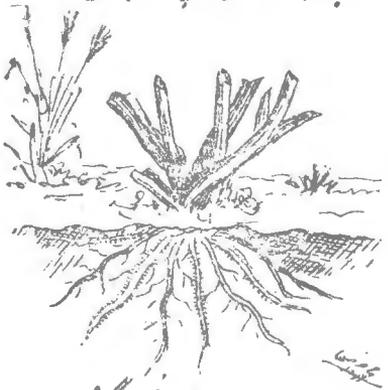
و تمام اجزای نبات می‌رساند

نمونه ریشه نبات بسته به نمو ساق است درختان

تعمیر ریشه‌های قوی و درشت دارند

و ریشه گیاه‌های ضعیف نازک و باریک است

پس از آنکه ریشه اصلی در زمین فرو رفت فُشْت بشاخ‌های کوچک و باریک می‌گردد



که آنها را ریشه‌های فرعی می‌خوانند

ریشه‌های فرعی از هر جانب در زمین می‌روند

و مواد غذایی زمین را جذب کنند و ساق

و برگ برسانند

ریشه اصلی و ریشه فرعی گندم

در بعضی نباتات از قبیل گندم ریشه اصلی

و ریشه‌های فرعی بیک اندازه نمو میکنند چنانکه تمیز آنها از یکدیگر دشوار است در

بعضی دیگر مانند چند در ریشه اصلی بسیار بزرگ شود و ریشه های فرعی کوچک و تارک
می مانند اینگونه ریشه ها را می توان بیخ نامید



بیخ بعضی از نباتات از قبیل چغندر و
تراب و گرز خور و نیست
برای اینکه ریشه بتواند مواد معدنی
زمین را جذب کند باید زمین نرم
و مرطوب باشد بدینجهت است

که باغبانان و زارعین زمین را سبیل میسازند و آبیاری میکنند

در اطراف هر ریشه تارهای

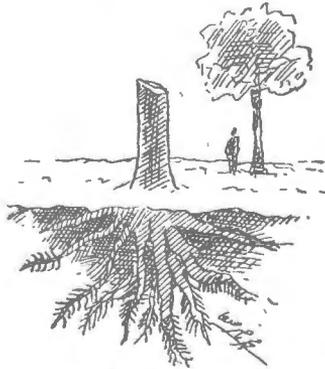
بسیار نازک و باریک است

که جز با ذره بین دیده نمیشوند مواد

غذائی بواسطه این تارها بر ریشه می رسد

و بدین جهت آنها را موهای

جاذب میگویند



ریشه و موهای جاذب

تکلیف فرزند نسبت به پدر و مادر

فرزند نیک و معاتمند باید پدر و مادر خود را از دل و جان دوست بدارد و احترام
 بگذارد و زیر امر پدر و مادر سبب سعادت این دنیا و تیکاری آن دنیا است
 یا چکس نسبت به فرزند خود و لوز تزویر با تراز پدر و مادر نیست
 هر چند یا فرمان که پدر و مادر بفرستند بر او میسرند برای خوشی و آسایش زندگانی او است
 پس وظیفه فرزند آنست که پند و فرمان پدر و مادر را بجان و دل بشنود و اطاعت
 کند و در سخن گفتن با آنها ادب نگاهدارد و در حضور آنها آواز بلند نکند و نرنگوید و
 بسیار بخندد و بجا میکهد پدر و مادر استاده باشند نشیند و اگر نشسته باشد و از آنها
 دور آید با احترام از جای برخیزد و سلام کند و هر گز چیزی با بصرار و ابرام از آنها
 نخواهد که آنها بصلحت و احتیاج او از خود او دانند
 پس باید دختر خجسته و شرافتمند آنست که چون بزرگ و نیرد مند شود پدر و مادر خود
 یاری کند و همچنانکه آنها ویرا در کودکی پرورده اند و نیرد آنها را در پیری و
 ناتوانی دستگیری کند

آرزوی مادر آنست که دخترش بن رشد رسد و در شرم و عفت و خانه داری بر آید
 و قرآن باشد و دختر همربان پاکدل باید این آرزوی مادر را بر آورد

بهر کس در زندگانی از دوستی بگانه و ضمیمه ناکزیر است تا در دول و اسرار خود را
 بوی گوید فرزند را دوستی مهر با ترا پذیرد و مادر نیست که پوئیه خیر او را میخواهند پس
 پدر و مادر را محرم راز خود سازد و مشکلات خود را نزد آنها برید که اسرار شمار ابد
 و امانت بگانه میدارند و در رفع اندوه و طلال شام بجان میکوشند
 فرزندیکه بر اکلار و عقاید پدر و مادر خویش طعن زند و میزان فهم و دانش آنها را مورد
 تحقیر قرار دهد و از آنها بسکی یابد کند ناشایسته و ناخلف است و اعتماد بر او
 جایز نیست و همه کس باید از او دوری جویند تا از رشتی اخلاق و رزالت طبع او
 مصون بمانند

باجمله انسان باید با پدر و مادر چنان رفتار کند که از فرزندان خود همان چشم دارد
 و بداند که خوشنودی پدر و مادر خوشنودی خداست

۱- آنچه که صلاح حال است ۲- پاکدامنی ۳- بختگان ۴- خالص و یکدل ۵- سرزنش

۶- ناپهیز و پست شمردن ۷- فرومایگی ۸- محفوظ

اعتماد

اعتمادت بر آن نباشد

اعتماد درست دار چنانکند

نرماند جز اعتماد و درست

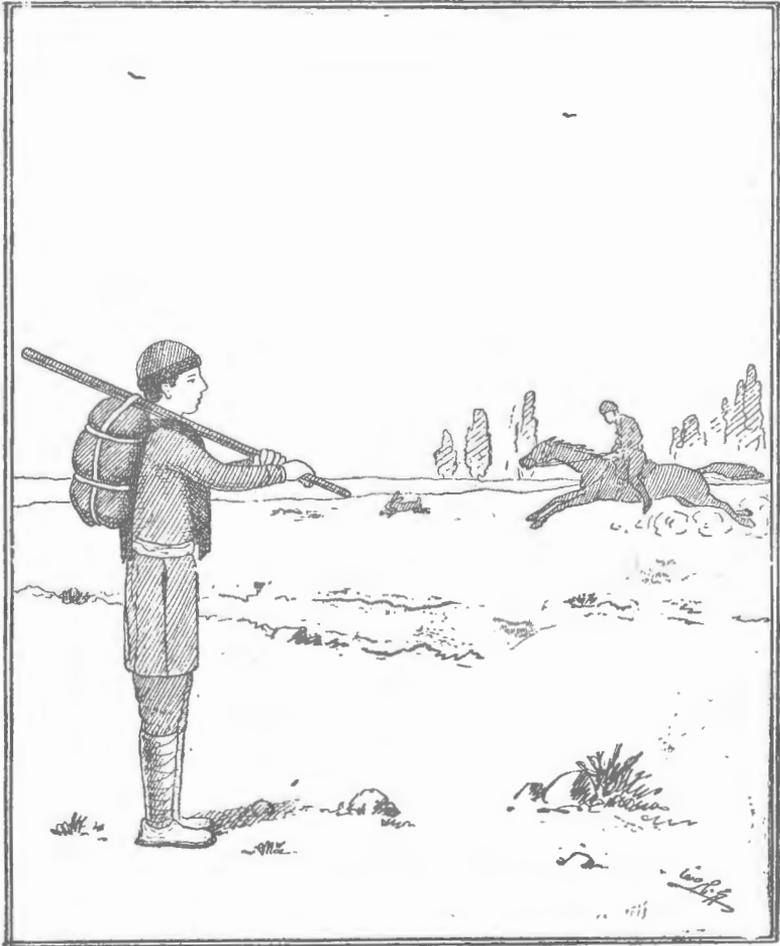
بنده را بی سنگ از عذاب خدا

از قطعات انوری

حکایت

آورده اند که وقتی مردی جامه فروش با جامه در بست و بردوش نهاد تا برای
 فروتن بدی بر دسوازی با او همراه افتاد مرد از کشیدن پشتواره بپتوه آمد و
 خستگی در او اثر کرد بسوار گفت ای جوانمرد اگر این پشتواره من ساعتی در پیش گیری
 چند آنکه من پاره بیاسیم از گرم و قوت دور نباشد سوار گفت این بار گیر من باز
 جو نخورده و تیمار بقاعده ندیده است امروز آن قوت نذار که بتوان بر او بار
 زیادت کرد در این میان خرگوشی بر حاست سوار اسب را در پی او برانگخت
 و بدو اینچون میدانی دوسه برفت اندیشه کرد که ابی چنین دارم چرا جامه های
 امروز دستم و بسوی فرار کردم و ای حق جامه فروش نیز از همین اندیشه خالی
 نبود که اگر این سوار جامه های من برده بود من هرگز بگردش نرسیدم سوار نیز در یک
 او باز آمد و گفت اکنون جامه ما بمن ده تا سخته بیاسای مرد جامه فروش گفت برو
 آنچه که تواندیشیده من بسم از آن غافل نبوده ام

مخلص از مرزبان نامه سعدالدین راوی



جامه فروشش و سوار و خرگوش

دندان و بیسی اباید کیزه گاهدا (حفظ لفظ)

هنگام غذا خوردن غالباً اتفاق می افتد که خورده غذا در دهان و میان دندانها باقی بماند و کم کم در آنجا فاسد شده و دهن را بدبو میکند و گاه میکروب بعضی امراض که بوسیله آب یا هوا داخل دهان میشوند در آن غذاهای فاسد شده جای بگیرد و مرضی خطرناک قبل خنق و غسیره تولید میکند بنابراین باید بعد از هر غذا دهن را با آب پاکیزه شست تا هر چه خورده غذا در دهان مانده است خارج شود

در مواعع شیوع مرض زکام باید آبهای طبی که از دواهای مخصوص ترکیب و تهیه میشود غرغره کرد و از همه آسانترین است که اندکی زاج سفید در آب جوشیده حل کنند و دهان و گلو را با آن روزی چند بار بشویند

همه چیزیکه دندان را از فساد نگاه میدارد همان ماده سختی است که روی دندان را گرفته است و آنرا اینا میگویند اگر با دندان چیزی سخت را بشکنیم و یا آب یا طعام بسیار سرد و گرم بپوشیم بطوریکه دهان باد و هو شود مینمای دندان که حافظ آنست میکند و میریزد در اینحال ترشی غذا بدندان اثر میکند و آنرا سوراخ نماید و رفته رفته غذا و میکروبهای مختلفه که وارد دهان شده اند در آن سوراخ جایگیرند و دندان را فاسد میکنند و دردهای شدید پیدا میشود چنانکه غالباً چاره جز کشیدن دندان

نیت اینگونه فساد دندان را کرم خوردگی گویند

کسانیکه دندانهای خود را نواظت نمیکنند دندان آنها زود فاسد میشود و میریزد و یا
پنهان در میکسد و زحمت میرساند که ناگزیر باید دندانها را بکشند

شخصی بی دندان نمیتواند غذا را خوب بجود و نرم کند و چون غذایی تجوید دارد
معدده گردد و مضمم نمیشود و در شکم تولید میکند

پس انسان باید تا میستواند در حفظ دندانهای خویش سعی کند چیزهای سخت را با دندان
تسکند آب بی اندازه گرم یا سرد نیشاند و روزی دو بار دندانها را با مسواک
و گرد دندان شست و شود

گویند بهترین کرد برای پاک کردن دندان زغال چوب بید است

یعنی راه تنفس است و از آنجاست که هوا داخل حلق درآید میشود بنا بر این باید بینی را
بیشتر پاک نگاه داشت زیرا ممکن است میکروبهای که در هوا موجود است در

بینی جایگیرد و از آنرا راه داخل مجرای تنفس شود و تولید امراض سخت کند

همگامی که مرض زکام پیدا میشود باید دست و سر را با طیب و دواهای مخصوص استنشاق کرد

اتحراق و آتش

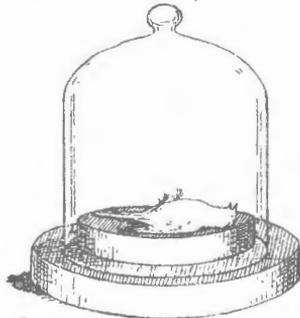
اگر حیوانی را در حبسه بی روزی حبس کنند بازگ زمان میمیرد و نیز اگر شمع افروخته را زیر سرپوشی گذارند پس از لحظه خاموش می‌شود از اینرو معلوم می‌شود که هوا، مسپنجانه

برای تنفس حیوانات لازم است برای

سوزن اجسام نیز ضرورت دارد

اگر هوای مایع بود هیچ جسمی نمی‌سخت و آتش در

جهان پیدا نمی‌شد



کوژی که در بوم پوشش بی هواخته شده است

سوزن جسمی چنان است که آن جسم

با اکسیژن هوا ترکیب می‌شود و تولید نور و حرارت میکند

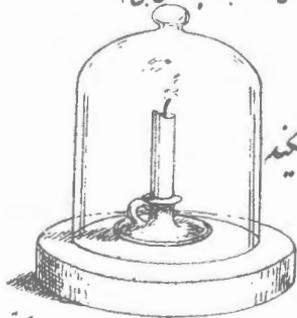
برای دریافتن این معنی اندکی آب در سجا

گود بریزید و زغال یا شمع افروخته را بر قطعه

چوبی گذاشته روی آب بنیدازید نگاه

پایه بلورین روی آن بگذارید چیزی نمیکند

که زغال یا شمع خاموش می‌شود و آب در



شمعی که در پرورش با سطل بدون هوا خاموش می‌شود



بالا رفتن آب در پایه بلورین

پایه بالاسرود بالا رفتن آب در پایه دلیل آن است که هوای پایه در نتیجه اتحراق

معدوم شده است

تجربه دیگر آنکه اگر ورقه کاغذ را در آتش اندازند فوری مشتعل میگردد و میوزد لکن اگر کتابی را در آتش بیندازند پس از چند دقیقه بیرون آوند دیده میشود کتاب سوخته و تنها جلد و اطراف آن سیاه شده است علت آن است که اوراق کتاب هم چسبیده و برای احتراق هوای کافی در میان اوراق نبوده است

قابلیت احتراق اجسام متفاوت است پاره ابرقیل نفت در روغن بپنکه آتش مانبا برسد بزودی و آسانی میوزند و روشنایی و گرمی بسیاری تولید میکند و پاره دیگر مانند زغال و چوب دیرتر میوزند و روشنایی و گرمی آنها کمتر است از بعضی اجسام احتراق پذیر مانند زغال سنگ و چوب و پنبه پس از سوختن اندک خاکستری باقی میماند و بعضی مانند نفت و بنزین تا با خرمیوزند و چیزی از آنها باقی نماند

از این مطالب معلوم شد که برای بدست آوردن آتش باید جسمی احتراق پذیر را در مجامع هوا بنفیس روزند و اگر بنخواهند آتش دوام پیدا کند و تمام نشود باید مواد سوختنی هوا بهنگام تجدید کنند

آتش در عالم با اشکال مختلف یافت میشود از کوههای آتش فشان آتشی است که در کوه

آفرینش افسه وزنده آن است خورشید کرده آتشین بزرگی است که نور و حرارت
آن بیا میرسد

آتش برای انسان منافع بسیار دارد و اگر نیسب و غالب کارهای زندگانی بشر
محل و موقوف میماند

اندرز

در نام خستن دلیسه ی بود	زمانه ز بدول بسیری بود
چو خورشید باشی تن آسان شوی	چو از آوری زبان هرسان شوی
گشاده دلا ترا بود بخت یار	انوشه کن گو بود نمود بار
چو با مرد وانات باشد نشست	زبردست گردد سیر زیر دست
بدانش بود جان دل با فروغ	بگر تا نگردی بگرد دروغ
چو با دل ز بانرا بود راستی	بسند ز هر سو در گاستی
تن آسانی و کاهلی دور کن	بکوش و ز رنج قنت نور کن
که اندر جهان بود بی رنج نیست	کسیرا که کاهل بود گنج نیست

از شاهبندانه فردوسی

کم آزاری و بزوباری پیشه کنید

چو روشن شود جانت از داد و دین	کم آزاری و بزوباری گزین
کم آزار مردم بود کم زیان	بود شادمانه بهر دو جهان
هزار آزار مردم شود آبروی	بزاری بمرده است آزارجوی
جهان دیده آزار مردم نخواست	کم آزار باشی دو گیتی تراست

دنیار ابناء دانی مگذرانید

تبادانی اندر پسیمای راه	بسید انشی زندگانی نخواه
ده عمر برباد اگر آگهی	بخواری و نماندانی و البته
ترا زندگانی خداوند داد	نه از بهر نادانی و جهل داد
بگو گفت و نامی یاخ گزار	که نادان بود چون خربی فسار

منظومه پندنامه

پنده امثال

خردور اکو چاک نباید شمرد
 اگر بد کنی چشم نیکی مدار
 بگو باشش تا بد بگوید گت
 نغم زبردستان نخور زینهار

زنان نامی سکینه - ام البنین

سکینه دختر حرمین بن علی علیه السلام از مشایخ خطبا و شعرا و ادبای زمان خود بود بزرگان اهل فضل و ادب پیوسته در خانه او رفت و آمد داشتند و از غرض فضایل وی خوشبختی میکردند و در مناظرات ادبی شخص او را حکم و گفتار سند قاطع قرار میدادند حکایات ادبی و اشعار و خطبه های بی نظیر این زن در تواریخ و کتب ادب ثبت شده است

ام البنین زن ولید بن عبد الملک از زنان مشهور عمدا موی است که شوهرش در امور سلطنت با وی مشورت میکرد و بیشتر آیه های صائب او را بوقع عمل میگذازد و غالب کارهای خوب که از وی صادر شد بشوق و دستور همین زن کاروان بود

ام البنین بدوشی با سکینه افتخار میکرد و هر چه داشت از پر تو مصاحبت با آن نابغه دانش و فضل بدست آورده بود

افلاطون

افلاطون از مشایخ حکمای قدیم یونان و تولد او ۴۲۷ سال پیش از میلاد مسیح

بوده است

پدر و مادر افلاطون بنام دو از خاندان بزرگ بودند و او را با آداب بزرگان

تربیت کردند

افلاطون تا بیست سالگی تحصیل علوم ریاضی و موسیقی اشغال داشت و گاه نیز

بشعر میگفت و بعد از آن مردم زمان خود در فراگرفتن فنون پهلوانی و ورزش کوشش

بسیار میکردند و چند آنکه سر آمد اقران خود گردید

افلاطون در بیست سالگی بشاگردی نزد سقراط رفت و با آنکه زمان در فنون فلسفه

و حکمت ترقی یافت

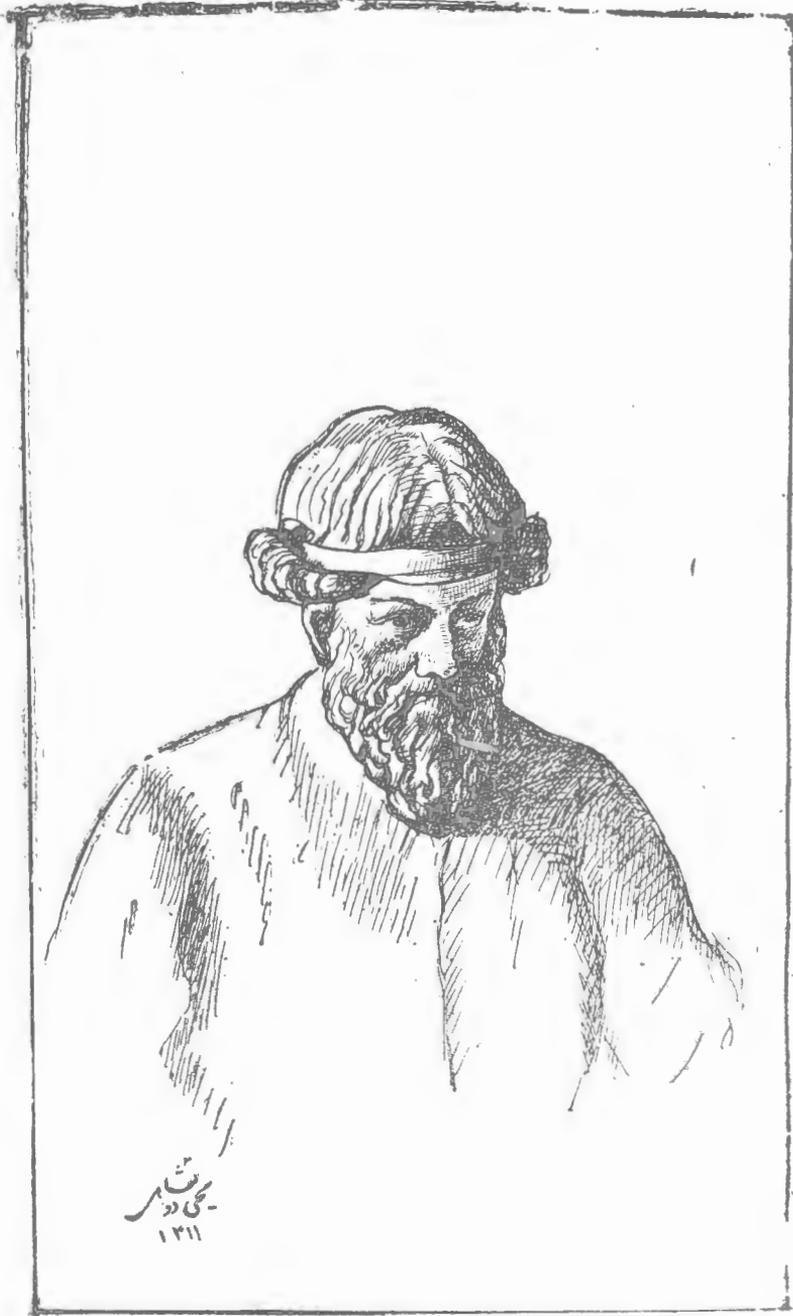
گویند شبی که در بامداد آن افلاطون بشاگردی نزد سقراط آمد سقراط در خواب دید

هر غمی بی پروبال نزد وی آمد و آن مرغ را گرفت و در آغوش کشید مرغ در آغوش بی

پروبال بر آورد و پرواز کرد و با آوازی دلکش بنای خواندن گذارد و با داد آن که

افلاطون بشاگردی نزد وی آمد سقراط خواب دویش را بدو باز گفت و فرمود تمسیر

این خواب آن است که تو در خدمت من بمانی و هر چند خواهی رسید و آواز فصل



چشم
دور
۱۳۱۱

افلاطون حکیم

۵۰
داشت بلند خواهد شد

با جمله افلاطون چندین سال ملازم خدمت سقراط بود و هنگامی که سقراط را متهم کردند و بجا که خوانند افلاطون در خلاص او بی اندازه کوشش کرد

افلاطون پس از قتل سقراط بعزم سیاحت از آتن بیرون رفت و چندی در ملک مختلف سفر کرد و بخدمت گروهی از بزرگان رسید و از صحبت آنان برخوردار گردید و پس از تکمیل معلومات خود با تن بازگشت و در بیرون شهر مدرسه ساخت و تدریس حکمت و تالیف کتب مشغول شد

افلاطون شاگردان بسیار داشت مقدم بر همه ارسطو بود که مشهورترین فلاسفه

قدیم است

افلاطون دو بار بجزیره سیسیل رفت و در هر نوبت حکمران آن جزیره را که پیری تمکار بود نصیحت کرد تا با مردم بعدالت و مهربانی رفتار کند

افلاطون بسیار بربار و کلم سخن بود در شرح فلسفه و حکمت سعی بلیغ داشت

افلاطون پس از آنکه از آخرین سخن خود بازگشت دیگر از شهر آتن بیرون نرفت و تا پایان زندگانی مشغول تعلیم حکمت و تالیف رسائل و کتب اشغال داشت و بسال سیصد

چهل و هفت قبل از سیلاد در هتاد و یکسالگی جهانزاد برود گفت

از سخنان دوست

اول - عوام شروتمند از محترم میدانند و خواص دانشمندان را
 دوم - چون با کسی دوست شدی دوستان او را نیز باید دوست بداری لکن
 ضرورت ندارد که با دشمنان او نیز دشمنی کنی
 سوم - جو انردگی است که قدرت بر استقام داشته باشد و عفو کند و زاهد است
 که بمال دنیا دسترس داشته باشد و از آن درگذرد

شکل منبی و مختص از نامه دانشوران

۱ - نامه برداران نام آردان - ۲ - جاگردی - ۳ - مینشی معاشرت - ۴ - رساد کمال

اندر زر

بگیتی به از مردمی کایست	بدین با بود انش به پیکار نیست
بیا یافت رنج مکن خویشتن	که تیار جان باشد و رنج تن
چو دانای ترا دشمن جان بود	به از دوست مردی که نادان بود
بهار خسر در برابر بود	خرد بر سر جان چو افسر بود

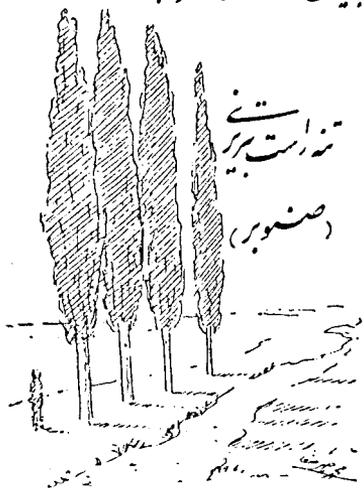
از شاهنامه فردوسی

۱ - جنگ - ۲ - پیکار موجود نامکن - ۳ - رنج

ساق

ساق مایه قسمتی از نباتات است که از زمین بیرون آمده و بطرف بالا نمو میکند و شاخ

و برگ از آن میروید



ساق همه نباتات یکسان نیست

ساق بعضی نازک و باریک و کوتاه

و تنه بعضی دیگر ضخیم و قوی و بلند است

ساقهای باریک مانند ساق گندم

یکی دو سال بشیرت و دام ندارد و وقتی تنه های قوی مانند تنه چار و امثال آن عمر

دراز میسازند و بعضی از آنها چیدن

قرن عمر میکنند



ساق پاره از نباتات مانند مور است

نیاستند و محتاج به تکیه گاه است

و بعضی دیگر مانند نیلوسه زود درخت

یا امثال آن می چید اینگونه ساقهارا چپند و میگویند

تنه چار و بسیاری از درختان دیگر در پائین ضخیم و در بالا نازک است و از شاخه

میرود ولی ضخامت تنه درخت خرما در تمام طول آن یکسان است و در سر آن تعداد



بسیاری برگ قرار گرفته است

در محل اتصال برگ بشاخه بر جستگی

کوچکی است که آنرا زار عین خراسان

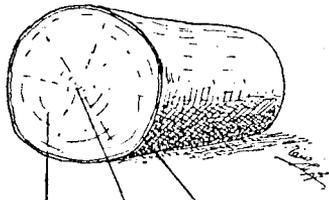
پند و مردم طهران و صفتسان چو

گویند و چون پند شگافه و اندکی برآ

جست شود و چون جست قد کشید ترک و چون ترک بلند تر بر آید شاخه کرده

اگر تنه درختی را از پهنای قطع کنیم خواهیم دید که از سه قسمت تشکیل یافته است پوست

دوب و مغز



مقطع عرضی تنه درخت

پوست قسمت بیرونی است که روی

تنه را پوشانیده و حافظ آن است

چوب در زیر پوست و بان چسبیده است

منقرض نیست یعنی است که در میان

چوب قرار دارد منقرض درختان کهن بواسطه طول مدت می پوسد و از زمین

میرود ولی پوست و چوب آن باقی میماند

دخت بمرور زمان از حیث طول و ضخامت نمویکند

بلند شدن نبات بواسطه جوانه ایست که در سر آن واقع شده و اگر آنرا قطع کنند نبات
نبات دیگر بلند نمیشود

ضخامت نبات باین ترتیب افزون میشود که هر سال طبقه چوبی از داخل بخارج اضافه
میشود بطوریکه اگر تنه دختی را قطع کنیم میتوانیم طبقات چوبی را که رویهم قرار گرفته اند
بشمریم و از آنرو سن نبات را تشخیص بدیم

زنادان بنالدهل سنگ و کوه

خرد پرورد جان داندگان	خرد دره نماید بخواندگان
چنان دان که هر کس که دارد خرد	بدانش و انرا بسی پرورد
زنادان بنالدهل سنگ و کوه	از آیر اندارد بر کس شکوه
ندانند ز آغاز انجسام را	نه از ننگ داند بسی نام را
نکو بیده در کار نرزد کرده	نکو بیده تر نرزد دانش پرده
	از شاهنما مددوسی

رقم شخص نسبت خویشانش

هر کسی در زندگانی بدوست محتاج است تا هنگام سختی وی را یار و غمخوار باشد و از اینجاست که گفتند هر که را دوست بهتر اندوه گسراست

دوست با وفا آسان بدست نیاید و برای یافتن او رنج بسیار باید کشید ولی خداوند برای هر کس در دل خویشاوندانش محبتی بودنیست نهاده است که همواره او را چون جان دل عزیز میدارند و در غم و شادی با وی شریکت میجویند

پس باید قدر اینگونه دوستان خدا داد را بدانیم و دل را بمرحمت آنان شاد داریم، اگر از مایاری خواهیم بیاری آنان بشتابیم و اگر رنجور شوند غمخوار آنها باشیم و هرگاه بیچاره و ناتوان گردند از آنها دستگیری کنیم و با هر یک بفرخور زبانه تکیه دارند رفتار نمایم خویشان بزرگتر از خود را باید بنزد پدر و انیم و کوچکتران را با فرزند خویش برابر بشیریم

راستی

ز تارسی و کوشی باید گریست
ز نستی دروغ آید و کاستی

بجه روشنی در تن از راستی است
و نیز بود مرد را راستی

از شاهنامه فردوسی

زن در ایران باستان

زن در ایران باستان دارای مقامی بلند بود و ایرانیان قدیم برای این جنس در مرتبه اجتماعی مرتبه‌ای شاخص معتقد بودند و او را در حقوق اجتماعی با مرد برابر میدانستند. تعلیمات ایرانیان قدیم درباره زناشویی بی اندازه عاقلانه و نجیبانه بوده است. از آنوقت که زن بخانه شوهر میرفت وی را لقب «خانمان بانو» و شوهر را بنام «خانمان بد» یا خانه خدا «کد خدا» میخواندند.

زنان در انتخاب شوهر تنها نجابت و اخلاق پاک و هوشیاری و صحت بدن و پاکدلی را شرط میدانستند و معتقد بودند که مرد باید تندرست و نیک نهاد و در کار خود با تجربه و کار آزموده باشد و نظرشان بمال و جاه و جلال دنیوی متصور نبود و تنها مایه سعادت و خوشبختی را مهربانی و محبت و یکدلی با شوهر میشمردند. گویند که زردشت یکی از دوتران خود را بشوهری داد و میگفت که تنها آرزوی من اینست که با یکدیگر یار و مهربان باشند و پیوسته بدینداری و نگاهبانی از آئین تبادوی رفتار کنند.

مطالعه تاریخ ملل قدیمه بانسان میدهد که ایرانیان و مصریان بیش از سایر ملل رعایت جانب زرا را منظور میداشته اند ولی ایرانیان در این شیوه دامن

بر مصیران مقدم بوده اند ملت ماد و پارس هر دو موقیعت زرا در جامعه محترم شمیرند
 و مخصوصاً زنان خانواده های سلطنتی را در بار نفوذ بسیار بود و حتی بعضی آنها سلطنت
 نیز نائل میگردد و میدند و مخصوصاً در موافقی که پادشاهی وفات می یافت و ولیعهد او
 کوچک بود غالباً مادرش بنیابت ز نام امور را بدست میگرفت و در حل و عقد
 امور کارفرمانی میکرد و حکومت عالیله پس از شوهر در هر خانواده بدست زن بود
 و اولاد عمو با مجبور با طاعت پدر و مادر بودند

در دوره اشکانیان هم مقام زن در خانواده و هیئت جامعه مانند دوره های
 قدیم مورد توجه و احترام بود و غالباً زنها با مرد ها سوار شده بشکار میرفتند
 نفوذ زن در بار سلطنتی اشکانیان کمتر از دوره ماد و پارسیها بود ولی در زمان
 ساسانیان احترام او بیش از سابق رعایت میشد و ایرانیان پیش از اقوام دیگر
 زرا در جامعه عزیز و محترم شمیرند

تربیت فرزندان تا بهفت سالگی بعهده مادران بود و مادر شریک ریاست
 خانواده محسوب میشد و اختیار اولاد از هر حیث پس از فوت پدر در دست
 مادر بود و مادران مکلف بودند که امور خانواده را کاملاً اداره کنند
 بچکاران در ایران قدیم مقامی بس بلند و احترامی بسیار داشت تصور نشود

که این رتبه و مقام را بدون لیاقت و کفایت بزمان داده بودند بلکه خود زمان را بی لیاقت و کفایتی بودند که در خور احترام شناخته میشوند

درجه لیاقت زن بجدی بود که از عمده اداره امور مملکت بر میآید و از اینجاست بوی حق میدادند که در اغلب امور ملک مداخله کند چنانکه پس از خسرو پرویز و خهران او سلطنت رسیدند و مردم از آنها تمکین کردند و این خود دلیل است بر آنکه زنها لایق مقام پادشاهی شناخته اند و با وجود مردان بزرگ هم راضی میشوند که زن تخت سلطنت نشسته در آنها فرمانروائی کند

از جمله رسوم ایرانیان قدیم این بود که اگر زن بجاد و کرمی اشغال محبت یا فاسد اخلاق بود ویران خانواده میرانند و این خود یکی از دلایل توجه ایرانیان قدیم بانیت

مقام و وظایف زن بود

بهنر یا چپکس شمار

نخورد شیر نخورده سگ	و بر بنحی بمیسرد اندر قار
تن بیچارگی و گرسنگی	بنه و دست پیش سینه مدار
گرسنه بدون شود نعمت و ملک	بهنر یا چپکس شمار
پریشان و حریر برنا هسل	ناجورد و طلا است بر دیوار

جامه کفش و کلاه را باید کفزه نگاه داشت (مختصه)

بمچنانکه اجسام گرم در هوای آزاد حرارت خود را به هوای مجاور میدهند و رفته رفته سرد میشوند بدن انسان نیز که در غالب اکنه حرارتش بیش از حرارت هوای محیط است اگر جریان بماند سرد میشود پس انسان باید لباس بپوشد تا از سرمای زمستان محفوظ بماند در هوای سرد لباس باید پوشیده که هم بخیر عرق بدن را مانع باشد و هم بدست بدن را گرم نگاه دارد

بهترین رنگ لباس زمستانی رنگهای تیره و بهترین رنگ لباس تابستانی رنگهای روشن است

در زمستان برای گرم داشتن بدن لباس ششی یا کرکی باید پوشید چه چشم و کرک گرمی بدینرا در خود نگاه میدارد و برعکس پارچه های کتان پنبه که گرمی بدینرا نگاه نمیدارند و بخارج میدهند و بنا بر این در تابستان جامه کتانی مانع است

اگر چشم هم گرمی را در خود نگاه میدارد و بخارج شدن آن را مانع میشود و بدینواسطه جامه های ابریشمی هم گرم و هم سبک است

کلاه کفش تنگ بسر و پافشاری آوردند و جریان خون را مانع میشوند و رحمت میرسانند کفش باید با اندازه پا باشد تا شخص نتواند بخوبی و آسانی راه برود و هیچگاه نلغزد

کفش تنگ گذشته از اینکه هنگام راه رفتن پا را فشار دهد و در میآورد و صد میسر
 گاه نیز بواسطه فشار یکد باگشتان میرساند ناخنهار از تپسیعی باز میدارد و در گوشت
 فرو میرود و موجب زخم و درد شدید میشود و تا جراح ناخن را بزنج نکند در آرام نمگیرد
 و از اینجاست که گفته اند تنی پایی رفتن به از کفش تنگ
 لباس و کفش و کلاه را باید سه روز پاک کرد و تکان داد تا گرد و غبار آن گرفته
 و پاکیزه شود

پاک کردن لباس در اطاق مضر است زیرا گرد و غباری که از آن برمیخیزد و هوای
 اطاق را آلوده و کثیف میکند

لطیفه

دو کس رنج بهیوده بردند و سعی بهینایده کردند یکی آنکه مال اندوخت و
 نخورد و دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد
 علم چند آنکه بیشتر خوانی
 چون عمل در تو نیست نادانی
 چارپائی بر او کتابی چند
 این تحقیق بود نه دانشند
 که بر او سیزم است یاد فتر
 آن تنی مغر را چه علم و خبر
 از بابستم کلمات سلی

فلز و شبه فلز

فلز خیمست سخت که جلا دارد و اگر از آن صیقلی کتد پرتو خاصی پیدا میکند و میدرخشد
اینگونه جلا را اجلای فلز میگویند

فلزات کلیته جامد جز سیاه که در طبیعت بحالت یاب یافته میشود

تمام فلزات مادی حرارت و الکتریته میباشند چنانچه اگر میل آهنی را از یک سرد
آتش بگذاریم آن سرد میل که از آتش بیرون است نیز زرقه زرقه گرم میشود بطوریکه نمیتوان
بان دست زد و این خاصیت از آن است که ذرات آهن حرارت را بیکدیگر نقل و
از یک سرد به دیگر هدایت میکنند

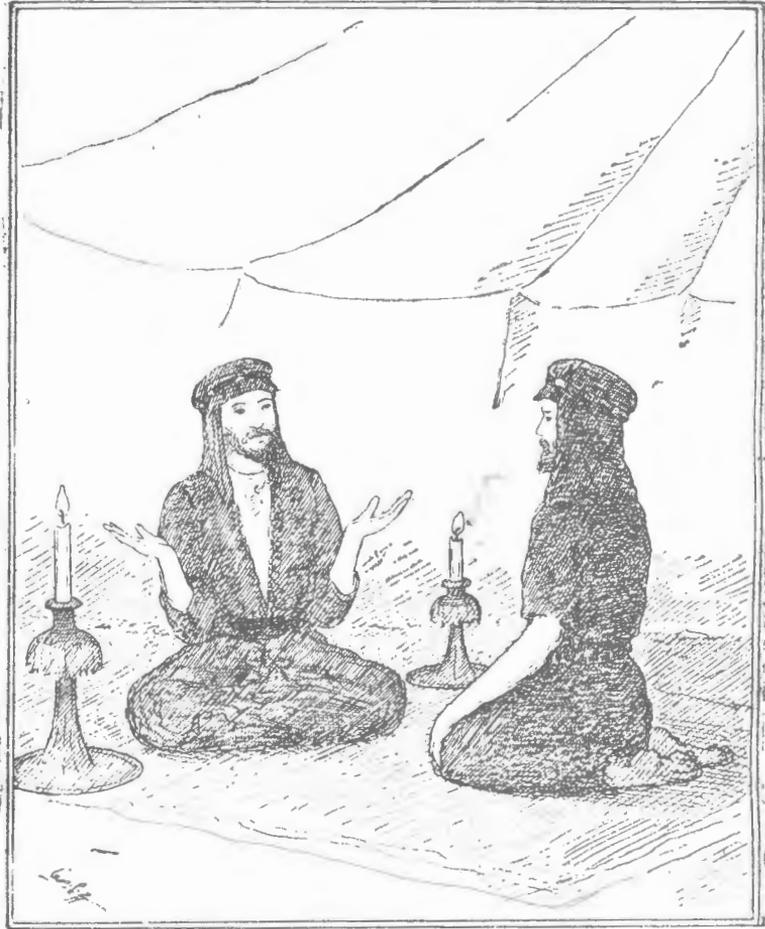
فلزات گاه خالص گاه آمیخته بمواد دیگر در معدن یافته میشوند در اینصورت آنها را معدنات
بریک از معدنیات را پس از استخراج بطریق مخصوصی تصفیه کرده فلز خالص آنرا از مواد دیگر
بعضی از فلزها مانند طلا و نقره و طلا میسجند کیاب و گرانها هستند و پاره از قیل مس

و سلع و رودی و سرب فراوان و نسبتاً ارزانند

شبه فلز جسمی است که نه جلای فلزی دارد و نه مادی حرارت و الکتریته میباشد
مهمترین شبه فلزات آلومین و گرافیت و سیلیسیم و کاربن است

حکایت

ندانم که گفت این حکایت من
 ز نام آوران گوی دولت ربود
 کسی نام حاتم نبردی برش
 شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت
 مگر ذکر حاتم کسی باز کرد
 حمد در برابر سر کینه داشت
 که تا هست حاتم در ایام من
 بلاجوی راه نبی طی گرفت
 جوانی بره پیش باز آمدش
 نکوروی و دانای و شیرین بان
 بگیرم کرد و غم خورد و پوزش نمود
 نهادش سحر بوسه بردست پای
 بختا نیازم شد اینجا مقیم
 میگفت آنی با من اندر میان
 که بوده است فرماندهی دین^(۱)
 که در گنج بخشی نظیرش نبود
 که سود از رفی از آن بر سرش
 چو چاک اندران بزم خلی نواخت^(۲)
 و اگر کس شنا گفتن آغاز کرد
 یکی را بخون خوردش بر گاشت
 به نیکی نخواهد شدن نام من
 بگشتن جو نمود را پی گرفت
 که ز بوی انسی فسرز آمدش^(۳)
 بر خویش برد آن شمشیر سیان
 بداندیش را دل بسیکی ربود
 که نزد یک ما چند روزی پای^(۴)
 که در پیش دارم همی عظیم^(۵)
 چو یاران یکدل بگویم بجان



حاتم طائی و فرساده فرماندهین

بمن دار کفت ای جوانمرد کوش
 درین بوم حاتم شناسی مگر
 سرش پادشاه مین خواسته است
 گرم ره نمائی بدانجا که اوست
 بخندید بر نا که حاتم منم
 بناید که چون صبح گرد و سفید
 چو حاتم باز ادکی نهاد
 بنجا که اندر افتاد بر پای حبت
 بنیخت شمشیر و ترکش نهاد
 که گرمی کللی بر وجودت زغم
 که دانم جوانمرد را پرده پوش
 که فرخنده رویت و نیکو سیر
 ندانم چه کین در میان خاشته است
 بهمن چشم دارم ز لطف تو دوست
 سراینک جدا کن تیغ از تنم
 گزنت رسید یا شوی نایب
 جوان را بر آید خردش از نهاد
 گمش دیده بوید و که پای دست
 چو بیچارگان دست برکش نهاد
 بنزدیک مردان ز مردم زغم
 از بوستان می

۱- نام ولایت درعبستان ۲- ساز ۳- نواختن یعنی زدن ساز و نوازش کردن هر دو آید -

۴- یعنی نام برین سبکی مشهور نخواهد شد ۵- قبیل حاتم ۶- منزه از آمدن یعنی رسیدن ۷- خردخوا

۸- بان ۹- توانم ۱۰- کاری بزرگ ۱۱- رفتار و کردار ۱۲- جوان ۱۳- باوه

۱۴- تیره دون ۱۵- نبل

اغذیه نباتی

نباتاتی که در تغذیه بکار میروند بر دو نوع میباشند

اول - رستنیهایی که غالباً تازه و سبز آنها بصرف می رسد مانند کلم و کاهو و کرفس و اسفنج و زردک و شلغم و ریواس و غیره و دوم دانه ها «حبوبات» که میتوان آنها را خشک کرد و در هر موقع بکار برد از قبیل باقلا و لوبیا و نخود و عدس و ماش و امثال آنها، تمام نباتات دارای مواد معدنی از قبیل آهن و فسفر و غیره میباشند. خوبت شیرمقوی و مغذی و معمولاً ارزان و از این جهت برای فقرا و اشخاص بی بضاعت بهترین غذا میباشند میوه چون غالباً مقدار زیادی قند و املاح معدنی دارد برای اغلب مزاجها مفید و بلکه لازم است ولی البته باید در خوردن آن اسراف نشود تا در عمل هضم غذا احتمالی روی ندهد بعضی از میوه ها در زمان گرمی و برخی دیگر هم در حال یازگی و هم پس از خشک شدن مورد استفاده هستند و از آنها انواع مربا و خوراک ساخته میشود اکثر سبزیها را میتوان بوسایل مختلفه از قبیل خیساندن در سرکه و آب نمک و یا پختن و گذاشتن در ظروف در بسته و یا خشکاندن بکار برداری کرد و در موقع احتیاج بمصرف رسانند

آشامیدن صحیبا

مایعات آشامیدنی دارای اقسام بسیار و بعضی آنها از قبیل آب و شیر شربت
طبیعی هستند، انسان بآب احتیاج بسیار دارد و چون بوسیله عرق و سایر ترشحات
بدنی مقدار زیادی آب از بدن ما خارج میشود باید بوسیله خوردن آب یا غذاها
و میوه های آبدار همیشه بمقدار کافی آب بدن خود برسانیم، آب آشامیدنی یا
صاف و خشک و بی بو و گوارا و از اجرام عفونی منزّه باشد و یکی از صفات آب
مشروب خوب آنست که صابون را بخوبی در خود حل نماید

شیر یکی از مشروبات قهقم و دارای خاصیت غذائی و بهترین غذای خردسالان
و نوزادگان است شیر را چون بزودی بریده و فاسد میشود باید در ظروف پاکیزه
و در جای خشک و خنک نگاهداری نمود شیر گاوی را قبل از آشامیدن باید بدقت
جوشانید زیرا محتمل است گاوسلول و شیر آن آلوده ب میکروب سل باشد و آشامیدن
آن شخص را مسلول سازد چون غالباً شیر فروشان از روی جهالت یا از راه ^{تقلب}
کره و سرشیر را از شیر جدا و برای جلب منفعت آب مخلوط شیر نمایند باید وقت کرد
و شیر خالص بدون تقلب بدست آورد زیرا شیرهای آینه تجمه آب گذشته از آنکه
ماده غذائی کافی ندارند بواسطه مخلوط شدن با آبهای کثیف بسیار خطرناک میباشند

چای و قهوه و امثال آنها برای تغذیه و آتفه یا تحریک اشتهای مناسب ترین و
 بهترین مشروب است ولی آشامیدن چای و قهوه نظر بانیکه موجب تحریک اعصاب
 میباشد برای اطفال و اشخاص عصبانی مناسب نیست و موجب بخیالی میشود
 آشامیدن مشروباتی که سکر است نماید میشود بهیچوجه جایز نیست چه اینگونه مشروبات
 گذشته از اینکه خوردن آنها بسیار زیاده است و سلامت را از دست انسان
 گرفته و او را با امراض گوناگون دوچارینمایند و علاوه سبب اختلال امور خانوادها
 و وقوع جنایات میکنند

پند و امثال

بشت آنجاست کازاری نباشد
 سخن راز یوری جز راستی نیست
 درخت تلخ بهم تلخ آورد بر
 غم فردا شاید خوردن امروز
 پشیمانی بود در هرزه گردی
 یخچان کسان که خدائی مکن
 تسم بر تسم پشیه عدل است و داد

محمد بن زکریا

در مملکت ایران دانشندان بزرگ بوده اند که نامشان در جهان معروف و مشهور
سر بلند می‌ایرانیان است از آنجمله محمد بن زکریای رازیست که او را جالینوس
شرق میخوانند

فهرم محمد زکریا در قرن سوم هجری بروزگار سامانیان بوده است
کویند او موسیقی خوب میدانست و در آغاز عمر بدین هنر کسب معاش میکرد
ولی پس از چند می تحصیل علوم مایل گردید و بدین عزم بعراق و شام و مصر و
اندلس رفت و از بر استاد علی آموخت تا در منطق و حکمت و علوم ریاضی کامل شد
انگاه تحصیل طب بجهت گماشت و بر نیروی کار و کوشش بسیار سرآمد اطباء روزگار
خویش گردید

محمد زکریا سالها در رمی و بغداد ریاست بیمارستان داشت و مردم
از اطراف برای تحصیل نزدش میشتافتند

محمد زکریا همواره و بقولی هشتاد و سال عمر یافت و در این مدت با اینکه غالباً بمسجد
مرضی اشتغال داشت قریب دو سئ و کتاب در ساله در علوم مختلفه مکتوب و تصانیف
طب تألیف کرد تا عاقبت از خواندن و نوشتن چشمهایش آب آورد و نابینا شد

گویند در آن زمان دوستانش کجائی را نزد او بردند که چشم او را میل زند محمد در باب طبقات چشم سوالی چند از او کرد و او آنرا در جواب فرمود مانند محمد گفت چشم خود را بد کسی دادن که نمیداند چشم چیست از طبقات آن آگاه نیست نهایت بخیر دست و آنرا در اعذرخواست

محمد زکریا بسیار نیکدل و خوشبو بود بار بخوران مهربانی نمود از فقرا و افراد معاجب میخواست و میگرفت بلکه دو او غذای آنها را هم میداد و گاه خود از آنها پرستاری میکرد هر زمان که مالی بدست میآورد بیشتر آنرا بدرویش و محتاج می بخشید یکی از موقوفات محمد زکریا طب منصور است که بنام منصور پسر نوح سامانی بنامش کرده است

اغلب کتب او بچندین زبان ترجمه شده و مردم از آن کتب قریباً تحصیل علم طب کرده اند

زنانی که در مرض حصبه و آبله نوشته سنوز مورد استفاده است

از سخنان محمد زکریا است

طول کشیدن معالجه را در سبب تواند بود یا نادانی طبیب یا نافرمانی بیمار

تا علاج رنجور بغذا میسر است بار و حاجت نیست شل مینی و تنخ از زمانه دانشوران

برگ

برگ بر شاخها میروند و بنزله ریخته نبات است زیرا هر نباتی از سوراخهای بسیار کوچک

که در برگهای اوست تنفس میکند

نبات مانند حیوان تنفس میکند یعنی

اگر اکسیژن هوا را میگیرد و گاز

کربنیک و بخار آب خارج میشود

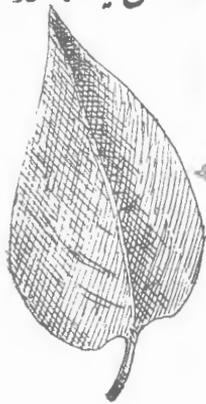
برگ غالباً سبز رنگ است و بزرگی



آن بواسطه ماده ایست که در آن وجود دارد و آنرا خضره الورق مینامند

هر برگ شامل دو قسمت است ورق

و دنباله



قسمت ورق پهن و نازک است

و با اشکال مختلف دیده میشود مثلاً

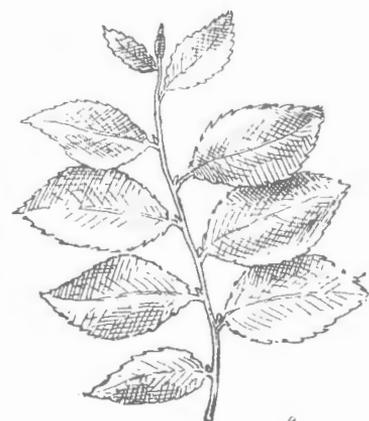
برگ دندان دار

در بعضی نباتات مانند یاس تنفس

برگ صاف یا سنجش

کنار ورق صاف است و در بعضی دیگر مانند موچخار دندان دار است

در برگ خلامی سفید دیده میشود که بنزله رنگ برگ است و آنها را در پشت برگ بهتر



برگ ساهو (گل سرخ)



برگ مرکب (اقاقیا)

میتوان تشخیص داد

برگ کج یک رگ و برگ نارون

چندین رگ دارد

شیره بناتی که بواسطه ریشه از زمین

جذب میشود از ساق و شاخ بالا میرود

از راه رگها داخل برگ میشود

و بناله برگ باریک و دراز است

و درق را بشاخ متصل میدارد

برگها بد بناله یکورق متصل باشد

انرا ساده گویند و اگر چندین ورق

بیک و بناله چسبیده باشد انرا

مرکب نامند

برگ ساده دریا سنفش و برگ

مرکب در اقا قیادیده میشود

برگ بعضی درختان بفاصله معین روی

شاخ قره‌گیسرد و برگ بعضی دیگر متقابل هم واقع می‌شوند



در پاره نباتات از قبیل خرزهره

چندین برگ از لحفظه دور یکدیگر می‌روند

برگ غالباً در بهار می‌سود و

پائیز می‌ریزد و در بعضی درختان مانند

سرد و کاج چندین سال بر شاخ می‌ماند

باقی می‌مانند برگ نوع اول را یک ساله و نوع دوم را چند ساله خوانند



برگ بسیاری از نباتات مانند

انفجاج و جعفری و کاهو و کرفس

خوردنی است

برگ خیار انرم می‌سازند و آنرا در

صنایع و یا برای خضاب بکار می‌برند برگ غیر متقابل برگ متقابل

تیل را که در صنعت بکار می‌روند نیز از برگ گیاه می‌گیرند

برگ توت را برای تغذیه پرورش کرم ابریشم بکار می‌برند

برگ بوته چای و توتون و تنباکو را خشک می‌کنند و بمصرف می‌رسانند

رقم شخص نسبت بر رقهای مدر

اُستاد بجای پدر و شاگرد بمبستره فرزند اوست پس شاگردان یک استاد باید
 با هم برادر و ارشاد کنند و در غم و شادی با یکدیگر شریک باشند اگر یکی از آنان
 بد خو و دارای اخلاق ناپسندیده باشد دیگران باید او را بزبان خوش آگاه کنند
 و پند دهند و اگر پذیرفت از وی دوری جویند تا اخلاق زشتی در آنها اثر
 نکند که گفته اند

خو پذیر است نفس انسانی . آنچه آن کرد و او که کردانی

از اخلاق بسیار زشتی کی اینست که جوانی بمال و جاه خویش بناز و ویابد آشتن
 لباس فاخر و اسباب قیمتی بر همه رسان خود بگتسه بفرود شد و از انمضی غافل باشد که

ادبی را فخر بعلم و کمال است نه بخت و مال

کسی که درس خوانده و علم و کمال یابد گرفته همیشه با مردم نجوشی رقهار میکنند و بزبان
 و دست کسی را نیرنجاند و بجرکات زشت و گھزار ناشایست کیسرا آزرده خاطر
 نینسازد و چون دوره تحصیل را پایان سازد رقهای درس افراش میکنند حقوق

معاشرت و دوستی سابق منظور میدارد و در هر رتبه و حال و دارای هر اندازه
 دولت مال که باشد بر آنها تفاخر نمی نماید که بکبر نسبت بیاران قدیم شیوه فرومایگان است

نه آزادگان

باید دانست که روزگار شاگردی و تحصیل خوشترین ایام زندگانیست و در فای
مدرسه بهترین دوستان انسانند

بیت از چه تیره سنائی است

۱- نازش و فخر کردن

خاموشی

گویی آن سخن کا ندر آن سیدست
ز دانش چو جان ترا مایه نیست
هر آنکس که دانش فراموش کند
کز آن آتشت بهره بجز ذودیت
به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
ز بانرا ز گفتار خاموش کند

از شاهنامه فردوسی

پینکی

پینکی گرامی و غنیمت شناس
مگر در آج گونه بگرد بد سے
سوده تر از نمکس بود در جهان
همه ز آفریننده وان این پاس
پینکی بیارای اگر بخردی
که نیکش بود آشکار و محفان

از شاهنامه فردوسی

در زینت زیور ۲ - خاموش ۳ - خاموش ۴ - پین کن ۵ - شکر ۶ - هیچ ۷ - خود را آراسته کنی

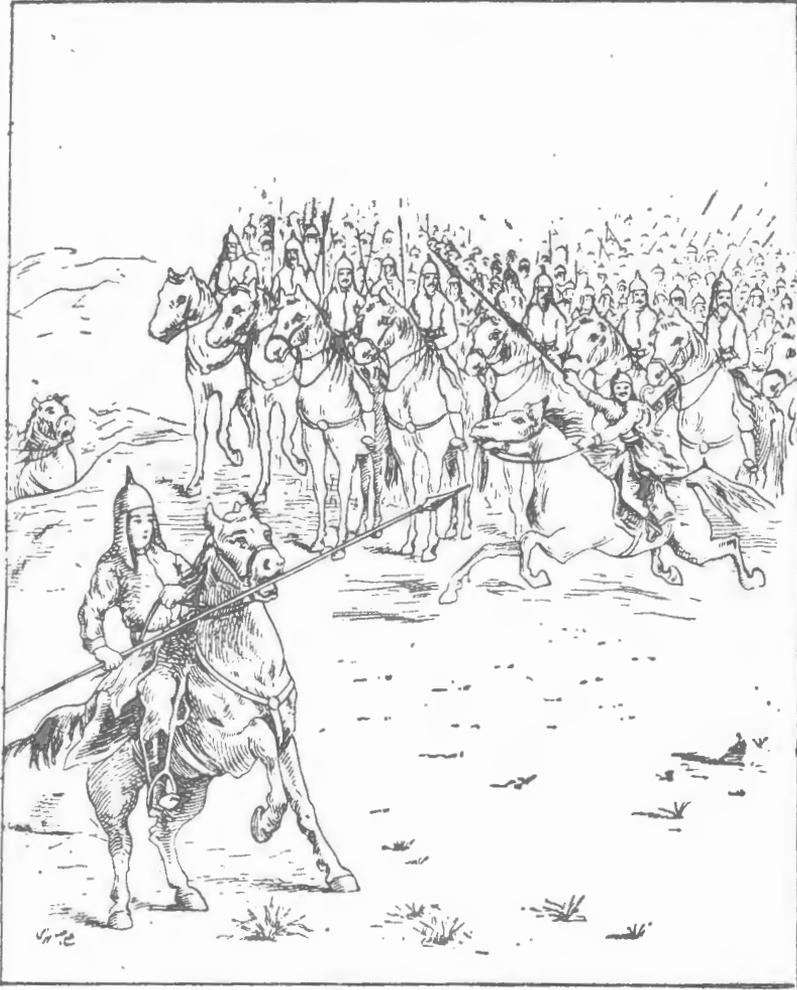
قرار کردیه

چون فرستاده از مرو برگشت کردیه بانامداران خویش سخن بیان نهاد که خاقان
چین مرا خواسته است و اگر چند امرویی بزرگ و دلیر و خداوند توران سپاه است
ولیکن چونید با بگیاخان روانیت و در این باب داستان سیماوش و فریاساب
یاد آوری نمود و گفت من در این باره نامه ای برادر خود «کردوی» فرستاده ام
تا سرگذشت ما را بعرض پادشاه «خسر و پرویز» برساند و بدو نوشته ام

که بر شاه پدید کند کار ما بگوید بدو رنج و تیسار ما

اینک رای من آنست که پنهانی از مرو بگریزم و بایران زمین شویم
باید که تا سوی ایران شویم بنزدیک شاه دلیران شویم
توران غیر بسیم و بی پشت و یار میان بزرگان چین نست و خوا
شما دل بر فتن مدارید تنگ گز از چینیان لشکر آید جنگ
که هم بگمان از پس ما سران بیایند با گز زهای کران
همه جان یکایک بگف برنید اگر لشکر آید خورید و دهید
و گر بر چنین رویتان نیست رای از آید بر منسبید کلین ز جای

سپاه بگی الهمار اطاعت و فرمانبرداری کردند و گفتند



جنگ کرد

همه کمتر انیم و منسه مان تراست
بدین آرزو رای و پیمان تراست
بخش با مدت کوه آهن ز جای
بلا ترا بروی تویی رهنمای
ز مرد خرد مند بیدار تر
زد ستور داننده هشیار تر
کردی سپاه ز اسیر بگریه و گینار و صد شصت پهلوان
یل برگزید که هر یک در
همگام کار باده سوار بر ابری میگردند پس همه را درم بخشید و سخنه های دلیرانگفت
چنانکه روح مردگنی در آنها برانگیخت

با و از گفتند ما کمتریم
ز رای و ز منسه مان تو نگذیریم
همگفت هر کس که مردن بنام
به از زنده و حسینان شاد کام
پس کردی سه هزار اشتر انتخاب نمود و فرمود تا بنه ما بار کردند و سوار شدند براه
افادند

چو شب تیره شد کردی بر پشت
چو کردی سرافراز گریزی بدست
بر افکند پر مایه بر گشتوان
ابا جوشن و تیغ و ترک گوان
همیراند چون باد لشکر براه
بر خنده روز و شبان سیاه

۱- اندوه و غمسه ۲- ایجا ۳- شجاعان و دلیران ۴- پوششی است که در روز

جنگ پوشند و اسب اینز پوشانند ۵- زره ۶- دلیران و شجاعان

زن در هندوستان و مصر قدیم

مصر قدیم در احترام جانب زن نسبت بایران در درجه دوم و نسبت بسایر ممالک از قبیل کلهه و آشور و روم در درجه اول بود در مصر باز آنها معامله زر خرید نمیشد و زنان در مجامع ملی و محافل مذهبی با مردان شرکت میبحثند، هندیهای قدیم برای زن هیچ حال استقلالی قائل نبودند و میگفتند که زن باید در کودکی تابع پدر و در جوانی مطیع شوهر و در صورت وفات شوهر تابع پسر و اگر پسر نداشته باشد تابع مردی از خویشاوندان شوهر باشد

زن در کلهه و آشور

زن در میان ملت کلهه و آشور هیچ اهمیت و حرمت نداشت و انانی با او معامله زر خرید میکردند و خرید و فروش زن را جایز میشمردند رئیس خانواده بزنان خود هرگونه تسلطی داشت و میتوانست که در راه دین و آئین آنها را بدگیری بخشد و آنها در دست صاحب جدید تا مدت چهار سال کنیز بودند و بعد از آن آزاد میشدند بدون اجازه پدران عقد زناشویی بهمیچوجه رسمیت نداشت و ازدواج میان آنها یک نوع خرید و فروش بود که دختر را در مقابل مبلغی پول و جنس و متاع بداد میدادند و شوهر مالک حقیقی زن میشد

زن در یونان و روم قدیم

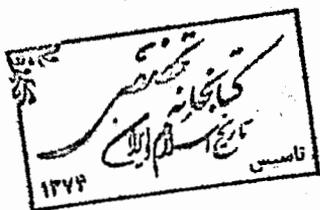
یونانیان نیز مانند قوم کلدی و آشور زراعت را محترم نمی‌شماردند. علاقه زناشویی میان آنها فقط برای حفظ نسل و عائله بود و غالباً رابطه معنوی که باید میان زن و شوهر وجود داشته باشد در آنها وجود نداشت. زراعت برای مادری یا خانه نگهداری می‌خواستند و در واقع با او معامله کنیزکان میکردند. زن هیچ کار بزرگ اجتماعی و ملکی را نمیتوانست عمده دار شود و حتی اختیار نداشت که در معاملات و داد و ستدهای مهم مداخله کند. مرد حتی داشت که زراعت را بخواد خود و بانداک بهانه طلاق گوید ولی زن میبایست مقهور اراده شوهر باشد. وقتی که پسر بدنیامیآید تاج زیتون بالای سر در خانه نصب میکردند و بدو تاج بشارت میدادند ولی در ولادت دختر چندان اظهار خرسندی و شادمانی نمیکردند. با بچه نفوذ و اقتدار زن تا بهر اندازه بسته نبواست شوهر بود و گرفته عادت و قانون بچگونه استقلال و اقتداری نداشت. رومیان هم در باره زن تقریباً مثل یونانیان رفتار میکردند و زن رومی از هر حیث تابع اراده و میل شوهر بود.

زن در اسلام

پیش از اسلام زن در جامعه عرب موجودی تحقیر و پست و وجود او مایه مسخره و انفعال مردان شمرده میشد و خبر ولادت دختر برای آنها مصیبتی عظیم بود و گاهی دختران خود را بدون گناه زنده بگور میسپردند و در انجام تشریفات و مراسم مذهبی دختران را مانند گوسفند یا شتر قربان مینمودند

این بود شتمی امی از رفتار عرب نسبت بزنان پیش از اسلام. اما پیغمبر اسلام اسکن جاهلیت عرب و رسوم و عادات نکوهیده آنها را برانداخت و زن را از جهش در ردیف مردان قرار داد و هر دو را بقساوی از حقوق اجتماعی بهره مند ساخت و برای هر کدام بفرانخور حال قوانین و احکامی وضع کرد که حقوق یکی محفوظ باشد بلکه در بعضی موارد زن را در حقوق بر مرد مقدم شمرد و از انبوهی که گفت که ظهور اسلام در میان چنان قومی که فی الجمله از رسوم آنها آگاهی یافتیم برای نوع بشر مخصوصاً جنس زنان نعمتی عظیم و موهبتی الهی بوده است

پیغمبر اکرم در باره زنان و رعایت احوال ایشان قوانین سودمند آورده و مسلمانان را بآن حقوق ایشان پیوسته وصیت میکرد و همین جهت بعضی طوایف عرب در آغاز کار از قبول اسلام سربلندی و از پذیرفتن آن مینگریزیدند که زن را در ردیف مرد قرار داده از تمام حقوق اجتماعی نصیب شده عاری داشتند



گوشت فاسد

گوشت اگر چند روز در مجاورت هوا بماند فاسد می‌شود و از خوردن آن باید احتراز کرد
فساد گوشت بواسطه پاره‌های حیوانات ذره‌بنیست که در هوا وجود دارند و بر گوشت
می‌نشینند

گوشت همیشه فاسد شدت پیدا میکند و خوردن آن سبب اختلال عمل مضم و مفلوج
شدن اعصاب میگردد و انسان را هلاک میکند
ماهی اگر خوب خشک و نمک سود نشده باشد گوشتش مانند گوشت دیگر حیوانات بکند
زودتر فاسد می‌شود و خوردن آن انسان را مسموم میکند

در بدن پاره‌های حیوانات در موقع راه رفتن و حرکات شدید تمی تولید می‌شود که باید
بهنگام راحت شکل عرق از پوست بدن آنان خارج گردد پس اگر حیوان را در حالی که
خسته است و ستم مزبور از بدنش خارج نشده است بکشند خوردن گوشت او خطرناک
و تولید مرض قی و اسهال میکند و بدیخت است که در سلاخ خانه‌ها گوشت و گاو
خسته را نمیکشند

گوشت حیوانات مریض نیز نباید خورد مگر آنکه خوب پخته شده باشد
چه بسا اشخاصی که بسل و سیاه زخم مبتلی شده اند برای اینکه شیر نخورند و یا

گوشت نیم پخته گاؤ گو سفید را که باین دو مرض مبتلی بوده خورده اند و لکن پس ازین
پخته شدن گوشت و جوشیدن کامل شیر سگیزی که در آنهاست میسر و ضرر آن کمتر
میشود

حکایت

آورده اند که مردی از خواص شهر روزی سلام افلاطون آمد و دست و از هر نوع
سخن میگفت

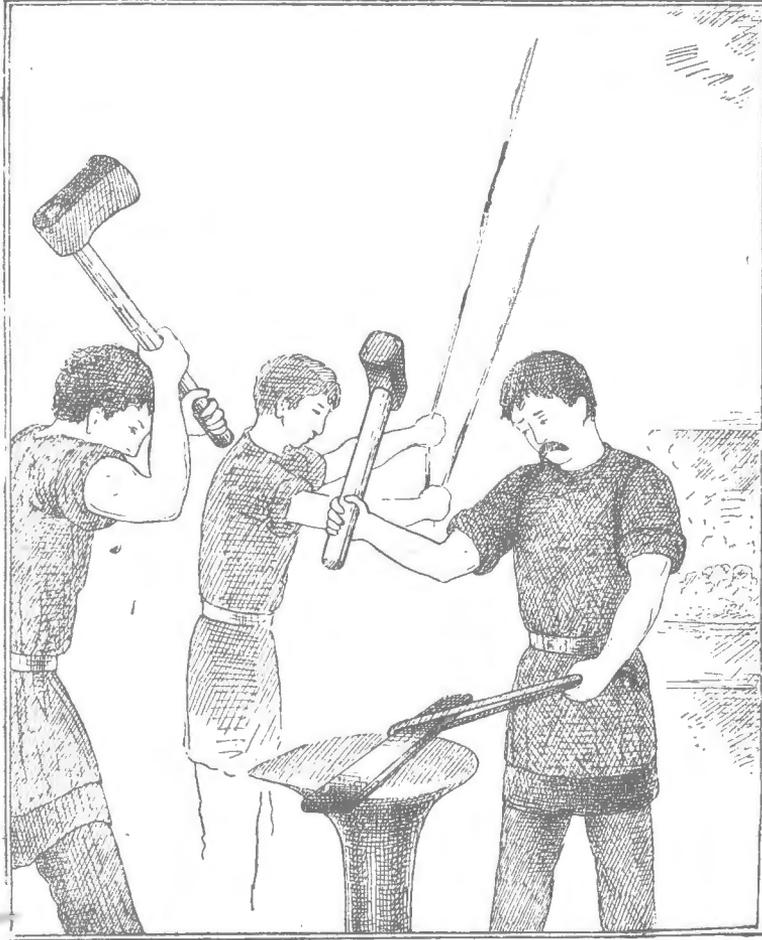
در میان سخن گفت امروز فلان مرد تو را بسیار ناسمجفت و میگفت که افلاطون
عجب بزرگو ار مردیست هرگز کسی چون او نبوده باشد افلاطون چون این سخن شنید
سرفرو برد و سخت دلتنگ شد آن مرد گفت ای حکیم از من ترا چه رنج آید که سخن
دلتنگ شدی گفت ای خواجہ مرا از تو رنجی نرسید و لیکن مصیبتی از این تر
چه باشد که جاهلی مرا بنساید و کار من او را پسندیده آید ندانم کدام کار جاهلان
کرده ام که او را خوش آمده و مرا بدان بستود است

منص از قابوسنامه کادوس بن اسکندر

فلزات

آهن و چدن و فولاد

آهن فلتیمی است تیره رنگ و بسیار سخت که در ۱۵۰۰ درجه حرارت آب میشود
از آهن هم میله بسیار باریک میتوان ساخت و هم ورقه بسیار نازک و از این
میگویند قابلیت آهن برای تورق و منقول شدن بسیار است
برای اینکه آهن نرم و چکش پذیر گردد و بتوان از آن ابزار و اسبابی ساخت
مانند گران سخت آهن را در کوره میان آتش میگذارند و در کوره میدهند تا آتش
فروزان آهن تفتش کرده آنگاه با انبری بلند آهن تفتش را که چون پاره آتش
میدرخند از کوره بیرون میآورند و بر سندانهای پولادین میگذارند و با سنگی گران
میگویند تا بشکلی که استامد میخواهد در آید
سنگ گایمیک پتک بر آهن تفتش میخور و خرد هائی از آن جدا و مانند شراره آتش
یا طراف پراکنده میشود
آهن در جای نرساک رنگ میزند
رنگ آهن قرمز رنگ میباشد و آب سرد را میخورد و فاسد میکند
برای اینکه آهن رنگ نزنند باید روی آن کیور روی یا قلع گرفت یا آنرا



آهنکار و کارگران او که آهن گداخته را می‌کوبند

مخصوص کرده تا از رطوبت محفوظ بماند همین جهت است که هر چند سال یکبار شیر و پنیر
خانه و آشال آنرا رنگ میکنند

معاون عمده آهن در امریکا و فرانسه و انگلیس و سوئد است در بیشتر نقاط ایران
مخصوصاً در اطراف طهران و قزوین و در ایالت خراسان آذربایجان و مازندران
نیز یافت میشود

چدن آهن غیر خالص است که مخلوط بزغال میباشد و هر صد قسمت آن ۲ تا ۵
زغال دارد

فولاد آهنی است که در هر صد قسمت آن کفایت زغال است
فولاد را بدو طریق بدست میآورند یکی آنکه چدن را تصفیه میکنند و زغال آنرا
بطریق مخصوص میگیرند و دیگر اینکه زغال چوب داخل آهن میکنند بدین طرز که سیدهای
آهن را بافت در کانی کرده زغال در کوره مخصوص میریزند و مدت پانزده روز
بشدت حرارت میدهند تا با یکدیگر ترکیب شوند و فولاد حاصل گردد
فولاد یکم بدین طریق بدست میآید بگرد زغال آلوده است و برای اینکه پاک شود
باید آنرا مجدداً در کوره آهنی مخصوص حرارت دهند تا بکند آرد و موصفی گردد
فولاد از آهن چدن سخت تر میباشد و بدینجهت است که راه آهنرا از فولاد میسازند

فولاد اگر شدت حرارت دهند تا سرخ شود و بعد در آب فرو برند سخت تر
 و قابلیت ارتجاع آن بیشتر شود
 از فولاد آب دیده همیشه و فزونی دیگر آلات میسازند

۱- در قوه روشن ۲- سرخ شده ۳- چکش

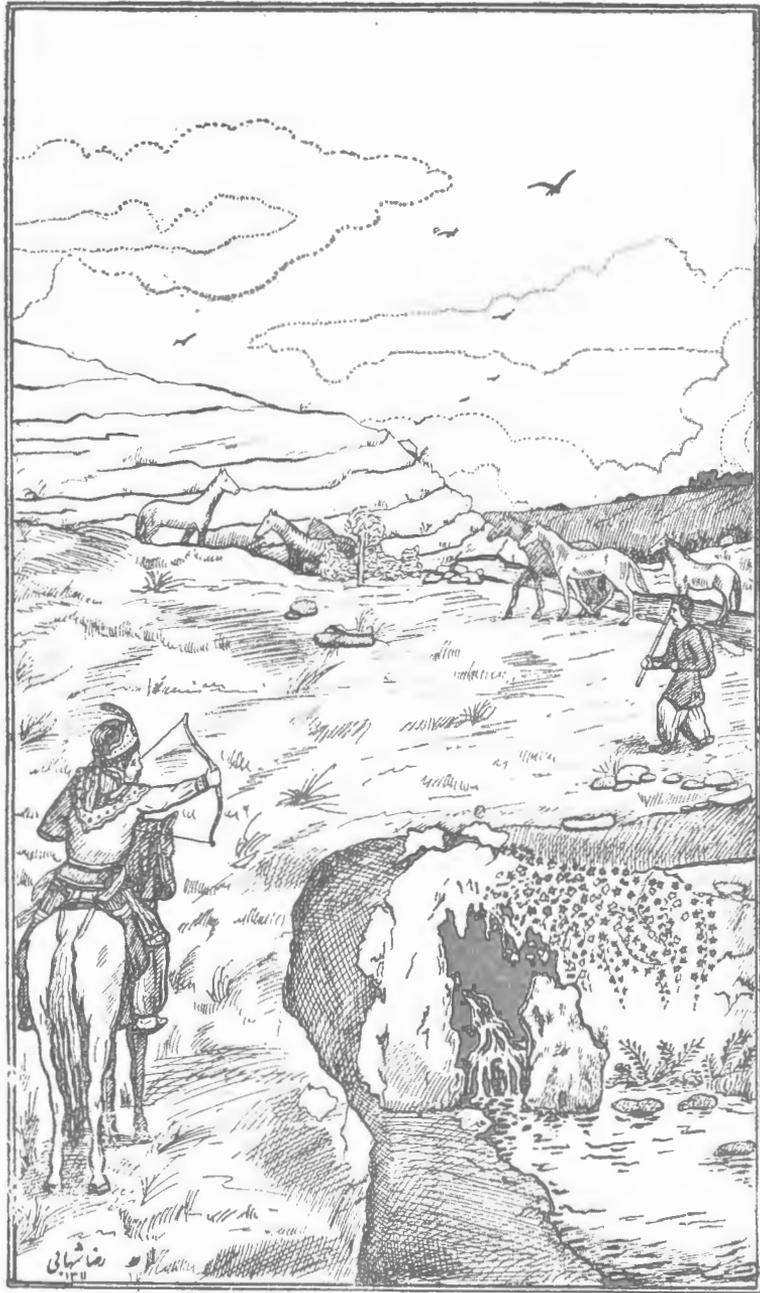
حکایت

حجاج بن یوسف که مردی ستمکار بود جمعی را ایسر و حکم بسیار کرده بود
 چون نوبت یکی از آنها رسید گفت ای ایسر مرا کس که مرا بر تو حقی است حجاج
 پرسید که ام حق جواب داد فلان دشمن تو ترا در نزد جمعی دشنام میداد من ادا
 منع کردم و با او تیزه نمودم حجاج گفت آیا کسی هست که بر این دعوی تو گواهی دهد
 آن مرد اشارت یکی از اسیران کرد آنکس گفت آری راست میگوید من در آنج
 بودم و شنیدم که تو دشنام میدادند و این مرد دشنام دهند و را منع کرد حجاج گفت
 پس تو چرا او را شاکت نکردی گفت من تو را دشمن میدانم بر من لازم نبود از
 تو جانب داری کنم حجاج امر داد هر دو را آزاد کرد و ندیگی را برای حقی که بردی
 داشت دو دیگر را بجهت سخن استی که گفتم بود

شکل می از غلام حسنی حسین خط

حکایت

شنیدم که دارای فسخ تبار
 روان آمدش گلّه بانی پیش
 مگردشمن است اینکه آید بجنگ
 گمان کیانی بزه راست کرد
 بگفت ای خداوند ایران و تو
 من آنم که اسبان شه پرورم
 ملک را اول زفته آمد بجای
 ترا یاوری کرد فسخ سروش^(۸۶)
 نمبسان مرغی بخندید و گفت
 ز تبه بیرمغیون و رآی نکوست^(۸۷)
 چنان است در متمرّی شرط زیت^(۸۸)
 مرا بارها در خصم دیده
 تو آنم من امی نامور شهریا
 مرا گلّه بانی نقل است و رآی
 ز شکر جدا ماند روز شکار
 بدل گفت دارای فرخنده کیش^(۸۹)
 ز دورش بدوزم به تیر خندت^(۹۰)
 بسکدم وجودش عدم خواست کرد
 که چشم بد از روزگار تو دور
 بخدمت در این مرغزار اندرم
 بخندید و گفت ای نکوهیده رآی
 و گرنه زه آورده بودم بگوش
 نصیحت ز منعم شاید نفث^(۹۱)
 که دشمن بداند شنش ز دوست
 که هر کتیرا بدانی که کیست^(۹۲)
 زخیل و چراگاه پر سیده^(۹۳)
 که اسبی برون آورم از پزیرا
 تو هم گلّه خویشتن را بپای



دارا و گله بان

چو دارا شنید این نصیحت ز مرد
نگویش گفت و نگویش کرد
از بوستان سدی

۱- خجسته ۲- نژاد و دوستان ۳- مذہب و آئین ۴- خدمت نام دقتی است که از چوبان تبر و گمان میانه
۵- خواست او را بیکجمله پاک کند ۶- ترکستان ۷- بدادیشه ۸- فرشته ۹- چراگاه ۱۰- نعمت
۱۱- پنهان کرد ۱۲- مبارک ۱۳- بزرگی ۱۴- کوچکت و زیردست ۱۵-

حضرت برابر سحر و مراد در اینجا شمرده است

همان به که نسیکی کنی در جهان

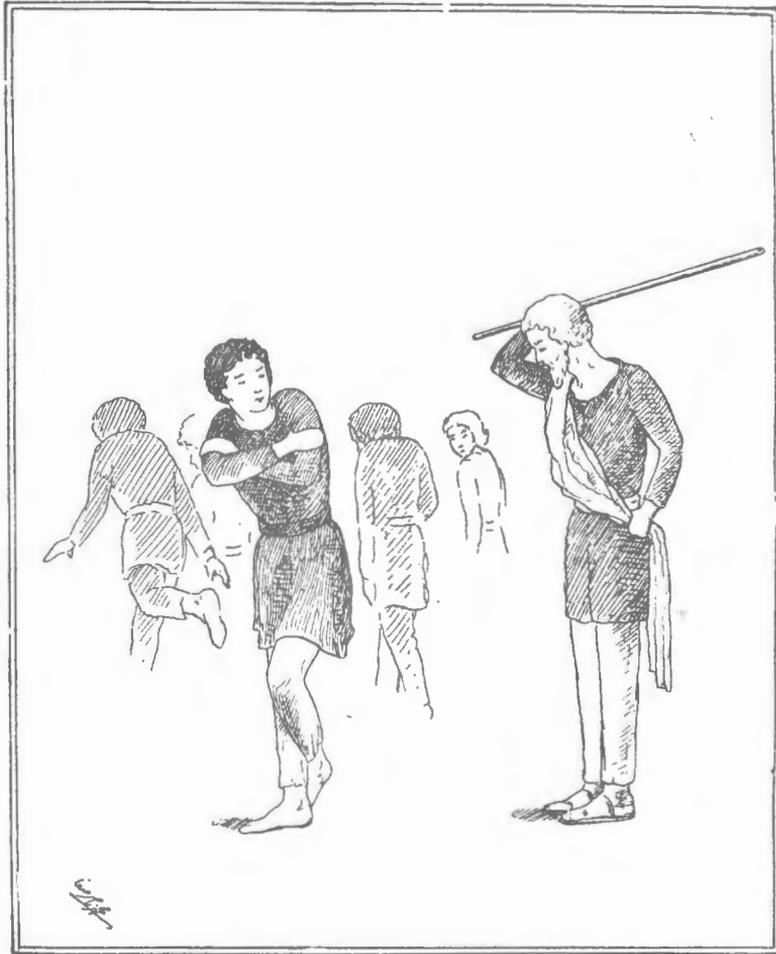
کسی کو بود پاک و یزدان پرست	نیارود بگردار بدی سچ دست
و گر چند بد کردن آسان بود	بفرجام زود دل هراسان بود
اگر دل ترا سنگ خار شود	نماند هفتان آشکارا شود
اگر چند نرم است آواز تو	گشاده کند روز هم راز تو
مذار و نکه راز مردم هفتان	همان به که نسیکی کنی در جهان
چو سبب باشی و پاکیزه رای	از آن بهره یابی بهره سزای

از شاهستان فرود می

۱- عاقبت ۲- سنگ سخت ۳- اندیشه و خود

حکایت

آموزگار می دانشمندی چند از جوانان یونان را تعلیم می نمود و جوانان در فراگیری
علم چنانکه باید مراقبت میکردند و خاطر استاد را پوسیده رنج میداشتند استاد
هر چند آنانرا نصیحت و تشویق میکرد و سودمند می افکند اما آنکه روزی شدت خشمناک
شد و همه را از مدرسه خود براندازد در آن میان جوانی بود که برخلاف بگمان در کار خود
دقیق بود و در سهرا بنحوی فرامیگرفت جوان فرمان استاد را نشنیده گرفت
و چون دیگر شاگردان بیرون نرفت استاد که از رحمت تعلیم آنان بجان آمده بود
نیب داد که همین دم اگر بیرون نشوی از اینجا ترا بضر چوب خواهیم راند چون
از این تهدید باک نکرد و همچنان بر جای ماند استاد که نهایت آزرده و خشمناک
بود با عصائی که در دست داشت او را بر زود جوان جو را استاد را تحمل کرده گفت مرا
چندانکه خواهی بزنی که من از تحصیل دانش دست بردارم و از مدرسه تو بیرون
نروم مسلم چون او را بدین پایه دانش طلب یافت با او مهربان شد و از آخر حبش
دیگشت و تعلیمش پرداخت جوان غیر تمند بانکه زمان در علم و هنر سرآید اقران
و یکی از دانشمندان بزرگ یونان گردید وی همان دیوجانس حکیم معروف است
که اسکندر با آن شوکت و سلطنت در باره او میگفت اگر اسکندر نبودم نخواستم دیوجانس



آموزگار رومی چند از جوانان یونان

ارسطو

ارسطو کہ اور معلم اول لقب دادہ اند ۳۸۴ سال پیش از میلاد مسیح ویکمی از
شہر مای مقدونیہ تولد یافت و پدر وی طبیب مخصوص و دیم پادشاہ مقدونیہ

بود

ارسطو خرد سال بود کہ پدر و مادرش مژدند و چون بن بیچدہ رسید برای تحصیل
علم شہر آتن نزد افلاطون رفت بیت سال نزد آن حکیم حکمت آموخت تا بتمام
استادی رسید و صیت فضلش در اطراف و انکشاف جهان پیچید

افلاطون قبل از مرگ برادر زادہ

خویش را بجانشینی خود مینگارد

و امر مدرسہ و تدریس را با و منقض

داشت این معنی بر ارسطو گران آمد

و پس از مرگ استاد دل آزرده

اتن را ترک گفت و چندی در بلا و دیگر بسر برد

فیلیپ پادشاہ مقدونیہ آوازہ فضل و دانش ارسطو را بشنید اورا بدر بارنجوانی

و تعلیم اسکندر سپرد و لیعهد خود بجماشت



ارسطو

ارسطو چند سال در مقدونیه بماند چون اسکندر پادشاه شد و تسخیر آسیا مکملست
 ارسطو نیز از مقدونیه بآتن رفت و در آنجا مدرسه بنا کرد و بتعلیم و نشر علوم و تالیف
 کتب مشغول گردید اسکندر از آسیا با ارسطو مکاتبه داشت و او را از اوضاع
 و قوانین ممالک آسیا آگاه میساخت و از حیوانات و نباتات عجیب که در آن ممالک
 می یافت نمونه مابرای او میفرستاد

مردم ارسطو را بواسطه تقربتی که با اسکندر داشت محترم میدانستند و چون
 اسکندر بمرد در صدد آزار او برآمدند و او را بکفر و کراهی متهم ساختند ارسطو بر جان
 خود بیناک شد و ترسید با وی همان کنند که با سقراط کردند ناچار از آتن
 بیرون رفت و پس از چند ماه در شصت و دو سالگی وفات یافت و در شهر کالیس
 مدفون گردید

ارسطو در تمام علوم که در زمان وی متداول بود مهارت و استاد می داشت و عدد
 علم منطق را ابداع آوری کرد و در حکمت طبیعی و الهی کتابها نوشت
 اغلب کتب ارسطو در زمان خلفای عباسی بعبسبانی ترجمه شده است
 از سخنان ارسطوست

اول - بهترین کار با تحقیق در اوضاع جهان و احوال جانباان است

دوم - از مردم عجب دارم که بعضی در اندوختن مال چنان حرصینند که گویی خود را
 زنده و جاوید میدانند و برخی در پراکندن مال چنان مُصرند که گویی روزی بیش از عمر
 آنان مانده است

سوم - گویند روزی کسی بر ارسطو خنده گرفت که چرا برخلاف گفته سقراط و افلاطون
 سخن براندی ارسطو در جواب گفت سقراط و افلاطون نزد من عزیزند ولی تحقیق
 عزیزتر است
 نقل منی و شخص از نامه دانشوران

۱ - نام ولایتی است در شبه جزیره بالکان ۲ - آوازه ۳ - اطراف جوانب ۴ - واگذار کرد

۵ - نزدیکی ۶ - مسؤل و راج

حکایت

در سیرت انوشیروان آورده اند که روزی یکی از عمال گفت شنیده ام هدیه برای
 آورده اند و پذیرفته‌عالی گفت چنین است فرمود هدیه را در برابر انجام کاری
 میآوردند یا بطمع بخشش و انعامی در صورت نخستین خاستی و در صورت دوم اگر در
 پاداش هدیه بخششی ننموده باشی نابجا ثمره و فرومایه و اگر بخششی کرده باشی زبانه
 طاعتانرا بصدق خود باز کرده و در هر حال از عمل مغزولی

۱ - فاستکران ۲ - نکویش مذمت

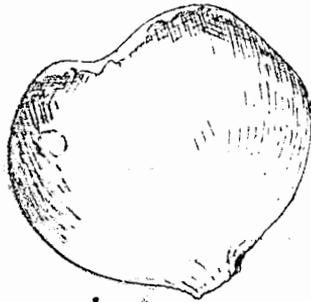
گل

گل خصوصاً اصلی نبات است که با شکل مختلف در گنهای گوناگون بر شاخها ظاهر میشود



چون از چندی بمیه مبدل میگردد
 جوانه گل از شاخه میسر وید و زفته
 بزرگ شد و پنجه میشود و پنجه میسند
 و بصورت گل در میآید
 همو هم شکستن گل بر حسب گرمی و

سردی بود و اختلاف اکثراً مختلف است مثلاً گل سرخ در شیراز در اوایل آرد
 و در تبریز و طهران دیرتر میسند

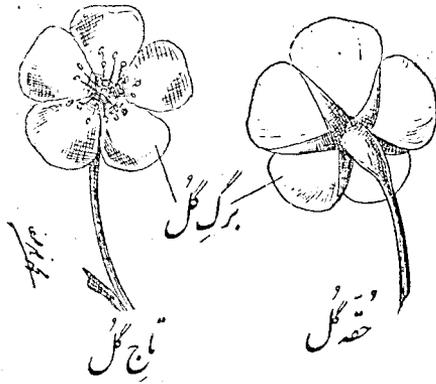


برگ گل

در یک مکان نیز هر سه گلی در ساق
 مخصوص از روزی شب باز میشود
 چنانکه گل نیلوفر پنج بعد از نصف
 شب و نیلوفر آب یا آفتاب و
 لاله عباسی هنگام غروب آفتاب شکفته میشود

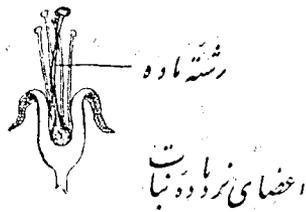
گل دارای دنیاله ایست که بساق متصل است و در محل اتصال آن برگ کوچکی قرار دارد

باگر بدقت پشت در روی گل را بسکریم چند چیز در آن می بینیم
 اول - زیر گل برگهای سبزر کوچکی که بهم چسبیده و گاه نیز از هم جدا هستند



مجموع آنها را حقیقه گل می نامند
 دوم - برگهای رنگین گل که روی
 حقیقه جای دارد و مجموع
 آنها را تاج گل می خوانند
 سوم - در وسط تاج رشته های

باریک دیده میشود که در هر یک برجستگی کوچکی است در آن غباری زرد جانی



وارد
 در وسط این رشته ما رشته نر بزرگتر
 که نوک آن سبز و چسبناک میباشد
 و منتهی به تخم دان نبات میگردد
 این رشته ها اعضای نر و ماده نبات

و اصل گل است که پس از تغییرات بسیار میوه و تخم از آنها بعمل می آید و حقیقه
 تاج گل فقط برای محافظت آنهاست

گاه رشته‌های نروداده یک گل مبدل گلبرگ شده و آن گل پُرپُر میشود مانند شب

پُرپُر

بعضی نباتات مانند گندم و جو گلبرگ ندارند و بدیخت پاره از مردم آنها را گل

میسندارند

گل بعضی از نباتات را میخورند و گل بعضی دیگر را در رنگرزی بکار میسازند مانند گل

کافور که آنرا گل رنگ نیز میگویند

از گل سُرخ و رازقی و یاسمن و بنفشه گلاب و عطر میگیرند

۱ - جا

اندرز

بداند گذشت از بد روزگار	بر آنکس که اد کرده کردگار
ز دل کاوش دیو بسیه و ن کند	پرستیدن و اورا فتن کند
نیاز دارد آنرا که ناز و نواست	بپرستیزد هر چه ناکردنی است
که روزی ده او دست پروردگار	بمیزوان گر آید بنفشه جام کار

از شاهنامه فردوسی

کار و خدمت بنوع

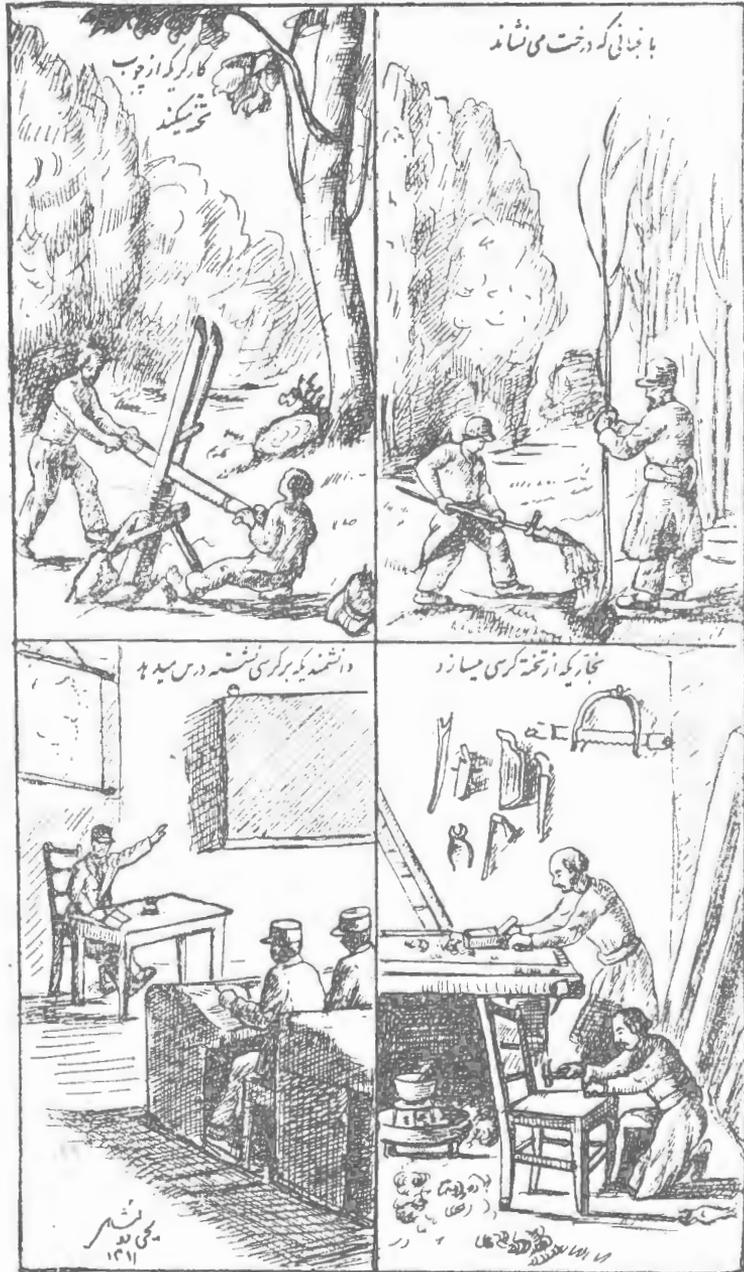
دورزندگانی هر کس کاری انجام دهد که فایده آن بدگيران برسد بنوع خود خدمت کرده است هر چند آن کار بظاهر مهم نماند زیرا همینکه کاری بقصدِ صحت و از روی ایمان انجام یافت قسمتی از حوائج مردم بدان بر آورده شده است مثلاً کسیکه درختی نشاند و در تربیت آن مراقبت نماید زندگانی خود را بهبوده کند زنده است زیرا بسی مردم از میوه و سایه درخت وی برخوردار و بهره مند میشوند

خانه ساختن و باغ و بوستان ایجاد کردن و علم آموختن و اشغال آن همه خدمت بنوع است

همچنانکه وجود هر کس تبه بوجود گذشتگان است آسایش وی نیز در نتیجه سعی و عمل گذشتگان فراهم شده است

پدران ما برای آسایش ما زحمت کشیدند ما نیز باید برای آسایش آیندگان حمت بخشیم تا همچنانکه ما از پیشینیان فایده برده و برکت مساعی آنها سعادتمند شدیم کسانی که پس از ما می آیند از ما فایده برند و سعادتمند شوند

در جهان کسی نیست که نتواند با دیت خدمتی و در شرف تمدن معاوضی کند با عیان



باغبانی که درخت می‌شاند

کارگر که از چوب
تخت می‌کند

دانشدگی که بر کرسی نشسته درس میدهد

نخازنی که از قهقهه کرسی می‌سازد

هر کس بایده نوع خود خدمت کند

درخت می‌نشا که کارگر درخت را میبرد از چوب آن تخته می‌کند بخار از آن تخته گرمی
 می‌سازد و دانشمند بر آن گرمی نمی‌نشیند و درس میدهد بدین اشخاص همه بنوع خود خدمت
 کرده اند و بزرگترین خدمات را انگس انجام میدهد که فرزند خود را خوب پرورده
 و تربیت کند زیرا آن مندر زنده در آینده انسانی کامل خواهد شد و به نیروی دانش و
 بهتری که آموخته است بوطن و بنی نوع خویش خدمات شایسته خواهد کرد

۱- حاجت ۲- یاری

بجز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند	چنان ماند چنین نیز هم نخواهد ماند
تو اگر ادل درویش خود بدست آورد	که مخزن زرد گنج و درم نخواهد ماند
سر دوش عالم غیبم بشارتی خوش	که بود در کرمش کس درم نخواهد ماند
بر این واق ز بر جد نوشته اندرز	که بجز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند
چه جای سکر و شکایت ز نقش نیکوست	که گن همیشه گرفتار غم نخواهد ماند

از غلیات حافظ

۱- غزنه ۲- سیم دال ۳- بینی گرم خداوند ۴- ننگدل اندوهناک ۵- نمایه از دست

طیب و طیفہ شناس

جنین بن اسحق طیبی دانشمند بود و در عهد خلفای بنی عباس میرست متوکل عباسی
 بدانش دی اعتماد کامل داشت لکن بمیناک بود که مبادا او را با پادشاهان دم
 رابطه باشد و باشاره آنها در صددِ هلاک وی برآید برای اینکه از جنین اندیشه
 شود در صددِ امتحان جنین برآید روزی او را در خلوت نزد خود خواند و گفت
 مراد شنیت که منجوا هم آشکار قبش سامم دارونی کشده سازد و یا در جنین
 گفت اینکار از من بر نیاید و زیکه من خدمت خلیفه راگزیدم تصور نمیکردم
 چیزی جز دوائی سودمند از من بخواهد و بدیخت دو اهای مضر نیا موخته ام
 اگر خلیفه جز آن خواهد اجازه دهد که بروم و یا نوزم متوکل گفت این بطول مسانجا
 و زبان تطیع و تهدیدگشا دکن هر چند گفت از جنین همان پاسخ نخستین شنیدناجا
 بحسب او فرمان داد جنین کیمال در زندان بماند و در آمدت بطلعه و ترجمه
 فلسفه و طب خود را مشغول میداشت از جس شکایت نمیکرد پس از کیمال متوکل
 گفت اورا حاضر ساختند و مال بسیار با شمشیر مقابل او نهادند آنگاه گفت
 آنچه از تو خواسته ام امریت که صلاح مملکت در آن است و مرا از آن گزیر نیست
 اگر فرمان مرا اطاعت کنی این مال و چندین برابر آن از تو خواهد بود و گرنه با این



مسوکل خلیفہ عباسی و جنین بن اسحق طیب در خلوت

تیغ کردنت بزندی خن بر آنچه سخت پانج داده بود کلمه نغینسه و دتموکل گفت ترا خواهم
 گشت گفت بقضای خدا را نسیم داد در قیامت داد مرا از تو خواهد گرفت تموکل
 در این حال تبسم کرد و باو گفت دل خوش دار که آنچه تا کنون کردم برای آزمائش تو
 من از کید پادشاهان بگایه بیناکم و منجو استم بر تو اعتماد داشته باشم و از دین
 تو با خاطر می آسوده بهره مند شوم خنین زمین بسوسید و خلیفه را پاس گفت تموکل
 گفت اکنون من بگوی چه چیز ترا بر آن داشت که از خشم و تهدید من نترسیدی فرما
 مرا اطاعت کردی خنین گفت دو چیز یکی دین من که حکم میکند با دشمنان نکو کنسم
 چه جای دوستان دیگر صنعت من که برای نفع مردم و حفظ جان آنها بوجود آمده است
 و ما ابطار اقا نومیست چون خواهیسم کسی اجازه معاوجه امراض دیم سخت از او
 پیمان بگیریم که صنعت خود را در آزار مردم بکار نبرد و در وی کشنده نسا زد
 کس نیاموزد و من نتوانم برخلاف دین ناموس صنعت خود را قمار کنم تموکل چون
 این بشنید او را بنواخت و محل اعتماد خود را داد

نقل معنی از روضه لا نوار حق سبزواری

سرایتِ امراض

(خطایند)

بعضی از ناخوشیها از شخصِ مریض بدگیران سرایت میکند
پیش از این علتِ سرایتِ امراض را نمیدانستند و با بیخمت نمیخواستند از آنها
جلوگیری کنند

چند سال پیش پاستور که کمی از دانشندانِ بزرگ فرانسه است علتِ سرایتِ
امراضِ اپیدمیک و واهلِ عالم را منمون و مرهونِ دانش و کوششِ خود ساخت
پاستور پس از تجربه بسیار در یافتنِ سببِ سرایتِ بیشتر ناخوشیها حیوانات
بسیار کوچک هستند که چشم دیده نمیشوند این حیوانات را بواسطه کوچکی میکروب
نمایدند

میکروبِ مرضِ بوسیده آب یا هوا یا حیواناتِ بدنِ انسان او میسازد و در آنجا
پرورش می یابد شماره آن باندک زمان چندین هزار برابر میشود و اگر در دفع
آن نکوشند انسان را ببلایک می رساند

امراضی که بواسطه میکروب سرایت میکنند بسیار است معروض قرآنهاست و زکام و حصبه

و وبا و طاعون و نوبه است

میکروبِ سل و زکام غالباً از راهِ هوا و میکروبِ حصبه و وبا بوسیده آبِ بدن

اشخاص وارد میگردود

میکرب طاعون را ایک میکرب توبرا پشته بین انسان داخل میکند
 و او سرایت بر ناخوشی که داشته شد جلوگیری از آن امکان پذیر است
 بایده امراض سرایت کنند و را بشناسیم و هنگام بروز آنها بدون تأمل و مسامحه
 مطابق دستور طبیب رفتار کنیم تا بدان امراض گرفتار نشویم

۱- گرکان ۲- اندیشه و فکر ۳- سهل انگاری

حکایت

پادشاهی پسر باو بی داد و گفت تربتیش چنان کن که یکی از فرزندان خود را سالها
 بر او برنج برود سعی کرد بجائی نرسید و پسران او بیب در فضل و بلاغت منتهی شدند
 ملک دانشمند را مواخذت نمود و معاقبت فرمود که وعده خلاف کردی و شرط
 وفا بجای آوردی گفت ای ملک تربت یحسان است ولیکن استعداد مختلف
 اگر چه سیم و زر رنگ آید می
 در همه نگی نباشد زر و سیم
 جانی انبیا می کند جانی آدم
 می تابد بر همه عالم شهید

از باب هفتم گلستان سنی

مخزن و نبات سیده با پارس سترش نام شماره است که گویند نواد او در چرم تأثیر دارد کیش پوسی چرم

پند و انشال

باد و دستان بازار بر دشمنان تبار
 از سخن راست زیان کس نکند
 بر سفگان تا توانی مگرد
 تسم برستمکار آید پدید
 کند هیچ نیک هرگز بد
 پس از دشواری آسانست ناچار
 پشیمان شود مرد بهیوده کوشش
 پشیمانی بود در هرزه گردی
 تاریشه در آب است امید ثمری هست
 ناقص می توان کرد در جنگ مکوب
 مانند آنی که سخن همین صوابست مگوی
 ترنفتنه بگیر در گور به
 تا آبله در جهان است منفس در نیماند

آهن رُبا

آهن رُبا یا مغناطیس چیست که آهن و بعضی فلزات دیگر را بخود میکشد

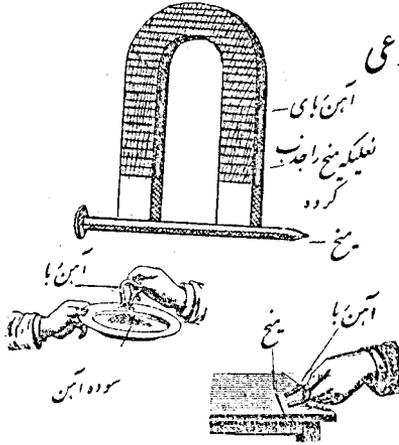
آهن رُبا بر دو قسم است طبیعی و مصنوعی

آهن رُبا طبیعی از سردن آتشفشان

شود و مهمترین معادن آن در سوئد

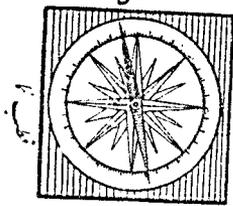
و ژرژ و آسیای صغیر است

خود یا آهن مجاورت آهن رُبا خاصیت

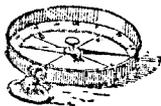


آهن رُبا بی پیدا میکند و مغناطیس مصنوعی میشود و مانند مغناطیس طبیعی آهن را

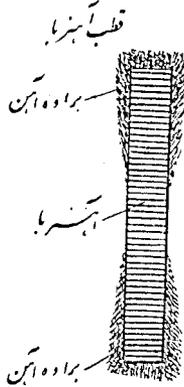
جذب میکند در امتحانات علمی و صنعتی آهن رُبا بی مصنوعی را با کار بسازند



جنوب



قطب نما



قطب آهن

هرگاه وسیله آهن رُبا بی را در سوده

آهن بند و بریم می بینیم که ریزه

آهن بد و سر سیدیه چسبند ولی میانه

سیدیه خنثی بخود نمیگیرد از این تجربه

معلوم داشته اند که جاذبه طبیعی

در دو نوک بسیار است و آن دو نوک را دو قطب مغناطیس نامیده اند

برای اینکه بتوانند از دو قطب در آن واجد استفاده کنند آهن را بار معمولاً
 بشکل نعل میازند تا دو قطب آهن را با یکدیگر نزدیک باشد
 اگر بر وسط میله آهن را با نخ بستند آنرا از آن کسیم ششمیه یکسر میله سمت شمال
 و سر دیگر سمت جنوب میایستد و هر چه آنرا از اینحال برگردانیم باز پس از مختصر حرکتی
 بصورت اول در میآید و بطرف شمال و جنوب قرار بگیرد و قطب نما را از روی
 اینجا صفت ساخته اند

ترتیب ساختن قطب نما این است که بر روی صفحه میله را بطور عمود نصب میکنند
 انگاه وسط عقربک مغناطیسی را سوراخ میکنند و عقربک را بر سر آن میله طوری
 قرار میدهند که با سانی بچرخد

بنابا قاعده که گفتیم شد طبقاً یکسر عقربک رو بشمال و سر دیگر رو جنوب خواهد ایستاد
 و باین ترتیب سمت جنوب و شمال تعیین خواهد شد

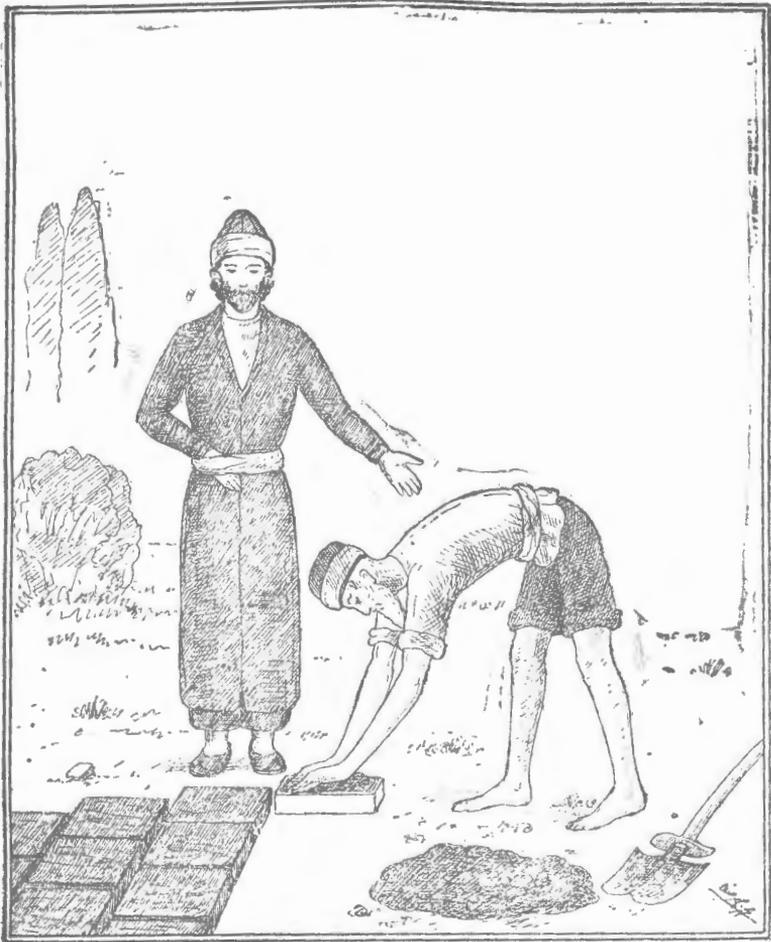
در زمان قدیم دریا نوروان چون قطب نامند اشتند جات را پیدا نمیکردند و برای
 اینکه راه را گم نکنند ناچار بودند کشتی خود را از نزدیک ساحل برانند
 پس از اختراع قطب نما بیم راه گم کردن مرتفع شد و دریا نوروان توانستند بر اهما
 قطب نما از وسط اوقیانوسهای بزرگ بگذرند

حکایت

در طرفِ شام کی پدید بود
 پیرمهن خود ز گیشاه بافتی
 پیر کی روز در آن کار و بار
 کین چه زبونی و چه افکندگیست
 خیز و مزن بر سر این خاک تیغ
 قالب این خشت با تش فخن
 خویشتن از جمله پیران شمار
 پیر بد و گفت جوانی مکن
 دست بدین پیشه کشیدم که هست
 چون پری از خلق طرف گیر بود
 خشت زدی روزی از آن یافتی
 کار خزانیش در افزود کار
 کار گل این پیشه خربندگی است
 گمزه تودار نه کی نمان درینغ
 خشت نواز قالب دیگر بزن
 کار جوانان بجز انان گذار
 در گذر از کار و گرانے مکن
 تا خشم پیش تو یکروز دست
 از مخرن لاسه از نظامی

۱- نموده و کوشگری ۲- مخفف گیاه است ۳- مراد این است که مردی پرگویی موجب زحمت است

۴- خواری و فرومایگی ۵- پستی ۶- افلاغ داری



پیر خشت زن و شخصی که بر او خرده میگیرند

حکایت

پارسائی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کرد که بنده را دست و پایی استوار بسته
 عقوبت میگرد گفت ای سپهرم جو تو مخلوقی را خدای عزوجل ایسر حکم تو گردانیده است
 و تو را برومی فضیلت نهاده شکر نعمت حق تعالی بجای آرد و چندین جبار بروی را
 مدار نباید که فردای قیامت به از تو باشد و شرمساری بری

بر بنده بگیر خشم بسیار
 جورش کن و دشمنی ساز
 او را توبه درم حسریدی
 آخرت بقدرت آفریدی
 این حکم و غرور و خشم تا چند
 هست از تو بزرگتر خداوند

حدیث

در جبر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگترین حسرتی روز قیامت آن بود
 که بنده صیاح را به بهشت بر بند و خواجه طائش را به دوزخ
 بر ضعیفان وزیر و ستانت
 خشم بجد مران و طیره بگیر
 که فضیلت بود بر وزیر شمار
 بنده آزاد و خواجه در خیر

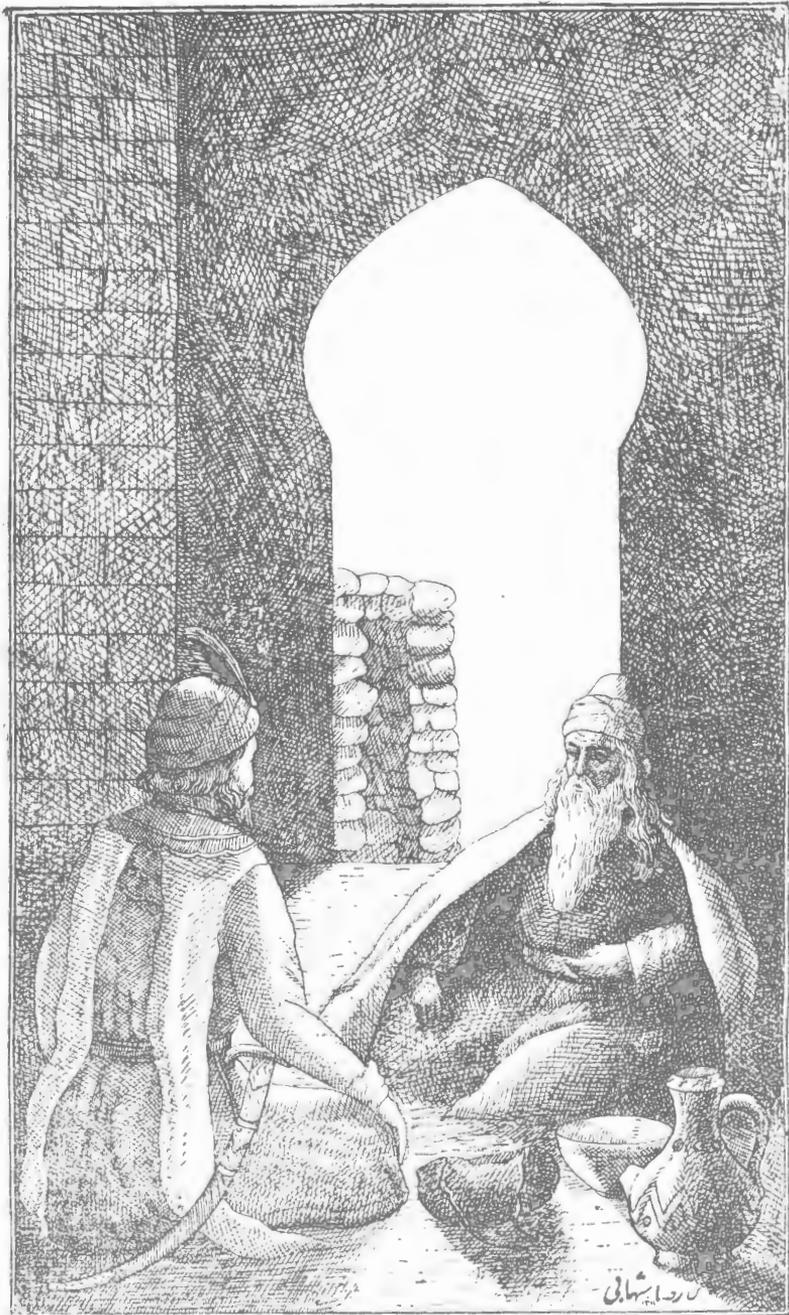
از باب ششم کتبان سعدی

شیخ ابوالحسن خرقانی

یکی از بزرگان ایران شیخ ابوالحسن خرقانیست که سرآمد عرفای زمان خویش
بوده است

ابوالحسن خرقانی در سال ۳۴۸ هجری در خرقان که از قرا، بطلام است بدینا
پدر ابوالحسن مردی زراعت پیشه بود ولی او خود تحصیل علم رغبت بسیار داشت
و پیوسته با دانشمندان و بزرگان روزگار خود بسیر بر دما اینک بقامی از جند رسید
در دانش و پرهنر کاری بلند آوازه شد و مردم از هر سوی بدوروی آوردند و
از علم و حکمت او بهره مند شدند

گویند سلطان محمود غزنوی سالها آرزو مند دیدار او بود سالی که از جنب خوارزم
بر میگشت چون بنزدیک خرقان رسید بخانه شیخ رفت و بروی در آمد سلام
گفت شیخ جواب داد سلطان نشست و از هر در سخن انداز نگاه گفت مرا پندی ده
شیخ گفت چند کار را میگوید از گنا مان برپسینه و پاس خلق ننگدار و با سخاوت
باش سلطان گفت مراد عالی کن گفت من در بر نماز مومنانه و عاقلیم کاری کن
که از مومنان باشی سلطان گفت توقع دعای خاص دارم گفت عاقبت محمود باد
محمود کیسه زر پیش شیخ نهاد شیخ نیز تانی جوین نزد سلطان گذارد و گفت بنور سلطان



شیخ ابوالحسن خرقانی و سلطان محمود غزنوی

القیة از آن بان بدان نزد چون توانست فرو برد و ناچار از دامن بیرون انانخت
 شیخ بتسم کرد و گفت همچنانکه نان ما گلوی ترا گرفت زرتو گلوی ما را خواهد گرفت
 زرتو خود را بردار که مر ابدان حاجت نیست چون سلطان قصد رفتن کرد شیخ با احترام
 او بر پای خاست سلطان گفت هنگامیکه آمدم چندان ملاحظت نمودی اکنون
 چه شد که با احترام من از جای برخاستی شیخ گفت نخست با سکو و پادشاهی در آمد
 سزاوار احترام نبود ولی اکنون با خمت درویش نوازی میروی شایسته
 الکرامی

شیخ ابوالحسن خرقانی در سال ۴۲۵ هجری از دنیا رفت و او را نزد یک خرن
 بنجاک سپردند

از سخنان حکمت آمیز او است

اول - سخن است آنت که از دل بر آید

دوم - بهترین و لهامد لیست که اندیشه بیدان راه نیابد

نقل منشی مفسر از نامه دانشوران

میوه و تخم

خسته و تاج گل چند روزی بیشتر دوام ندارند و باندک زمان پشمرده شده میریزند ولی قسمتهای دیگر آن باقی مانده بعد از تغییر شکل میوه و تخم



تبدیل میوند
میوه از تخم آن نباتات است
و تخم در آن هسته دارد

اقسام میوه مختلف است پاره
مانند سیب و بلوزم و آبدان
و پاره دیگر مثل گردو و فندق سخت و خشک

بعضی میوه های آبدار بعضی مانند گیلاس و بلو یک هسته و بعضی چون انگور



گلابی چندین هسته دارند
و آنرا یا هسته که در میوه دیده میشود
تخم نبات مرکب از پوست و مغز است
مغز بعضی از وانه ها مانند لوبیا و

تخم و دانه هم چسبیده و مغز پاره مثل گندم و جو و خرمایک پله است

راستی موجب ضایع است

بنیاد زندگی بشه بر راستی بنا شده است
 اگر راستی از بین مردم برداشته شود همه دروغ بگویند اساس زندگی بشر از
 هم میپاشد و بچکس بر جان و مال خویش امین نخواهد ماند
 پایه تجارت و زراعت و صنعت و مملکت داری همه بر همین است که مردم
 نسبت بیکدیگر دارند و این اطمینان جز بصدقت و راستی حاصل نشود
 اگر در کشوری تجارت همه دروغگو باشند راه داد و ستد بر مردم بسته میشود هیچ خرید
 نمیدانند چه خریده هیچ فروشند مطمئن نیست بهای متاع خویش چه وقت خواهد
 رسید

اگر مالک بزراع و چغین زراع بملک دروغ بگوید نه مالکی گاد و تخم و اسباب کار
 بزراع خواهد داد و نه زارعی تخم بزین خواهد پاشید
 اگر حال دیوان مبروم دروغ بگویند مردم نیز با آنها راست نگویند هیچ مظلومی بداد
 خود و هیچ ظالمی بسزای خویش میرسد
 دروغگو از راهزن بدتر است چرا هنر از بیم جان همیشه گریزان است و خود را
 در بنوعی پنهان میدارد ولی دروغگو در شهر و کوئی و بر زمین همه جا میرود و بچکس خنجر

از خیانتِ او نیست

در ونگو در غفل و ایمان است و آسایش مردم را پویسته ترزلل میدارد تا بجا
خود منقح و رسوا شود و بکفیر اعمال خویش گرفتار آید

اتوام و طلی که راستی پشیه کرده اند کشورشان آباد و عظمت و سعادتشان روز
افزون است و طوایفی که از دروغ گفتن باک نداشته و این خوبی ناپسند را
ترویج نموده اند روزگار خود را همیشه بخواری گذرانیده و مملکت آنها را تا پراش
و غوغا بوده است

پس هر کس دروغ بگوید بسببم خود زندگانی جامه را مستهزل ساخته و بطن
و مملکت خویش خیانت کرده است از اینجاست که در ونگو منفور خاص و عام
و دشمن خداست

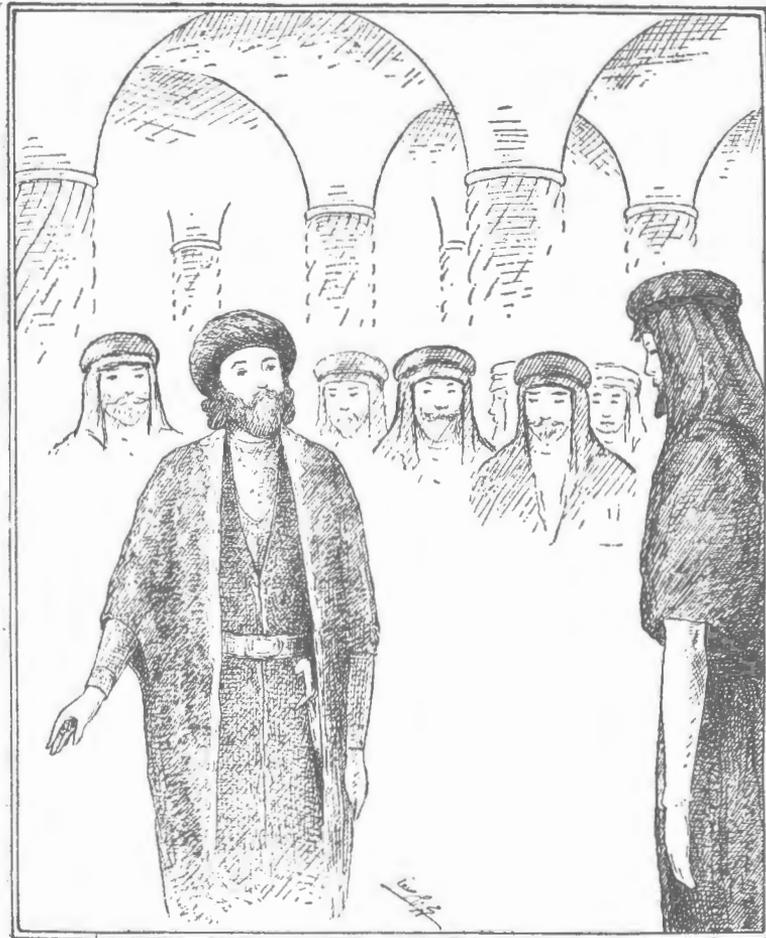
۱- خاطر جمع ۲- کارکنان ۳- براهید و گوسه ۴- ده ۵- محمد و کوچ

دین

نگردد آن سر از دین و از راستی
که خشم خدا آورد و کاستی
بدانش همیشه بگمند از دین
که بر جانیت از دین بود آفرین

حکایت

آورده اند که منصور دومین خلیفه عباسی بسیار بخیل طبع بوده پیش از آنکه بخلافت سد
 بامرومی دوستی داشت و پیوسته در مصاحبت وی بسربرد چون بر مسند خلافت
 قرار یافت آنروز برای تقدیم تنیبت بدر بار او ستافت منصور یوسفانی کرد و بجا
 خود سپرد تا او را بارانند هدا شخص دلگش بخانه خود بازگشت و با انتظار نشست تا روزیکه
 منصور مردم بار عام بخشید او نیز با دیگر مردمان بسر برای خلافت رفت همینکه
 چشم منصور بر او افتاد گفت بچه مقصود نزو ما آمده گفت بدان آمده ام تا بچشم
 دیرین بگذارم و ترا تنیبت گویم منصور گماشته خود را فرمود هزار دینار بوی زد
 و با و بگو که دیگر تنیبت من نیاید شخص زر بگرفت و برفت سال دیگر بسنگام
 بار عام باز نیز خلیفه رفت و سلام کرد منصور گفت دیگر از چه روی بدینجا آمدی
 گفت شنیدم خلیفه را رنجی عارض شده است بپاس دوستی قدیم عیادت او را
 بر خود لازم دانستم منصور فرمان داد هزار دینار با و دادند و او را گفت برو
 و دیگر بیعتت میا آنروز بازگشت و سال دیگر باز در روز بار عام مجلس خلیفه حاضر
 شد منصور گفت امسال دیگر بچه بهانه بدینجا آمده گفت در آن ایام که باید بگر بسر برد
 ترا دعائی بود که چون در سنگام گرفتاری میخواندی نجات میاشتی آمده ام تا



منصور خلیفہ دوست اولہ ہرل بدیش میاں

تین دغانگجه گنجه ممبر گفتم رنج بیوده کشیدی زیر اودو سال است که آن
 . غا از اثر افشاده چه من هر سال آن دغار اینخو انم که از شتر دیدار تو خلاصی
 یایم و چنانکه می بینی با جابت می رسد شش مینی از ناز و انشوران

۱- ساجاد ۲- دربان ۳- نعت اجازه نود و ۴- بدو بار نعت

حکایت

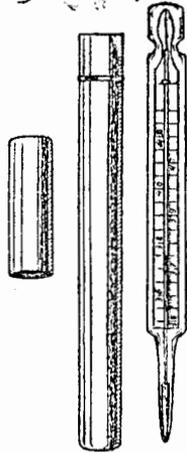
آورده اند که در روزگار خلافت نامون شخصی موسوم به نصیر برطینان بر آورد
 بر مملکت شام استیلا یافت نامون عبد الله بن طاهر ابانگتری بجنگ او
 فرستاد تکی چند میان دو گروه آتش جنگ شعله ور بود آخر الامر نصر از عبد الله مان
 خواست عبد الله او را آمان داد و نزد نامون فرستاد نامون مقدم
 او را گرامی داشت و با و مهربانی نمود پس از آنکه نصر از سر ای خلافت بیرون
 آمد چون پریو ناتوان شده بود و کس بازوی او نگرفتند تا سوار شد یکی از
 سرداران خلیفه آنحال بدید و طعن زدن آغاز کرد که از این مرد چه کار آید
 که باید و کس او را بر اسب نشانند نصر سخن او بشنید و گفت آری دو کس باید
 تا مرا سوار کنند اما هزار کس باید تا مرا پایاده سازند

تب

(خطه ایضاً)

تشخیص و معالجه امراض مخصوص باطباست ولی هرکس باید لااقل آثار و علائم ظاهری امراض عمومی را بداند تا بتواند پیش از آنکه مرض برود وجود او مستولی شود از آن جلوگیری کند

یکی از امراض عمومی که مردم بیشتر بدان مبتلی میشوند تب است که غالباً مقدمه امراض دیگر میباشد



بزرگ عوارضی

رج ۳۷

تب در نتیجه افزایش حرارت بدن برزور میکند و یکی از علائم آن سندی نبض است ولی نباید بدان چندان اعتماد داشت زیرا که

نبض از دیدن و حرکات سخت یا برزور بعض عوارض از قبیل خشم و غیره نیز حاصل میشود دیگر از علائم تب در سرد سردی چشم و احساس خشکیست

هرگاه کسی بخوابد بطور قطع تب را تشخیص بدهد و شدت و ضعف آنرا معین کند باید میزان آنرا در طبعی را بکار برد بدین ترتیب که میزان آنرا در پانزده دقیقه بویز نعل یا پنج دقیقه زیر زبان تستارد و آنگاه آنرا بیرون آورد اگر درجه حرارت

از ۳۶ بیشتر باشد وجود تب قطعیت و باید در پی چاره برآید و بطیب مرصع
 کرد تا از بروز زانوحشیهای خطرناک که غالباً تب مقدمه آن است جلوگیری شود
 حرارت بدن انسان در موقع تبهای شدید از ۴۱ درجه تجاوز میکند و اگر به ۴۲
 درجه برسد غالباً سبب هلاکت است

۱- چیره و غالب

حکایت

آورده اند که شیخ الرئیس ابوعلی سینا روزی با کوبه وزارت میگذشت کنایه
 بکار خویش شنول دید که این شعر با او از بلند میخواند
 گرامی داشتم ای نفس از آنست که آسان بگذرد بر دل جهانست
 شیخ تبسم کرد و با او فرمود ای حق خوب نفس خود را گرامی داشته که
 پنجمین شغل پست دو چارش ساخته کناس دست از کار بکش و روی شیخ کرده گفت
 مان از شغل خیس منخورم که بار منتت ریس نبرم

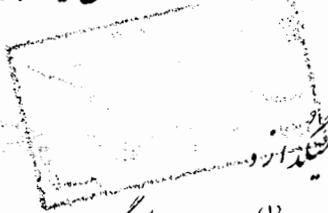
نقل منی از نامه دانشوران

۱- حیثیت ۲- چاره پاک کن ۳- پست

فلزات

مس قلعی

مس فلزیست سرخ رنگ و بسیار نرم که برای تورتق و منقول شدن قابلیتی
بسیار دارد و بدون حرارت در زیر چکش نرم میشود و بهر شکل که بخواهند در مس
مس حرارت و الکتریته را بهتر از فلزات دیگر نقل میکند و بدیخت سیمای تلگراف
و تلفون را از مس میسازند

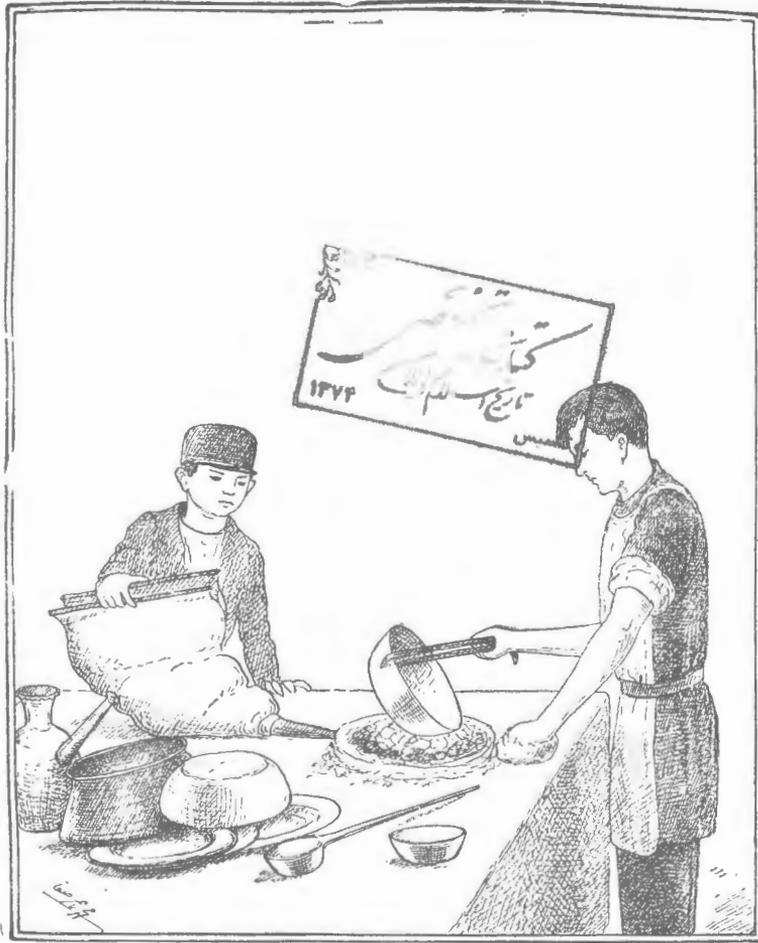


مس در ۱۰۶۵ درجه حرارت میگردد از خود

از مس کاسه و شتاب و دیگ و چمچه و سینی و آبگردان و امثال آن میسازند
باید طرفهای مسین را هر چند گاه میکربه با قلعی سفید کرد و تا رنگ نرزد
قلعی فلزی است که زود گدازد و در زیر چکش باسانی پس فنازل میگردد
رنگ قلعی مانند نقره خام سفید است

قلعی در هوا فاسد میشود و بدیخت و ورقه های بسیار نازک از آن میسازند و فلزات
و مواد دیگر که در مجاورت هوا و رطوبت فاسد میشوند در آن ورقه های چسب تا
محموظ و سالم ماند

برای سفید کردن طرف مسین اول طرف را با شن پاک میکنند آنگاه آنرا



سفیدگری

بر آتش میگذارتند و با اندازه کافی حرارت میزند پس اندکی قلعی در آن انداخته
 و آنرا با پارچه با طرف طرف میمالند تا سفید و مانند نقره بر آق شود
 ظرف مس اگر تلع اندود نباشد استعمالش خطرناک است زیرا از ترکیب مس با برنجی
 غذا با رنگ بزمی تولید میشود که اثر و خاصیت سمی دارد و انسان بخوردن آن
 مسموم و اگر نمیرد بناخوشیهای سخت که چاره آن دشوار است مبتلی میشود
 بنابراین باید هر چند گاه یکبار طرف سینه را با قلعی سفید کرد و ماست و امثال
 آنرا در طرف مسی جای نداد.

۱- قاشق چای بزرگ

اصیحت

چهار چیزند آئین مردم بزمی	که مردم بزمی زین چهار چیز است برمی
یکی سخاوت طبعی چو دسترس باشد	پس بیکسانی آنرا به بخشش و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستمانی بازی	که دوست آینه باشد چو اندر او مگری
سه دیگر آنکه زبانش را بگاو گفتن زشت	نگاهداری تا وقت عذر غم نخوری
چهارم آنکه کسی که بدی بجای تو کرد	چو عذر خواهد نام گناه او بزمی
	از قطعات انوری

آشپزخانه

بر هر که بانوی کاردان لازم است که در نظافت و انتظام آشپزخانه دقت و مراقبت کامل داشته باشد و در حفظ لوازم آشپزی و پاکیزگی نهایت سعی و کوشش بکار برد

برای آشپزخانه باید محل مناسبی از منزل انتخاب نمود تا دود و بو و سروصدای شستن ظروف و تهیه لوازم غذا مایه مزاحمت سکته خانه نشود
 برای اینکه در آشپزخانه نظم و ترتیب کامل برقرار باشد و ظروف متعدد پراکنده نشود باید یک قفسه برای نگاهداری ابزار و ظروف مسی و قفسه دیگر برای حفظ ظروف چینی و بلور و سایر ادوات شکستنی تهیه کنند و همچنین لازم است طشتی از آهن سفید برای شستن ظروف در محل معینی قرار دهند و از همه مهمتر وجود یک چاهک است که باید برای ریختن آبهای کشیف آشپزخانه ساخته و آماده باشد، باید یک پخره آهنی و یک سبک فیزی بر در چاهک کاژگن دارد و شود تا آذوقه از افتادن آلات و ابزار چاهک و دومی از تصاعد بخار و بوی نامطبوع جلوگیری نماید در صورتیکه بوی ناخوش از چاهک استشمام شود باید مقداری محلول کات کبود یا آب آهک در آن بریزند دیوارها و سطح زمین

آشپزخانه باید بسیار صاف و میز باشد تا گرد و خاک و حشرات کوچک نتوانند در آن جای گرفته و تولید عفونت و کثافت نمایند درستن ظروف و میز کردن و خشکانیدن آنها باید نهایت دقت بعمل آید زیرا ظروفی که از روی بی احتیاطی و با آب ناپاک شسته و با کفنه های کثیف خشک شود موجب تولید امراض و عیاش بدبختی خانواده ها میگردد

در بنای مطبخ دو امر را باید رعایت نمود یکی پاکیزگی و دیگری سهولت کار مطبخ و دل ناپسند آشپزخانه علاوه بر آنکه غالباً مخالف حفظ الصحة است باعث سلب اشتها و بی میلی بنفذا نیز میگردد

آشپزخانه را باید در محلی بنا نمود که از گرمای شدید محفوظ باشد و غذا در آن دود حاصل نگردد، اطراف اجاق و دودکش باید طوری باشد که دود داخل آشپزخانه نشود و بهترین اجاقها اجاق چدنی است که هر چند مخارج آن زیاد است لیکن غالباً اغذیه را بوسیله آن میتوان طبخ نمود

ظروف و ابزار آشپزخانه را معمولاً آبرس و آهن و چدن و نیکل میسازند پس زود گرم میشود و برای پختن اغذیه که بجزارت بسیار محتاجند مناسب و بصره نیز در بخت ولی باید همه وقت آنرا سیفند نگاه داشت ظرف مسی که سیفند نباشد زود رنگ

میزند و این زنگ تم خطرناکی است که از آن باید احتراز کرد برای پاک کردن
 ظروف مسین مسکه و گرد آجر از هر چیزی مناسبتر است ظرف لعابی تاب حرارت
 شدید ندارد ولی برای نگه‌داری و حمل و نقل اغذیه بسیار مناسب است برای
 شستن ظروف لعابی آب صابون یا آب و خاکستر یا آب و سرکه بکار می‌برند
 این بطور عموم دیگر گرم می‌شود و زود زنگ می‌زند ابزار را که با آهن سفید ساخته شده
 باید با گرد آجر بسایند و با آب یک بشویند تا از زنگ مصون ماند چدن دیگر گرم
 و زود سرد می‌شود و در سخن غذا لانی بکار می‌رود که باید بتانی و تیغ طرح شوند شکل
 نسبت به پاره از فلزات که در طنج بکار می‌روند پاکتر و هم سبک وزن تر است
 و هم زودتر گرم می‌شود و بکار بردن آن بصرفه نزدیک است شستن ظرف نخل با گرد
 آجر بهتر از خاکستر و امثال آنست اما ظرف چینی بهتر است که با صابون و آب گرم شسته
 شوند اگر ظرف چینی گرم شده را بقیه در آب سرد فرو برند و یا در ظرف چینی سرد شده
 آب جوش بریزند محمل است که ظرف بشکند و مایه خسارت گردد آلات و روش و نحوه
 با خاکستر نرم یا آب صابون بگرم و ظروف گلی مانند تغار و غیره را با شن و آب گرم
 شستو میدهند برای شستن شیشه ای که داخل آن چرب شده باشد بهتر نیست که اول
 نقل قهوه یا چای یا مقداری محلول کربنات دو سدیم در آن بریزند و چند دقیقه

نگاه دارند پس آنرا با آب گرم بشویند، گاهی در تنگ بپور و اشغال آن کرد و خاک یا چیزهای
دیگر تیشین و بسته میشود برای پاک کردن اینگونه ظروف باید اندکی نمک یا سرکه در آن
بریزند و ظرف را مدتی حرکت دهند و خالی کنند و بعد با آب شستشو دهند با خاکستر
و پوست تخم مرغ و سیب زمینی و نقل قهوه سز این قیل طرفهارا میتوان پاکیزه ساخت
تیغه کار در تنگ زده را باید روی چرمی که گرد آجر یا سنباده بر آن ریخته شده است
بمالند تا پاک شود و اگر لکه سیاه داشته باشد معمولاً مقداری آبغوره یا آب لیمو با پا
پشمی روی تیغه میمالند، هر ظرفی را بعد از شستن باید بلافاصله با پارچه بسیار تمیز
خشک کنند - پارچه را که برای خشکانیدن ظروف استعمال میشود باید هر روز یکبار
در آب بجوشانند و هر چند گاه یک نوبت عوض کنند

اندر ز

میاشای ز آموختن بگیران	زدانش میفکن دل اندر گان
چه گوئی که کام خسر د تو ختم	همه هر چه بایستم آمو ختم
یکی نقشه بازی کند روزگار	که فشانه بت پیش آموزگار

از شاهنامه فردوسی

سروطن پرست

پس از جنگی که میان ویزوروم شرقی در گرفت و نیز بنا طالب صلح شدند و خواستند
 عهدی ببندند نمایند خود را که پسری هشتاد ساله بود برای امضاء معااهده صلح
 با سلاسل پناخت روم شرقی فرستادند نمایند چون عهدنامه را بر ضرر مملکت خود
 یافت از امضاء آن خودداری نمود و گفت امضاء این قرار داد ننگ آور
 بملت و مملکت من خیانت است و من این خیانت تو انم کرده ام پراطور خواست
 او را بدادن پدیه و رشوه راضی سازد چون این تدبیر کارگر نیفتاد و پیر ابر ضرر و شکنجه
 تهدید کرد و هم علماء مذہب را بر آن داشت که ویرا پند دهند و اگر کوشش و
 بخوانند که ترا در امضاء مگردان این عهدنامه خطر جان است و خط جان از تکالیف لازمه
 تدبیری است امضاء معااهده در مقام اجبار خیانت شمرده میشود این پند با سود نمی
 بدین تدبیر هم کارگر نشد چون امپراطور دید که وعد و وعیدش بیچکده ام فائد و نند
 بر آشفست و بدتر خیانت فرمود تا میلنای آهین در آتش تا فتنه و در چشم آن مرد کشیدند
 و تمام اعضاء او را با آهن داغ نهادند ولی او با نهایت پردلی همه در دمار آغل
 کرد و نسالید و چون شکنجه پایان رسید در حالی که خون از چشمهایش میچکید فریاد بر آورد و گفت
 سپاس خدای را که بر شکنجه و عذاب صبر کردم و نام وطن عزیز خود را با امضاء این معااهده

که بضر مملکت است ننگین نساختم، این است معنی وطن پرستی

باغبان

تو با کودکان از چه شتی ندیم؟	کی گفت سقراط را کای حکیم
ز پیران چنین روی برفی؟	ز کودک چه فسز رنگی یافتی
در نیت با خرد سالان نشست	ترا دانش سا نخوردان بدست
کش انسان دختت و من باغبان	بختیای کی باغ باشد جهان
بر آورده سر به کب کمال	همه کودکانند چون نونهال
بتیان بسی خست می آورد	اگر باغبان شاخ نو پرورد
که باشد پذیرنده تربیت	نهال جوان دارد این خاصیت
دل نوجوان مزرع دانش است	زدانش جهان را اگر آرایش است
که دانند آیین پیری درست	از آن پرورم کودکان را نخت
که به بسود خلق است اندیشه ام	شد آموزگاری از آن پیشه ام
ز کف خردمند آموزگار	الا ای بنهر پیشه آموزگار
ز کشری بسیرای شاخ جوان	بیاع هنر چون تونی باغبان

گالیله

گالیله ریاضی‌دان و مخترع معروف ایتالیا در سنه ۱۵۶۴ بعد از میلاد مسیح
بدنیا آمده است

پدر گالیله صنعت موسیقی اشتغال داشت و بسیار مایل بود که پسرش نیز همان
شغل را پیشه خود سازد ولی گالیله صنعت پدری را نداشت و طالب تحصیل طب
و فلسفه بود و برای آموختن این علوم یکی از دارالفنونهای ایتالیا داخل و در آنجا
مشغول تحصیل گردید و همیشه در اندیشه کشف و حل مسائل علمی بود

گالیله علوم ریاضی را بدون استاد یا موقت و بانذک زمان در این فن بقایمی
ارجحند رسید چنانکه بیست و پنج سالگی معلم دارالفنون یکی از شهرهای مهم ایتالیا
شد و از راه تجربه با اختراع میزان الحراره و کشف قواعد بسیار در علم فزیک موفق
گردید و ثابت کرد که تجربه بتوان بحف مسائل علمی پی بُرد و از این حیث میتوان ادعا
در علوم مؤسس طریق جدیدی دانست که بنای آن بر تجربه است

گالیله پس از چندی شهر ونیز از بلاد ایتالیا مسافرت کرد و در آنجا در مینی بست
که بوسیله آن توانست کوههای ماه و اقامت شتری و حلقه نورانی رطل و کله‌های

خورشید را به بنید

تا زمانیکه گالیله در خاک و نیز بود و شمنانش توانستند با او ایسی برسانند ولی
همیکنه از آن شهر خارج شد بدخواهان او فرصت یافتند در برابر پاپ چنین نمودند
که عقاید علمی گالیله برخلاف مذہب است از طرف پاپ بگالیله اخطار شد که از
عقاید خویش انشاعاً آنها خود داری کند

گالیله چندی ساکت بماند و بالاخره بشهر فلورانس رفت و در آنجا بتصنیف کتب
علمی مشغول شد و بدینوسیله عقاید خویش منتشر ساخت کتاب او در برابر پاپ
رسید اورا بحالکه خواند و مجبور ساخت که برخلاف عقیده خود سخن گوید
گالیله از این واقعه ناگوار افسرده و رنجور شد و کج عزلت اختیار کرد و طولی
که ناپسینا گردید و از دنیا بر رفت

۱- پاپ ۲- منتشر ساختن ۳- شری است در بیابان ۴- کوشش کردی

اندرز

پرسیدن شهریار زمین	نگوید خردمند بجز راه دین
بفرمان شاهان نباید درنگ	بناید که کرد دل شاه تنگ
چنان آن که آرام گیتی شاه	چونیک کنی او دپد پایگاه
برینک و بد او را بود دست رس	نیارو کمین و آزار کس

۱- از شایسته فردوسی

نباتاتِ غذایی

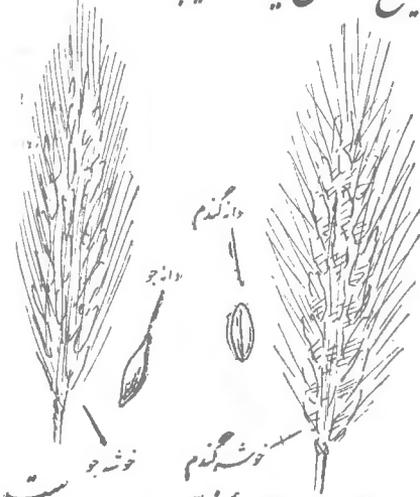
انسان از نباتات بهره بسیار میبرد و ریشه و ساق و برگ و گل و میوه بعضی آنها غذا خود قرار میدهد و بعضی دیگر را در صنایع استعمال میکند از آنجمله است که نباتات را

بر نباتاتِ غذایی و نباتاتِ صنعتی

تقسیم میکنند

نباتاتِ غذایی دارای مواد میباشند که برای زندگی و پرورش

بدن انسان و حیوان مفید است



و بدین جهت خورده میشوند - مهمترین نباتاتِ غذایی غله و سبزی و میوه است

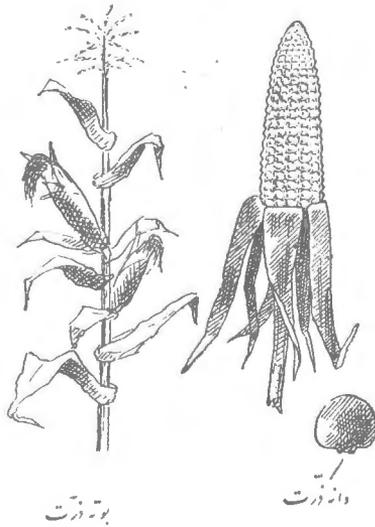
غله - غله گیاهی است که ساق

آن بند بند و میان خالیست و

دانه آن دارای مقدار بسیاری

مواد نشاسته میباشد

مهمترین غله ما گندم و جو است

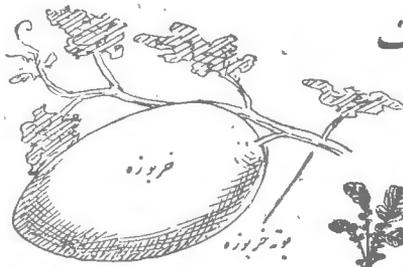


و ذرت است

سبزی - سبزی گیاه است که در بوستان کاشته شود و بصرفِ خوراک

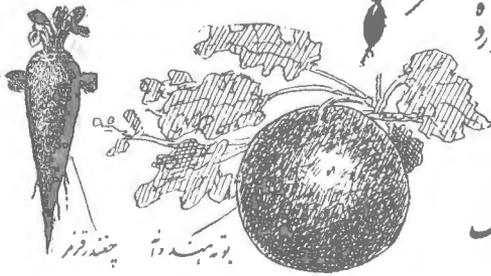
انسان میرسد و بر چندین قسم است

اول - سبزی که ریشه آن خوردنی است



مانند کز و پنخدر و ترب ترب

دوم - سبزی که ساق آن خورده



میشود مانند سیب زمینی

سوم - سبزی که جوانه یا برگ

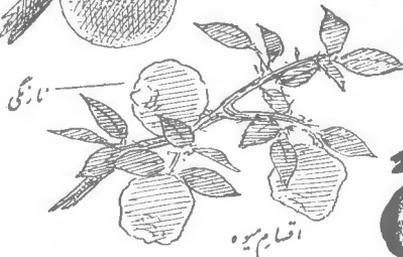
و یا گل آن خوراک است مانند مارچوبه و کاهو و جعفری و نعناع و اسفناج

چهارم - سبزی که میوه آنها



ماکول است مانند خربوزه هند و

پنخس - سبزی که دانه آن خورده



میشود مانند عدس و نخود و لوبیا

میوه - طبیعی ترین و لذیذترین

خوراک انسان میوه است که در انواع مختلف باقسام متفاوت یافته میشود

بشیر میوه مادارای مواد قندی هستند و با نخب در تغذیه بدن بسیار مفید میباشند

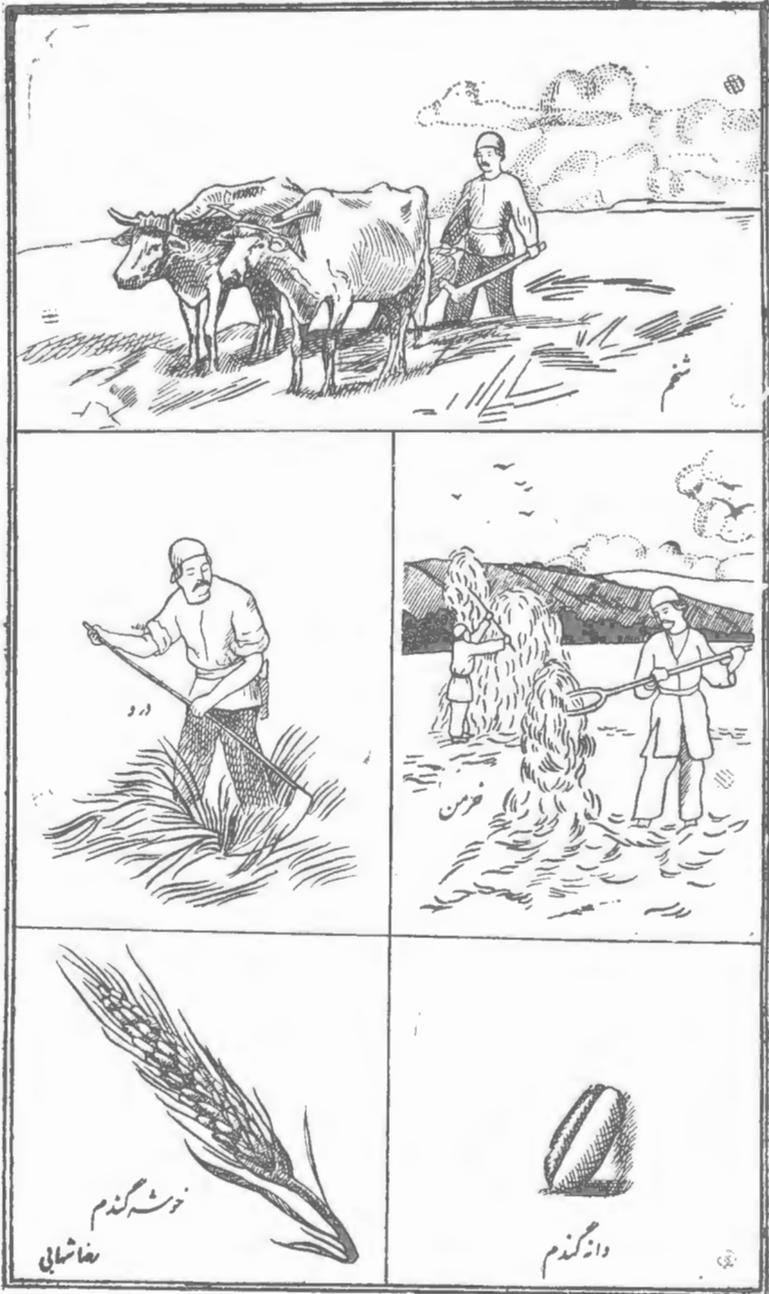
زراعت و زراع

زراعت در حقیقت معامله با خدا و بدیجت بهترین پشه هاست
 و هتقان اگر با صدق و صفا بزراعت پردازد خداوند کار او را برکت مقرر و در
 چنانچه در این جهان دارایی هزار گونه نعمت شود و در جهان دیگر نیز رحمت و گوارا
 در یابد

هر روز زراعت پشه را خدا دوست میدارد بشر طاکمه او نیز همیشه خدارا منظور دارد
 و مراسم الهانت و دیانت بجای آورد و از خیانت و تجاوز بمال دیگران دوری کند
 و در غیبت و حضور مالک راستی و پاککی ورزد و در خط مال ملک اوسعی کند و در
 آبادی زمین بسیار بکوشد و بر چارپایان ستم رواند و بار بسیار سنگین بر آنها
 نهد و آنها را سختی نزند که آنها هم مخلوق خدایند و حق تعالی از ستمی که بر آنها
 بازخواست میکند و اقسام میکند

زراع باید بداند که کمال قدرت پروردگار است که دانه در زمین رفته رفته نمکیند
 و سر از خاک بیرون میآورد و بنهر و خرم میشود و خوشه میسبند و از یکدانه آن صد دان
 پدید میگردد

چس حقیقت دست پروردگار است که زراعت میکند رزق بندگانش را و در دل



زراعت و زراعت

دوین نپان کرده است و بدست و تقان پدید میآورد پس در اینکار و همتان باید
 خود را مأمور خدا بداند و رزقِ خدا را بر بندگانِ وی منساجِ بدار و تا در صفت
 رزاقی خلیفه حق باشد فخص و نقل معنی از مرصع و بس و تخم الدین از

۱- نزدیک ۲- دستکاری

حکمت

خشمش از حد و هشت آرد و لطفِ بیوقت ^(۱) میت ببرد و نه چندان درشتی کن که از تو
 میرگر و ند و نه چندان نرمی که بر تو دلیسر شوند

دشمنی و نرمی به هم در بست ^(۲)
 دشمنی بگیر و خرد من پیش
 چه زگر کن که جَسَاح و مرم نهد
 نه نرمی که ناقص کند قدر خویش
 نه مزخوشتن افسردنی نهد

قطعه

شبان با پدر گفت ای خردمند
 بجفای نسکرمی کن نه چندان
 مرا تعلیم ده پسرانه یک پند
 که گردد چسیره گرگ تیز دندان ^(۳)

از باب هشتم کلمات معنی

امثال حکم

حساب خود نه گم گیر و نه افزون
 بدی یک روز پیش آید بد آنرا
 به است از روی نیکو خوی نیگو
 شتر در خواب بنید پنبه دانه
 زمین شور ه نمنل بر نیار و
 غم فسر و انشاید خوردن امروز
 نیار و شاخ بد جز تخم بد بار
 چو دخلت نیت خرج آهسته تر کن
 نصد انگشت ناید کار یک سر
 ز دانش زنده مانی جاودانی
 چو نام سگ بری چوبی بدست آر
 ز آب خرد مایه خرد خیزد
 بزرگی بایدت دل در سخا بند
 چو میوه سیر خوردی شاخ مشکن

کار ناکردنی نکنید

هر آنکو کند کار ناکردنی بود بر روی کیش اهریمنی
 ز ناکردنی کارها دور باش خرد پا و شاکن تو دستور باش
 ز ناکردنی دور داری برت بدام هوس در نیاری برت

بکارها شتاب مکنید

پسندیده به گز نباشد شتاب شتاب انمحمد جان مردم بتاب
 شتابنده را در جهان نام نیت بگیتی شتابنده را کام نیت
 کسی کو بکاری شتاب آورد پشیمان شود زود کفیر برد
 کسی کو شتابان برای رود بر آید ز گاهی بچاهی رود

در کارهاستی مکنید

چو خواهی که کاری کنی ناکزیر چنان کن که باشد ترا دلپذیر
 بهنگام تدبیر هر کار ساز مکن کار بر خوشتن بس دراز
 هر آنکس که دوستی آرد بکار بیستی نسود و آیدش در گاه

(خطای)

آبله

ابتداءً از امراض ساریست

گویند این مرض از آسیا برخاسته و دیگر نقاط دنیا سرایت کرده است
ولی هنوز ندانسته اند که از کجا و چگونه



کودک سالم

پیدا شود

باید دانست که سرایت آبله بسیار

سریع و شدید است و نزدیک

شدن به تسبر میضی که قبلی آبله است

خطرناک می باشد و ممکن است شخص سالم بدان مرض مبتلی گردد بنابراین باید همیشه

جای مریض از دیگران جدا باشد

و کسی که بجز طبیب و پرستار نزدیک



کودک آبله

ادورود

پس از شفای مریض نیز باید آنچه را که

مریض در ایام ناخوشی استعمال

گ کرده است پاکیزه کرد و جامه های او را در آب جوشانید و با صابون شست

اطلاق اور اکاملاً لطیف نمود

پرستار و کسایکه برای نواظبت حالِ مریض باو نزد یک میشوند باید از دست بردون بدن او حتی المقدور پرهیز کنند و روزی چند بار دستهای خود را با صابون بشویند

پیش از آنکه آبله کوبی مُتداول شود، هر سال در هر شهر و قصبه هزاران کس از آبله میمرد یا کور و آبله گون میشد اما امروز که آبله کوبی رواج دارد و خطر آنمِرض سخت مرتفع شده است

آبله کوبی با ماده آبله انسانی از مشرق بار و پارقه و ماده آبله گاوی را طبیبی انگلیسی موسوم به جنرل که در اواخر قرن بیستم منبرتیه است کشف کرد و مردم دنیا در نجات از خطرات آبله رین منت او میباشند

طریق کشف مایه آبله چنین بود که طبیب مزبور مشاهده کرد اطفالی که در ده از گاو آبله دار شیر میدوشیدند گاهی آبله بدست آنها سرایت میکرد و ولی بزودی و آسانی علاج میشد و چنین اطفال در موقع بروز آبله دیگر بدان مُستعمل نمیشدند

جنرل از این رو پی ب علاج مرض برد و بفکر کوبیدن آبله افتاد و نخستین بار آبله گاوی را بطفالی هشت ساله کوبید و آن طفل دیگر بآبله مُستعمل نشد

کوبیدن آبله انسان را پنج سال از سرایت این مرض مصون میدارد و بنا بر این کسانی که
در ماه دوم یا سوم ولادت آبله کوبیده اند باید در سال پنجم و هفتم و پانزدهم
بوسیتسم و بیت پنجم و سی ام نوبت آبله بکوبند

بعد از سی سال کوبیدن آبله چندان لازم نیست زیرا مزاج انسان غالباً تا این سن
مشغول گرفتن آبله است

هنگام شیوع آبله باید اطفال و کسانی که از سی و پنج سال کمتر دارند آبله خود را
بکوبند

۱- سرایت کننده ۲- پاک کننده

اندرز

بشهری که هست اندران شهر شاه	نیاید نیاز اندران بوم راه
جهانرا دل از شاه خندان بود	که بر چهر او فسریر و آن بود
چو از نعمتش بهره یابی بگوش	که داری همیشه بفرمانش گوش
جان در جهان از جمن آن بود	که با اولب شاه خندان بود

از شاهبند خودی

نباتات صنعتی

نباتی که در صنعت بکار میرود بر چند قسم است
 اول نباتاتی که ریشه و ساق آنها را برای ساختن قند و شکر و اشال آن استعمال
 میکنند مانند قند و شکر



دوم - نباتاتی که میوه یا لیف
 ساق آنها را در بافتن پارچه بکار
 میروند مانند پنبه و شاهدانه

گلستان

سوم - نباتاتی که از میوه و دانه آنها روغن میگیرند مانند زیتون که روغن
 آن در بعضی نقاط بجای روغن



حیوانی خورده میشود
 از دانه گریک روغن بدست

میاید که خاصیت طبی دارد و
 بجای شکر مریض میدهند

چهارم - نباتات معطر که در باغ و بوستان برای زیبائی و خوبی رنگ و

خوشی بو کاشته میشوند مانند گل میخک و فرنگل و یاسمن و نسترن و سنبل و زکرس
 و یاس و گل نرغ که از آنها عطر و گلاب میگیرند
 گلاب ایران تنبیدی و کثرت بوی خوش معروف است



اقسام نباتات معطر

ای نوچشم من بجز از گشته مذروی

میل ز شاخ سرو و گلها تک پهلوی یخو اند دوش در ستقامات معنوی

دجغان سا نخورده چه خوش گفت پایر گای نوچشم من بجز از گشته مذروی

از غزلیات حافظ

۱- آواز بلند ۲- یعنی گل درستان از فروغ مانند آتش موسی است ۳- پیسه

چون تو را نوح کشتیبان ز طوفان غم فخر

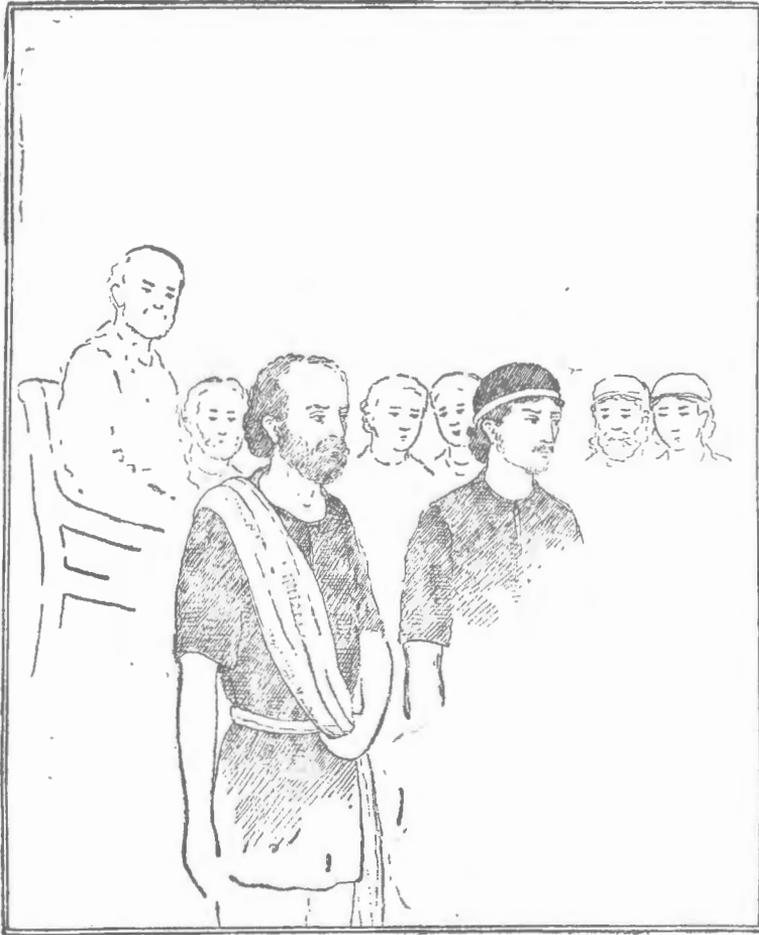
یوسف گمگشته باز آید بگنجان غم فخر
 ایندل غم دیده حاش به شود دل بدکن
 دور گردون کرد روزی بر مراد ما گشت
 گر بهار بزم باشد باز بر طرف چمن
 مان شونو مید چون افت ز شیراز غیب
 در میان کرشوق کعبه خوابی ز دلم
 ایدل آریسل فابنیا هستی بر کند
 گر چه منزل بس خطرناکست و مقصد پایید
 حافظا در کج فقر و خلوت شمای تار
 کلبه احزان شود روزی کلماتان غم فخر
 وین بر شوریده باز آید بسامان غم فخر
 دانا یکسان ماند حال دوران غم فخر
 چتر گل بر سر کشتی امی مرغ خوشخوان غم فخر
 باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم فخر
 سرز شها کردند خا مغیستان غم فخر
 چون ترا نوح کشتیبان ز طوفان غم فخر
 بیچ راهی نیت کور نیت پایشان غم فخر
 تا بود و ردت عا در قرآن غم فخر
 از غزلیات حافظ

۱- مسکن یعقوب عم و مولد یوسف عم - ۲- غمها - ۳- آنگاه - ۴- روزهای پنهانی - ۵- نام دلتی است

خار دار و اصل نیکو عربی دو نام غیبان است - ۶- زنها و حسنیه - ۷- تنهایی

حکایت

آورده اند که چون آوازه دانش و حکمت تقراط سراسر مرز و بوم یونان را فرا گرفت مردم از هر سوی نزد او شتافتند تا از فضل و معرفت بی پایان او بهره مند شوند مخصوصاً جوانان پروانه وار گردید آن چراغ هدایت می‌گشتند و سحله از مجلس درس وی دور نماندند از آنجمله جوانی بود بسیار هوشمند ولی بی بضاعت که آرزو بود مانند دیگران هر روز نزد حکیم حاضر گردد لکن اندیشه متعاش او را نگران و پریشان خاطر میداشت و پیوسته با خود می‌اندیشید که اگر برای کسب روزی پی کاری رود از خدمت استاد و تحصیل علم بازماند و اگر خدمت استاد برگزیند نمونه روزانه خود را چگونه بدست آورد در این غم و اندوه دقتانی بر حال او آگاه شد و بدو گفت اگر از شام تا نیمه شب باغ مرا آبیاری کنی در چند روز خواهی یافت و اگر نیمه شب تا سپیده دم گنجان آسیاباشی آسیابان نیز دو کرده مان تو خواهد داد جوان بپذیرفت و از آن زمان شها با آبیاری و آسیابانی سپرداخت و روزها در محضر استاد حاضر میشد روزگاری بی‌نیو گذشت و آن جوان در علم و هنر سرآمد گنجان گردید جوانان دیگر بر او رشک مروند و کینه او را بدل گرفتند و تنی چند در صد و بر آمدند که او را از خدمت استاد



قاضی و جوان محصل و قراط حکیم در محکمه

در گذر روزی نزد قاضی شهر شدند و گفتند در سلاطین ما جو نیست بی بضاعت
 که هر روز از باد آتشام در خدمت سقراط است و کس نداند موی نه خود را از
 کجا و چگونه بدست میآورد در اینمزد بوم قانون چنان است که باید طریق زندگانی
 هر کس آشکار باشد و قاضی بداند که مرد بی اندوخته و مال چگونه معیشت میکند قاضی
 فرمان داد و جوان را حاضر کردند و از چگونگی حال و کار او پرسیدن گرفت جوان
 بناچار پرده از کار خویش برداشت و صاحب باغ و آسیابانرا بشهادت خواست
 اند و مرد گواهی دادند که این جوان شب تاب صبح از هر در می چنند و دو کرده نان بسیار
 و آسیابانی اشغال دارد قاضی و دیگر کسان که در محکمه بودند بر همت آن جوان
 افرین گفتند و همکاران بداندیش او را سرزنش کردند و قاضی حکم کرد و باندازه
 معیشت از خزانه مملکت باو شهریه دهند تا از آن رنج گران بر آساید و بفساد
 خاطر در تحصیل علم و تکمیل خویش بکوشد

سقراط که حضور داشت استین جوان بکشید و گفت هرگز چنین بدیهه را قبول نکن
 که مردمان آزاده تخیل محنت کنند و بار منت نخند جوان چنان کرد که استاد فرمود
 بود چندی گذشت که از جمله حکمای عصر خویش گردید

بنیادین فرانکلن

فرانکلن فیلیوف طبیعی ان معروف امریکا در سنه ۱۷۰۶ در شهر شرن از بلاد امارد
 بدنیآ آمده در ۱۷۹۰ در شهر فیلادلفی بدرود حیات گشته است
 پدر فرانکلن شاع و برادرش کارگر مطبعه بود و فرانکلن در کودکی از پدر فن شمع
 سازی را فرا گرفت

فرانکلن در تمام مدت زندگانی خود به تحصیل علم شوق وافر داشت و برای تکمیل
 تحصیلات خود با انگلستان مسافرت کرد و چون با امریکا بازگشت کتابخانه مطبعه
 تاسیس کرد و بطبع روزنامه و تقویم پرداخت

فرانکلن با اینکه مجبور بود اوقات خود را در اداره امور مؤسسات خویش
 مصروف دارد و بچگاه از پرورش دادن هوش و قریحه طبیعی خود غفلت نداشت
 و مخصوصاً در آثار و خواص قوه برق مطالعه و تحقیق نمود تا پس از چندین سال رحمت
 و تجربه با استخراج برق گیر موفق شد و بواسطه این اختراع عضو انجمن سلطنتی لندن
 و مجمع علماء فرانسه گردید

فرانکلن در سنه ۱۷۵۷ میلادی بنسارت از طرف الهی امریکا بلندن وقت پسر
 در کار خود موفق نشد ولی در موقع مراجعت مردم امریکا از او استقبال پذیرا



برن گیسزنگن

شایانی کردند و او را بنامندگی خود برگزیدند
 فرانکن از جمله اشخاصیست که بیانیته استقلال
 امریکارا امضا کرده اند
 فرانکن در اواخر عمر سفری بارو پاکر و چندی
 بعد با امریکابازگشت و در شهر فیلا دلفی از دنیا رفت

پند

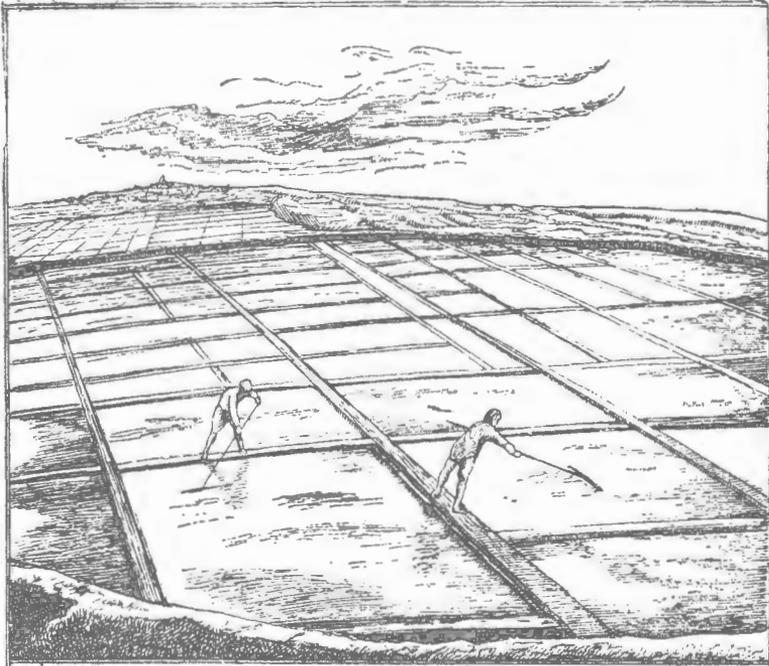
سخن بر میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شرم زده نباشی
 میان دو کس جنگ چون آتش است
 سخن چین بد بخت میزوم کس است
 کننیدن آن خوش دگر باره دل
 وی اندر میان شور بخت و خجل
 میان دو تن آتش افروختن
 عقل است و خود در میان سخن

قطعه

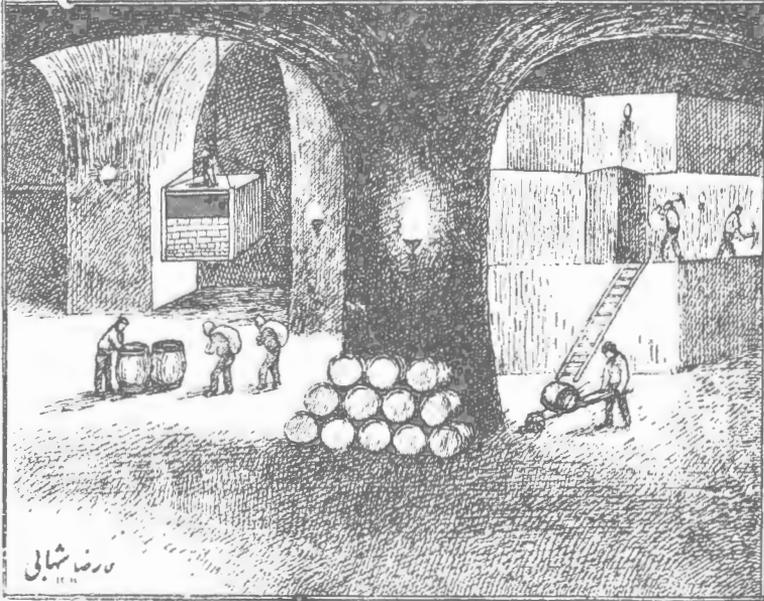
در سخن باد و ستان آهسته باش
 پیش دیوار آنچه گوئی هموش ده
 تا مدار و دشمن خو نخواه گوش
 تا نباشد در پس دیوار گوش
 از بابت تم کلستان سدی

ملح یا نمک

جسمی که از ترکیب ترشی با فلز نعل آید ملح نامند
معمودترین ملحها نمک طعام و جوش شیرین نمک قلیا و نمک فرنگی معروف است
نمک طعام را یا از زمین معدن بیرون میآورند و یا از آب دریا میگیرند
در ایران معدن نمک بسیار و اغلب بسطح زمین نزدیک بیرون آوردن نمک
از آنها آسان است
در بعضی ممالک که معدن نمک بسطح زمین نزدیک نیست برای تحصیل نمک در
زمین چاه میکنند تا بطبقه ملح برسد آنگاه چاه را از آب پر میکنند مقداری نمک
در آب حل و آب نمک غلیظی حاصل میشود آب مکرر از چاه بیرون میکشند و در
دیگهای بزرگ ریخته میجوشانند تا آب بخار شود و نمک در تیه دیک باقی بماند
کلی که از کوهها استخراج میشود سخت و بعضی از آنها مانند بلور صاف و شفاف است
این قسم نمک را مانند سنگ از کوه می کنند و بان نمک تهر زود میگویند
نمک از آب دریا با این ترتیب گرفته میشود که نزدیک ساحل حوضهای کم عمق و ساح
میکنند و آب دریا را در آن میاندازند آب بواسطه حرارت آفتاب بخار میشود
و نمک در تیه حوض میماند این نمک را بر ترتیب مخصوص تصفیه و ملحهای دیگر را که



گرفتن نمک از آب دریا



رضا شهبانی

استخراج نمک از معدن

بدان آسخته است از آن جدای کنسند تا قابل استعمال گردد
 مقدار نمک آب دریا مختلف است از هر یک پیمانه آب بنفادت دریاهاش
 الی سی و یک درم نمک گرفته میشود
 نمک طعام گذشته از آنکه در بیشتر اغذیه بکار میرود و فوائد دیگر نیز دارد و از جمله آنکه تر
 آب دماغ را که در هضم غذا تاثیر کلکی دارد زیاد میکند
 نمک برای حیوانات هم مفید است اگر در خوراکی آنها یک درصد نمک داخل
 کنند سالم و فربه میشوند

از نمک جوهری میگیرند که یابغ و بیرنگ است بونی تند دارد این جوهر در تصفیه
 فلزات و ساختن بعضی مواد شیمیائی بکار میرود
 جوش شیرین چیست سفید که مزه قلیائی دارد و در آب نجوبی حل نمیشود و از جمله
 ادویه طبیست

نمک قلیا چیست سفید که در مجاورت هوا از طوبش زائل در آب گرم حل میشود
 این نمک را در ساختن شیشه و بلور و اغلب صابونها بکار میبرند
 نمک فرنگی چیست سفید دق و شور که میتوان آنرا از آب دریا گرفت
 این نمک از دواهای طبی و سهلی قویست

مقدار بسیاری از این نمک در کارخانه با برای ساختن قلیای مصنوعی
صرف میشود

تمام املاح را تقریبات شیمیائی میسازند بجز نمک طعام که در غالب نقاط بطور طبیعی
موجود است و چنانکه گفتیم از زمین با آب دریا استخراج میشود

لطیفه

حود و از نعمتِ حق بخل است و مردم بگناه راه دشمن

مرد کی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه
گفتم ای خواجه گرتو بد بنخته مردم بخیخت را چه گناه

قطعه

الانما خوا ہے بلا بر حود که آن بخت برگشته خود در بلاست
چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنان دشمنی در چفاست

از باب ششم گلتان سده

غذای پنجم

پنجمین غذا و فایده بزرگ دارد اول اینکه مواد مضر و اقسام میکروباها که ممکن است در گوشت و بزرگی و سایر اغذیه وجود داشته باشد بواسطه جوشیدن در آب با طره معدوم میشود و بدیخت غذا های پنجم معمولاً بی ضرر تر از خوردنیها می خام است و از روی همین قاعده کشته اند گوشتی که با کیزگی آن الطمینان کامل نیست نباید بصورت کباب مصرف شود چه در این صورت بعض میکروباها که محتملست در گوشت باشد زنده میمانند و ممکن است خوردن آنها سبب تولید امراض شود و تنها آب جوشناک است که بواسطه حرارت صد درجه هر میکروبی را معدوم میسازد

دوم اینکه غذای مطبوخ سریع الهضم تر و بعلاوه غالباً خوشتر از خام است و این خود در تحریک جهاز هاضمه و عمل هضم تاثیر کامل دارد

اثر آب سرد و گرم در طبخ غذا

هر غذایی که پنجم میشود شیر آن یا در خود جسم غذا میماند و یا با مایعی که در آن جوشانده میشود منتقل میگردد و این از خواص ماده ایست البومین نام که در غلب اغذیه وجود دارد البومین مانند سفیده تخم مرغ در آب سرد متشکر و مخزوم با آب میشود

ولی در آب گرم خود را نگاه میدارد و در جسم غذا بسته میماند بنا بر این قاعده کوه
یا سبزی یا حیوانات را که دارای البومین میباشند اگر در آب سرد بنیدازند و بجوش
آورند شیرۀ آنها بتدریج داخل آب میشود و قوه غذائی آنها کم میگردد و هرگاه
در آب جوشناک بنیدازند شیرۀ آنها که ماده مقوی است در جسم غذا می بندد.
کد بانوی خانه باید در طبخ اغذیه این خاصیت را در نظر داشته باشد و غذا را
بر حسب مصلحت و منفعتی که از آن منظور دارد در آب سرد یا آب جوشناک بپزد

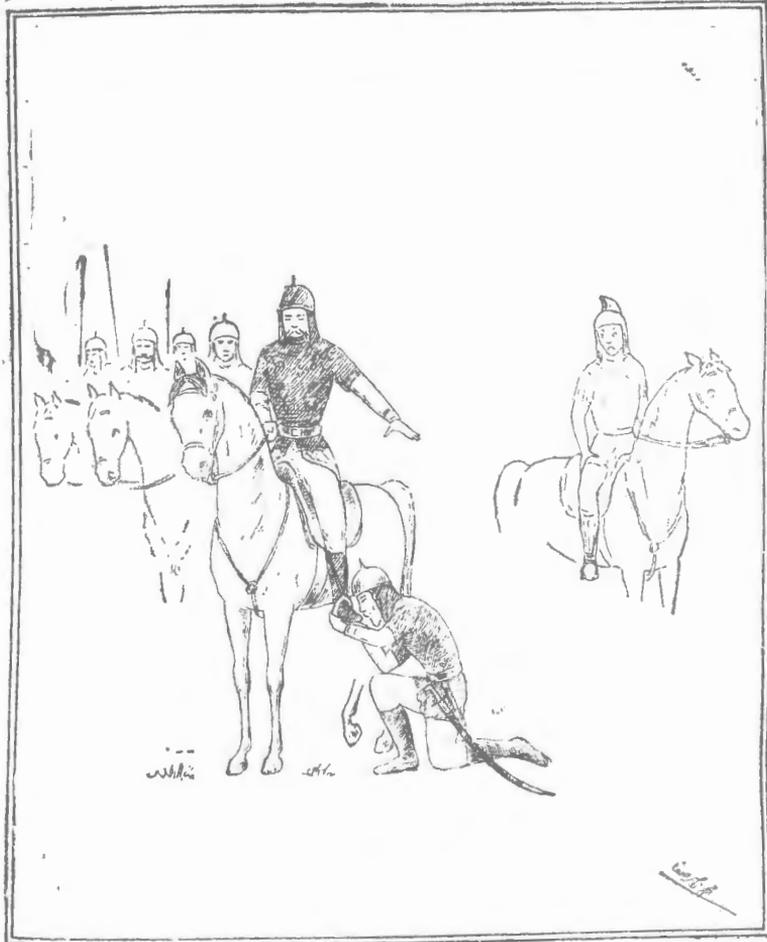
این منت خلق کا مشحان است

الوده منت کسان کم شو	تا یک شبه در و شاق توان است
ای نفس برشته قناعت شو	کا نجا همه چیز نیک ارزان است
تا توانی حد کن از منت	کاین منت خلق کا مشحان است
شک نیست که هر که چیزی دارد	و انرا بد هر طریق احسان است
اما چو کسی بود که نستاند	احسان آنت وین نه آن است
چندانکه مروت است در داون	در ناستدن هزار خندان است

از ادب انوی

حکایت

آلب ارسلان پادشاه ایران چون با لشکر گران عزم روم نمود قیصر روم نیز با سپاهی
 بسیار رو بدو آورد و در حدود آذربایجان دو لشکر بیکدیگر رسیدند و آماده کارزار
 شدند پیش از آنکه جنگ شروع شود روزی آلب ارسلان با تنی چند از خواص خود شبکا
 رفت و عادت او چنان بود که هنگام شکار جانم ساده میپوشید و از غلامان سلطنت
 چیزی با خود نداشت در شکارگاه فوجی از لشکریان روم با ایشان برخوردند و زد و کرد
 ایشان در آمده همه را گرفتند سلطان بیاران خود گفت زینهار بمن بیسج حرام
 گذارد ما مرانشناسند و ندانند کیتیم پس ایشانرا نزد قیصر بردند قیصر پرسید میرخل
 شما که ام است گفتند ما را سرخی نیست از راه نادانی بشکار بیرون آمیم و گرفتار شدیم
 قیصر فرمود تا آنها را محبوس داشتند دو تن از غلامان آلب ارسلان که گرفتار نشده
 بودند بشکرگاه بازگشتند و نظام الملک از واقعه آگاه ساختند نظام الملک
 اندو را در خیمه خود حبس فرمود تا آن راز فاش نشود و شبانگاه آدازه در انداخت
 که سلطان از شکار بازگشته است روز بعد خود بر سر رسالت بشکرگاه قیصر رفت قیصر را
 اخطام کرد و منبرمان داد تا خواهی را بعزت و احترام در مکانی لایق فرود آورند
 نظام الملک فسخی چند با قیصر از در مصلحت گفت و بر او توضیح نمود چون اینک گشت



آب ارسلان وخواجہ نظام الملک کہ کتاب اور ایسے

کرد و میان گفتند آیا از لشکر گاو شما کسی گم شده است خواجگفت مرا سوسومیت
 چه لشکر بسیار گفتند از سواران شما چند تن پیش ما گرفتارند گفت اگر بازدهید صواب
 باشد پس آلب ارسلان را با یاران پیش وزیر باز آوردند نظام الملک با آنها عیادت
 آنها کرد که در حسین روزها چکانه خود سرانه بشکار میرود و خود را بگرفتاری میدید
 آنجا دیدن ایشان را در پی خویش انداخت و با خود برد همینه که از خود و لشکر مردم میرود
 شدند نظام الملک پیاده شد و رکاب سلطان بوسید رسولی که از جانب قنبر
 با ایشان همراه بود دانست که آن اسیر پادشاه بوده است و بسی حسرت خود
 آن حسرت و ندانست سودی نداشت آلب ارسلان در همان روز بار و میان جنگ
 در انداخت و در میان تراشگتی بزرگ داد قیصر بدست یکی از سپاهیان ایران
 گرفتار شد او را نزد آلب ارسلان بردند آلب ارسلان با او نهایت مهربانی رفتار
 کرد و از او پرسید اگر در جنگ غالب میآیدی و بر من دست میآیی ما من چگونه
 متلاک مینموی قیصر گفت امر میکردم ترا تا زیاده زنده سلطان قسم کرد و گفت اکنون
 که نتیجه کار را بر خلاف آرزوی تو شده است در حق تو چه روا باشد گفت اگر
 قصابی کلبش و اگر تاجری بفروشد اگر خود ستانی در بنحیر کن و پیاپی تخت خویش بر
 و اگر پادشاهی بخش آلب ارسلان او را بخشید و نزد خود بنشاند و نهایت اعزاز

و احترام کرد و فرمود تا از امرای روم بپرسد که امیرشده بود را سانشند

و نشانها ۱- مرآت سواران ۲- بستران چاکران ۳- آگاه ساختن ده - سرزنش

۴- پشیمانی ۵- عزیز داشتن

پسند

دوستی را که بگیری فرا چنگ آوند نشاید که بیک نفس بیازارند
سگی بچند سال شود لعل پاره ز نهارتا بیک نفس شکنج بنگ

از باب هشتم گلستان معنی

۱- بیت

حکایت

در حکایت آمده که یکی از پادشاهان ایران چون بزرگشمن دست یافت و او را اسیر
کرده در معرض عقاب و خطاب بازداشت و از او پرسید خود را چگونه می بینی
جواب داد خداوند تبارک و تعالی از جمله صفات شیر و ستمدار عفو است
و تو دوستدار ظفر پس چون حضرت باری ظفریکه دوست میداری تو عطا فرمود

تو نیز عفو یکده او دوست میدارد بجای آرد

پادشاه این سخن برپسندیده و او را آزاد کرد

نقل منی از افغانی محسنی

۱- سرزنش

خناق (خط الفصحی)

خناق از امراض سرایت کننده و پرخطر است که اگر تا دو ازرده ساعت پس از بزودن

بچاره آن نپرد از نذ مریض میمیرد

میکرب خناق در گلو و نخ زبان جای میگیرد و اگر مزاج انسان مستعد گرفتن مرض باشد سرعت نمو و به بیماریشود و باندک زمان راه گلو را میگیرد و مریض را خفه

میکند

پس از کشف میکرب خناق دوتن از اطبباء بزرگ فرنگ راه علاج این مرض را پیدا

کردند

مغایب خناق بدینگونه است که با میکرب این مرض میآید مخصوص میا زنده و آنرا بدین مریض میگویند این مریض هنگام شیوع مرض خناق با اشخاص سالم نیز کو بیده میشود تا از ابتلای خناق محفوظ بمانند

از خواص میکرب خناق آنست که چندین سال زنده میماند و نوالد و ناسل میکند و

در این خصوص حکایتی عجیب نقل کرده اند

در یکی از شهرهای فرانسه گورستانی را شکافتند تا استخوان مردگان را بجای بگردانند در میان گاورگان سپرد ازرده ساله بود که باید بر خود کاسی کشید و شش فرو برد

پس از یک روز خنثاق متبلی شد و طولی نکشید که مرض در آن شهر شیوع یافت بجهای
که اطباء علت بروز مرض آنحتیث میگردند شخصی که نزدیک گورستان منزل داشت
چنین گفت که مدتی پیش چندین طفل در آن محل از خناق مرده و در آن گورستان دفن
شده اند

پس از آنکه راه چاره خنثاق پیدا شود کسانیکه بدان مرض دچار میشدند
اغلب میمردند اما امروز علاج مرض آسان است تنها رحمی که دارد این است
که بعضی پدایش مرض طیب رجوع کنند تا او مایه ضد خناق را برایش بگویند

پند و امثال

بی آداب با هزار کس تنه است

با آداب را آداب پناه بس است

آب رو آب جو نباید کرد

آبرو بهر زمان نباید ریخت

در در آپیش درو مند بگویی

چراست شو تا بر استان برسی

عالم بی علم شیخ بی نور است

اقسام نباتات

کلیه نباتات بر دو دست تقسیم میشوند گل دار و بی گل
 نباتات گل دار

نباتاتیکه گل دارند بر دو طبقه تقسیم میشوند

اول نباتاتی که دانه آنها دارای دو پلته است

دوم نباتاتی که دانه آنها یک پلته

طبقه اول - نباتات دو پلته

نباتات دو پلته سه نوعند

اول آنها سیکه گلبرگشان از هم جداست

دوم آنها سیکه گلبرگشان بهم پیوسته است

سوم آنها سیکه گلبرگ ندارند

نوع اول

نباتات این نوع بر چهار طایفه تقسیم میشوند

اول طایفه گل شمرخی دوم طایفه بقولات سوم طایفه صلیبسی چهارم

طایفه چترمی

اول طایفه گل سُرخی - گل اینگونه نباتات دارای پنج گلبرگ مساویست



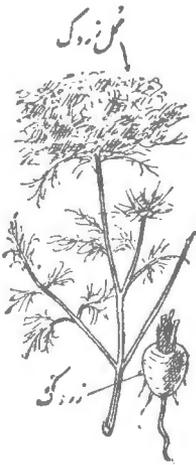
(طایفه بقولات)



(طایفه سُرخ)

مانند سیب و گیلکس
دوم طایفه بقولات - گل آنها
پنج گلبرگ دارد که با هم مساوی
نیستند مانند بویا و نخود و عدس
سوم طایفه صلیبی - گل

نباتات این طایفه دارای چهار گلبرگ و شکل صلیب قرار گرفته اند مانند کلم



(طایفه چتری)



(طایفه صلیبی)

و شلغم و خردل و شب بو
چهارم طایفه چتری گلبرگ
انها پنج عدد است و گرد و هم
جمع شده اند و مانند چتر است
که باز کرده باشند مانند زرد
و جعفری و گشیز

فروع دوم

این نباتات دارای دو طایفه مهم هستند

اول طایفه تاجریزی دوم طایفه آشاب گردان

اول طایفه تاجریزی
گل آن پنج گلبرگ بهم پیوسته دارد
مانند سیب زمینی و توتون
دوم طایفه آشاب گردان -
گل نباتات اینطایفه دارای عده
بسیاری گلبرگ کوچک بهم پیوسته



است که در یک محور جمع شده اند مانند کاسنی و کاهو و آشاب گردان

نوع سوم

نباتات این جنس بر دو طایفه تقسیم
اول طایفه بادامی دوم طایفه



مخروطی
اول طایفه بادامی - مانند بوم
نارون و تبریزی و گردو و فندق

دوم طایفه مخروطی - مانند کاج و سرو و سدر و غیره

چرا داری هسی زاموختن عار

مگر هیشا مردوای مرد هیشا	ز بنی بردخت این جهان بار
خردمند است بار و بخرد خار	دخت این جهان را سوی دانا
که خرد در میان خار بسیار	نمان اندر بدان نیکان چنانند
که بارش گوهر است و برگ دینار	نماند خسته درختی را خردمند
کز آن دل روشن است چشم بیار	به از دینار و گوهر علم و حکمت
سپیداری سپیداری سپیدار	اگر بار خسته داری و گرنی
بگفتار آرد و بار خویش میسبار	درخت گرز دانش بار دارد
ترا خوب است چون گفتار کردار	اگر شیرین و پر مغز است بارت
چوزر اندود دیواری پدیدار	اگر گفتاری بی کردار داری
چرا داری هسی زاموختن عار	ز جهل خویش چون عارت نیاید

از تصاید ناصر خسرو

۱- پیوه ۲- نژوه ۳- شینیت ۴- نام درختی است بی برعه ز دودن بینی آیدن طلا و کاه گشته

و امثال آن

حکایت

بازرگانی را دیدم صد و پنجاه تتر بار داشت و چهل بنده خدمتگارش در جزیره کیش
 مباحثه خویش برده همه شب نیار میدار سخنها می پریشان گفتم که فلان انبارم به
 ترکستان است و فلان بضاعت بند و ستان این قبالة فلان زمین است و فلان
 چیز را فلان کس ضمین گاه گفشی خاطر اسکنند^{۳۳} دارم که هوایش خوش است و بارگش نه
 که دریای مغرب شوش است سعدیا سفری دیگر مانده است اگر آن کرد و بود^{۳۴}
 عمر کوشه بنشینم و ترک تجارت کنم گفتم آن کدام سفر است گفت گوگرد پاری
 پچین خواهد بود که شینده ام قومی عظیم دارد و از آنجا کاسه صنی بروم و دیبای
 رومی بسند و پولاد و هندی بجلب^{۳۵} و ابله صلی^{۳۶} عین و بر و دمانی^{۳۷} بیارس و از آن
 پس ترک سفر کنم و بدگانی نشینم انصاف از این ماخو یا چندان فرو خواند که برایش
 طاقت شنیدن نماند و او نیز از گش بازماند پس گفت ای سعدی تو هم سخنی بگوئی از
 آنها که دیده و شنیده گفتم

ان شنیدستی که وقتی تاجری
 در بیابانی در افتاد از ستور^{۳۸}
 گفت چشم تنگ دنیا دوست^{۳۹}
 یا قناعت پر کند یا خاک گور

از باب سوره مستبان صدی
 ۱- جزیره ایست در خلیج فارس ۲- ضامن ۳- بندریت در مصر ۴- بحر الروم ۵- شهریت از نام
 ۶- شیشه ۷- ولایتی است از عربستان ۸- پارچه ایست که درین بافتند ۹- اندیشه بطل ۱۰- مرکب چاپ

بایزید بسطامی

بایزید از عرفا و بزرگان ایران و در سال ۱۳۱ هجری در بسطام تولد یافته است
بایزید هشتاد و نه سال بود که پدرش عیسی جهانرا بدرود گفت مادرش او را
بدستان برد و با آموزگار سپرد تا قرآن بیاموزد

گویند بایزید روزی سوره لقمان میخواند بآیه *ان اسکر لی و لوالدکیت رسید تا*
معنی آیه را بیان میکرد که خدا میگوید مرا پدر و مادرت را اسکر گو بایزید چون
معنی آیه بشنید حالش دگرگون شد لوج خود را بر زمین نهاد و با تسبیح گفت مرا اجازت
ده تا بخانه روم و سنخی با مادر بگویم استاد نصیحت داد بایزید بخانه رفت مادرش
گفت بیگانه چرا آمده گفت چون قرآن میخواندم بآیتی رسیدم که خداوند مرا
بخدمت خود و تو امر میکند چون در خود فکر کردم دیدم بندگی دو خواسته توانم کرد
لاجرم نزد تو آدمم که مرا از خدا در خواهی تا همه از آن تو باشم یا بخدا و اولاد بی
تا همه بسندگی او پردازم

مادر گفت ترا بخدا و اولاد گداشتم و از حق خود در گذشتم برو و خدا را باش پس
بایزید از بسطام برفت و سی سال شهر شهرگردش کرد و ریاضت کشید و خدمت
بسیاری از بزرگان و دانشمندان ادب یافت و چون در خدا شناسی و پرنهر گاری

بحد کمال رسید بطام باگزشت

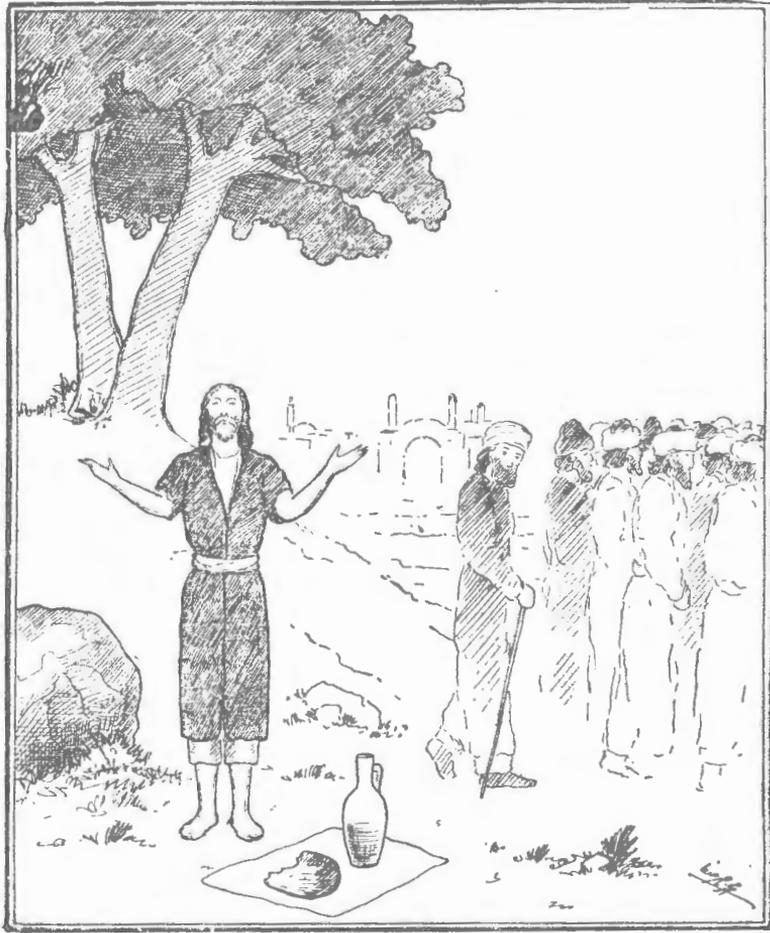
گویند وقتی شهر نزدیک شد ماه رمضان بود اهل شهر از آمدنش آگاه شدند باستجماع
شافتند بایزید در خود غروری یافت در حال نانی از استین بدر آورد و بخورد
مشغول شد مردم چون این بیدند از او برگشتند و او را تنها گذاشتند و رفتند
خرند شد بخود گفت این بود سزای غرور تو آنگاه همراهمان گفت چه ظاهر من مردم
که گذارند بر مسافر روزه واجب است پس در بیرون شهر ماند و نیمه شب شهر

وارد شد

آورده اند که اهل بطام هفت بار بایزید را از شهر بیرون کردند در مکتوبت از ایشان
پرسید برای چه مرا بیرون میکنید گفتند برای آنکه تو بد مردمی هستی گفت خوشا
شهری که بدش من باشم

آورده اند که در بطام مردمی زردشتی ندیب بود باو گفتند مسلمان شو گفت اگر
مسلمانی آنست که بایزید دارد من طاعت آن ندارم و اگر نیست که شما دارید بکار
من نیاید

و نیز آورده اند که بایزید روزی پوستینی در برداشت جوانی گفت پاره از این
پوستین بمن ده ما از آن برکتی با هم گفت اگر پوست بایزید را در خود کشتی ترا سود ندهد



بایرید و مردم بگرام که بواسطه روزه خوردن از او برکت بشهر میروند

مگر آنکه عمل بایزید کنی

از سخنان حکیمان بایزید است

عارف کسی است که خود را نادان شمرد و هر کس خویش را دانایانندار و نادان است

خدا هر کس را دوست دارد سه نصلت میلو باد میدهد سخاوتمندی چون سخاوت پدر

شفقتی چون شفقت آفتاب تو اضعی چون تو اضع زمین

یا چنان نمایی که هستی یا چنان باش که مینمائی

آفتاب از ذکره آادیا . و کتب دیگر

۱- اجازه - ۲- ناچار

راوی و راستی کلم آزاری

عادت کن از جهان نه نصلت را	ایخواجہ وقت مستی و ہشیاری
زیرا کہ رستگار بدان کردی	ایمید رستگاری اگر داری
بایچکس بخش خورد ہسره	کان ہر سہ را نکند حسہ یاری
در ہیج دین و کیش کسی نشیند	ہرگز از این سہ مرتبہ ہزاری
دانی کہ حیثیت آن بشنو از من	راوی و راستی و کلم آزاری
	از قطعات انوری

اقسام نباتات

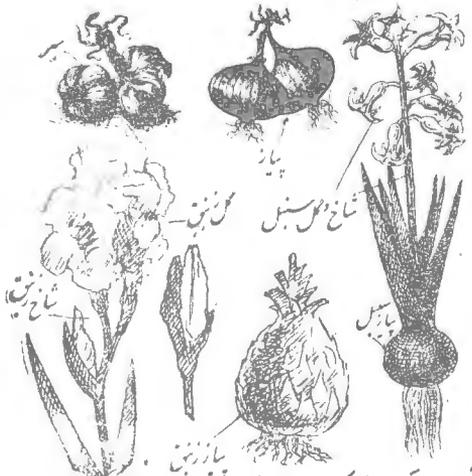
طبقه دوم

نباتات یک پته بر دو نوع تقسیم میشوند یکی خوشه دار و دیگر پیاز دار



اول خوشه دار - نباتات این نوع دارای گلخانه‌ای میباشد که شکل خوشه است و مهمترین طایفه آن غلات است مانند گندم و جو و ذرت

دوم پیاز دار - نباتات این جنس پیاز دارند و هسته تاج گل آنها یک



رنگ است مانند سنبلیله و زنبق و سیر و پیاز

نباتات بگل

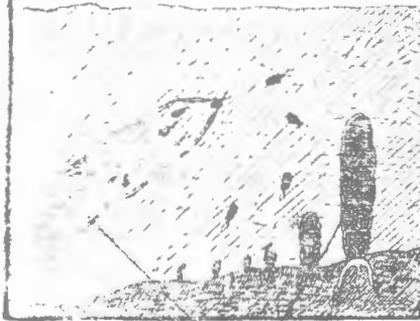
این نباتات گل وسیع و تخم ندارند و مانند دیگر نباتات از طریق گل تولید مثل میکنند و مهمترین آنها سرخس و خزه و آکب و قارچ میباشند



اول خرس - اینگونه نباتات
 دارای ریشه و ساقه و برگ اند
 ساق آنها در زیر زمین است
 بر خرس در نقاط سرد و کوچک است
 ولی در ممالک گرم نمومیکنند و بزرگ
 میشود



دوم خسره - خزه ریشه ندارد
 ولی دارای ساق و برگ است
 و بو سیمند تا بسیار با یک
 و نمازکی که بساقه متصل است از
 زمین جدا میگردد



سوم الگ - این نباتات
 دارد و نه ساق و نه برگ در
 سنگها و آبهای را که نمومیکنند و چون
 دارای خضره لورق است بوی



ان اکیشن هوا را جذب میکند
 چهارم قارچ - قارچ ساده ترین
 اقسام نباتات است ریشه و ساق
 و برگ و خضره الورق ندارد و زندگی
 آن بطفیل مواد حیوانی یا نباتی میگردد

بعضی از قارچها خوراک نیست و بعضی زهر دارند و خوردن آنها خطرناک است

رمانیدن دشمن بر اسکولنی

خواهر یکی از صاحب منصبان لونی چهاردهم پادشاه فرانسه بسبی از پادشاه رنجیده
 خاطر بود ولی با پس احترام پادشاه میچکاه در حضور کسی بد لونی میگردد و رنجش خود را اظهار
 نمی نمود

روزی بغفلت از دهان او سخنی نکلوش آئینه خراج گشت زنی که با وی دشمن و بطاهر
 دوست بود آن سخن بشنید و بعایت بر عاست و بهنگام فرصت گفته آمد خترا
 بسم پادشاه رسانید پادشاه را از شنیدن آن سخن بد آمد و از او تضرع بخشی بدل

گرفت

روزی نزد برادر آند ختر اظهار تشنودی از دختر کرد وی برای تبره خواهر خود
 سخن تمام را تکذیب نمود و آنرا تهمت محض شمرد پادشاه گفت اگر چنین است
 باید خواهر تو در حضور من آن سخن را تکذیب کند مرد بخانه شافت و خواهر را از
 عتاب و سخط پادشاه و سبب بخش وی آگاهی داد دختر از خلاف ادب خود
 اظهار پشیمانی نمود ولی گفته خود را انکار کرده و هر چند برادرش اصرار کرد که برای
 دفع سخط پادشاه زن تمام را بدروغ سهم سازد وی قبول نمود و گفت من نسبت
 به پادشاه گناهی ترکیب شده و سخن ما بهنجاری بغفلت گفته ام و اکنون اگر گفته
 خویش را انکار کنم و آن زن را دروغگوی و تهمت زن بخوانم گناهی بس بزرگتر
 ترکیب شده ام چه ممکن است پادشاه آن زن را در معرض بازخواست در آورد
 و یاستی فرماید پس همان تمبر که راست گویم و از گناه خود اظهار پشیمانی و از پادشاه
 طلب عفو و اغماض نمایم

الگاہ خواهر و برادر هر دو بحضور پادشاه رفتند و دختر واقعه را چنانکه بود تقریر
 کرد و عفو طلبید پادشاه چون راستگویی و نیک اندیشی دختر را بدید از تقصیر او
 درگذشت و او را مشمول عطا و احسان خویش ساخت

تاجر و تجارت

ثروت هر مملکت بر وفق تجارت آن مملکت است و تجارت هنگامی رونق یابد که
تاجر پامی بذا امانت و دیانت و صحت رفتار و کردار باشند

تاجر باید دستکاری اشیای خویش سازد و در خرید و فروش انصاف بکند و
قسم بدروغ و راست نخورد و زیر سخن است محتاج قسم نیست و گفتمان دروغ
بقسم راست نگردد

تاجر باید بانگ سودی قناعت کند تا همه کس متاع ویرا خریدار باشد و از
این دست که گفته اند برکت قرین قناعت است

تاجر باید در امانت بکوشد و از خیانت احتراز کند تا مردم را بگفتار و کردار
او اعتماد باشد که بهترین سرمایه تاجر اعتماد مردم است

تاجر باید متاع بی عیب را هنگام خریداری مذمت نکند و زمان فروش از متاع
خود بجهت مدح ننماید و عیب آن پنهان ندارد

چون تاجر بدین شرائط و آداب رفتار کند و از بدیها که گفته شد احتراز واجب
شمارد هر قدمی که در عرصه دهند و هر خرید و فروشی که کند و هر بیخ و مشتقی که ببینند
بر آسایش و راحتی که از مال او شخص رسد در این دنیا موجب افزایش ثروت و

موفق تجارت و در آن دنیا سبب رسگاری وی خواهد گردید

نقل معنی از مرصع العبا و نجم الدین اری

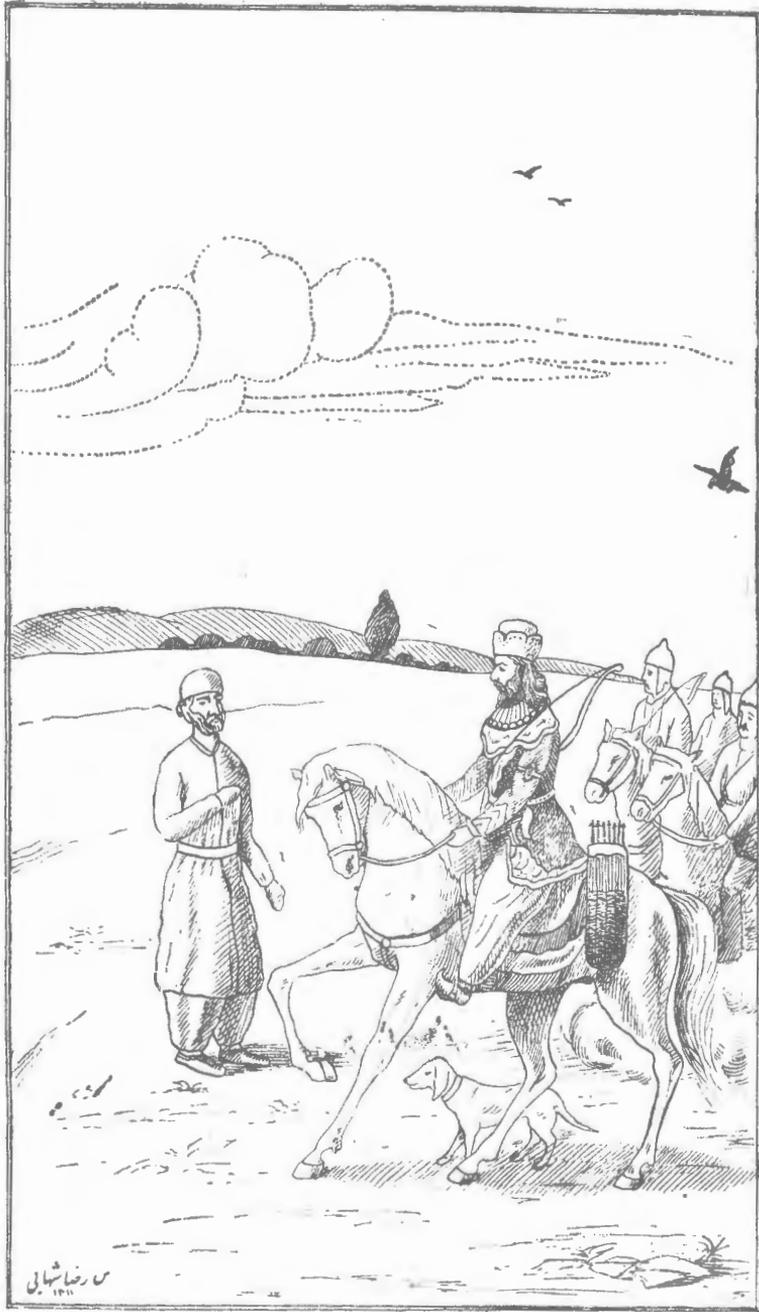
حکایت

وقتی سه مرد را هزن که بایکدی شریک بودند در پیرامین شهری بحر اینه رسیدند
در آنجا خوب بگردیدند زیر سنگی صند و چغ زریافتند بسیار خشم و خوشدل
شدند یکی را با اتفاق تعین کردند که بشهر باید رفتن و طعامی آوردن تا بکار بریم
بچاره در رفتن مبادت نمود و در رفت و طعام خرید و حرص فردار خواهر مردم
گشاور بر آن داشت که چیزی از زهر کشنده در آن طعام آمیخت بر آید
آنکه دو شریک وی بخورند و هلاک شوند و مال یافته بر او بماند و اعیه رغبت^(۳)
مال آندور اینر باعث آمد بر آنکه چون باز آید رحمت وجود او از میان آید
و آنچه یافته اند هر دو قسمت کنند مرد باز آمد و طعام آورد ایشان هر دو بر
و اول حلق او بشردند و هلاکش کردند پس بر سر طعام نشستند خوردند و جایی فرود
از کس دیت نخواه که خوزیر خود تو^(۴) کالابرون مجوی که دزدان درون

مخلص از مرزبان نامه سعد در ادینی

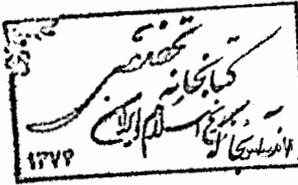
حکایت

گویند وقتی خسرو را سناط شکار بر آنخت بدین اندیشه بجا بردن شد چشمش بر مروی تیزی افتاد و تقای منسکرا در اقبال نیک نگرفت بفرمود تا او را از پیش مرکب دور کرد و گذشت مرد بفرانت دریافت که در دل خسرو چه گذشته است با خود گفت خسرو در اینکار بخطا رفته است من او را آگاه خواهم ساخت که قرعه آن فال بد بنام او بوده و حواله آن من افتاده است چون خسرو از شکار گاه باز آمد اتفاقا همان جایگاه رسید که آنمرد را یافت بود مرد از دور آواز داد که مرا از راه نصیحت سواست اگر یک ساعت خسرو غمان عظمت کشیده دارد و وسیع قبول بدان دهد از فایده خالی نباشد خسرو غمان اسب باز داشت و گفت ای مرد بیاتا چه داری گفت ای ملک امروز اسباب شکار ت چگونگی بود گفت هر چه براد تو و نیکوتر گفت خزانه پادشاهت برقرار هست گفت بلی گفت از جانب خبر ما موق شنید گفت شنیدم گفت از این خیل خدمت که در رکاب تو از پیشکس را از حوادث آیینی رسیده گفت نرسیده گفت پس چرا فرمودی مرا بدان خواری دور کنند گفت زیرا که دیدار امثال ترا بر مردم شوم گرفته اند آنمرد گفت از دیدن من امروز خوبها همه برای تو فراموش بوده است از دیدار تو ای پادشاه مرا تمام روز رنج و غم نصیب گردید



سرخا شایان
۱۳۱۱

خسرو و مردانش



پس بدین حساب دیدار خسرو بر من شوم بوده نه دیدار من بر او خسرو
کمال دانش و انصاف او بود تسلیم کرد و حذر را خواست

فصل از مرزبان نامه سعدالدین راوی

۱- بیجان و حرکت در آرد ۲- دیدار ۳- زشت ۴- تیرپوشی ۵- نوکران و خادمان

۶- صدر و آزار ۷- نبی تسلیم شد

حکایت

یاد دارم که در عهد طفولیت متبعبد بودم و بشیخز و مولی زهد و پرہنرشی در حد
پدر شتم بودم و ہمہ شب دیدہ بر ہم نبتہ و مصحف عزیز در کنار گوشہ و طائفہ
گردناختہ پدر را گفتم از اینان یکی سر برنیدارد کہ دو گانہ بدر گاہ یگانہ بگرارد و خان
نختہ اند کہ گوی مُردہ اند گفت ایجان پدر تو نیز اگر نجستی بہ کہ در پوستین خلق توفیقی

نبینند مدعی جز خویشان را کہ دارد پرودہ پندار در پیش
اگر چشم خدا بسنی بخشند نبینند میچکس عاجز تر از خویش

از باب آتم گلستان سعدی

۱- ماہ ۲- حسرت ۳- قرآن کریم ۴- مقصود نماز است ۵- مقصود خداوند است ۶- بخوابے

مرضِ سِل بسیار خطرناک است

میکرب این مرض در هواست و از راه تنفس داخل ریه میشود و اگر مزاج ضعیف

باشد پرورش می یابد و انسان را مبتلی میازد

تنفس هوای فاسد و کشیدن بگبار و امثال آن آشناییدن شروبات باکلی آیه
و تنفس هوای بگرد و غبار آلوده و درختین در جای مرطوب بی آفتاب مزاج را برای
گرفتن سل آماده میازد و از این سبب شماره اشخاص مسلول در آلمنه که قواعد صحیح

رعایت نمیشود بسیار است

میکرب سل با اخلاط آرسینه اشخاص مسلول برون میاید و چون چندی در هوا بماند

خشک و جز غبار و ذرات هوا میشود و از راه تنفس وارد بدن مردمان سالم

میکرد و آنها را مبتلی میازد

میکرب سل چندین ماه در هوا زنده میماند و نابود ساختن آن دشوار است

گشاده این میکرب آفتاب است که نور و حرارت جان پرورش دافع امراض

و حافظتندرتسی است

برای جلوگیری از انتشار و سرایت سل بهترین وسیله این است که بچکس آب زمین

خود را زمین نیندازد و هر چند خود را سالم نپندارد
خرفِ خوراکِ مسلول باید جدا و مخصوص بخورد و باشد و هر روز در آب جوشانند
شود

اشخاصِ سالم باید از استعمالِ ظرفِ بنا میِ مسلول پرهیز کنند
زنی که بعلِ ثعلبیت باید از شیر دادنِ اطفال خود دراری کند
خوردنِ گوشتِ حیوانِ مسلول خطرناک و سببِ مرایتِ مرض است
شیر گا و دراپش از خوردن باید جوشانند زیرا ممکن است گاو سل داشته باشد و خوردن
شیر آن انسان را مسلول سازد

بهترین راهِ مُعابجه اشخاصِ مسلول این است که بد بگردد و نقاطِ خوش آب و هوا
بروند تا بواسطه گردش در آفتاب و استنشاقِ هوایِ سالم و پاک کو بهترین
بهبودی یابند

میزبانی

خوشباید از میزبان گونه گون نه گفتن گزان کم خوردن فرزون
اگر چه بود میزبان خوش زبان پزشکی نه خوب آید از میزبان
از گزاسب نامده ای طوسی

حیوانات

عدد حیوانات روی زمین چندان است که شمارنسیاید از این سبب اطلاع کامل بر احوال فردی و دسته و آنها امریست بسیار دشوار بلکه محال ولی در این عده بسیار حیواناتی هستند که بیکدیگر شباهت تام دارند و اگر وجه شباهت آنها بدست بیادیم می توانیم بنا بر آن قاعده حیوانات را بچندین طبقه تقسیم کنیم و چون در هر طبقه احوال یک فرد را بطور کامل دانستیم دیگران را بر آن قیاس بنماییم

کلیه حیوانات بر دو دسته بزرگ تقسیم میشوند

اول - حیواناتی که استخوان ندارند مانند انسان و اسب و مرغ و ماهی

و مار

دوهم - حیواناتی که استخوان ندارند مانند مگس و پروانه و عنکبوت و کرم
حیوانات استخوان دار چون عموماً دارای ستون فقرات هستند حیوانات ذمی فقار نیز نامیده میشوند و بنا بر این حیوانات بی استخوان را می توانیم حیوانات غیر ذمی فقار بنماییم

ستون فقرات عبارت از مجموع استخوانهای کوچک پشت است و هر کدام را

مهره و بس بر بی فقره میگویند
اینمهره های فقرات بیکدیگر چسبیده و شکل ستونی استخوانی رویهم واقع شده و در
پشت حیوان ذمی فقار قرار دارد

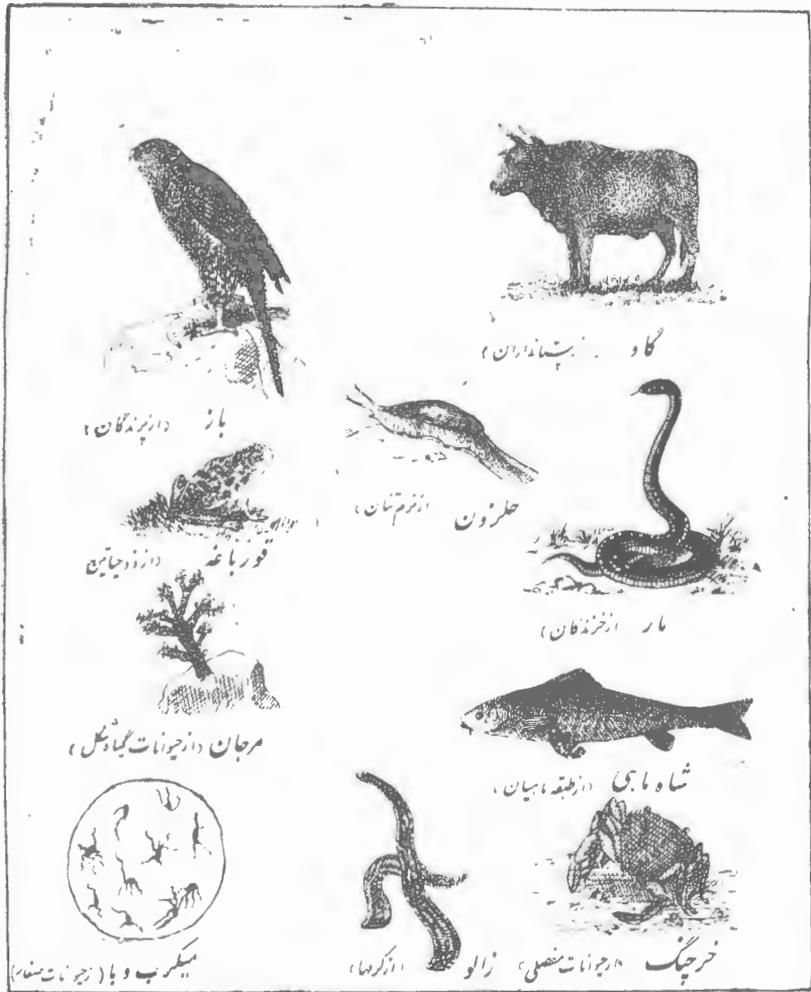
حیوانات ذمی فقار را بر پنج طبقه تقسیم میکنند
اول - حیوانات پستاندار که میزایند و بچه خود را شیر میدهند مانند انسان
و میمون و گاو و نهنگ

دوم - حیوانات پرند که تخم میگذارند و غالب آنها پرواز میکنند مانند پل
وزاغ و گنجشک و باز

سوم - حیوانات خزنده که دست و پا ندارند و بزمین میخزند و یا آنکه دست و
پایشان بازده کوتاه است که راه رفتن آنها بخزیدن مانند مار و سوسمار
چهارم - حیوانات ذوی حیاتین که گاهی در آب زندگی میکنند و گاه در خشکی
مانند قورباغه

پنجم - ماهیان که همیشه در آب زندگی میکنند مانند ماهی و تمسک
و آزاد و غیره

حیوانات غیر ذمی فقار را نیز بر پنج طبقه تقسیم کرده اند



حیوانات ذمی فقار و غیر ذمی فقار

اول - حیوانات مفصلی یا حلقه تن که تن آنها نرمست و از حلقه های بهم پیوسته تشکیل یافته است و اغلب آنها دست پایی متعدد دارند مانند زنبور و هزار پا و حشر دوم - کره ها که حیوانات حلقه تن شباهت دارند جز اینکه دست پاندارند
 سوم - نوعی یا حیوانات نرم تن که بدن آنها نرمست و ماده از جنس صند از پوشیده است مانند حلزون و غیره

چهارم - حیوانات گیاه نما که مانند گیاه در یکجا قرار گرفته جنبش ندارند و با جنبش آنها بازده کند و غیر محسوس است که حرکت بنظر میآیند مانند مرجان و اسفنج پنجم - حیوانات صغیر که بدنشان از سلول شکل یافته بازده کوچک است که جز بازده بین دیده میشود

این حیوانات را میکروب می نامند

حکمت

بر که در حال توانائی نمونی کنند در وقت ناتوانی نخستی ببینند
 بد اختر تر از مردم آزار نیست که روز مصیبت کش یار نیست

از باب هشتم حکمت الهی

جنگ کردیه با چینیان

چون نجاقان چین خبر رسید که کردیه با کردیه از دلاوران بسوی ایران شتاب
بسیار درختم شد و فرمانداد تا لشکری کران با شتاب از پس کردیه روان شوند سالاً
پساهش هزار سوار جنگی گزیده کرد و با شتاب در پی کردیه روان گردید و روز
چهارم بایشان رسید

بیاید سپهدار باش هزار	گزیده ز ترکان جنگی سوار
بروز چهارم بایشان رسید	زن شیردل چون سه بگریه
یکایک بنه در پس پست کرد	بیاید نگه کرد جای نبرد
سیلج برادر پوشید زن	نشست از بر باره گامزن
دو لشکر برابر کشیدند صف	همه جانها بر نهاده بگفت
پیش سپاه اندر آمد تبرک	که خاقان در خواندی پیرگرگ
بایرانیان گفت کان پاک زن	مگر نیت با این بزرگ انجمن
بدو کردیه گفت اینک منم	که بر شیر درنده اسب انجمن
چو شنید آواز او را تبرک	بران اسب جنگی چو شیر ترک
سگفت آتش گفت خاقان چین	ترا کرد از این پادشاهی گزین

بدان تا تو باشی در ایادگار
 بدو کردی گفت کز رزمگاه
 سخن هر چه گوئی تو پانج دهم
 ز پیش سپاه اندر آمد تبرک
 چو نهادیدش زن چاره جو
 بدو گفت بهرام را دیده ای
 مرا بود هم مادر دهم پذیر
 کنون من ترا آزمایش کنم
 گرم از در شوی یا بر بوی
 بگفت این زن پس برانگخت
 یکی نیزه زد بر مکر بند اوی
 زین اندر افتاد و شد سزگون
 پلان سینه با آن گزیده سپاه
 همه لشکر چین بهم بر شکست
 دو فرسنگ با او همی شد پس

ز بهرام شیر آن گزیده سوار
 بیکوشویم از میان سپاه
 ترا اندرین رای فرخ نهم
 بیاید بر نامدار سترگ
 از آن مغز تیره بگشاد رو
 سواری و زرش پسندیده ای
 کنون رزگار وی آمد بسر
 کی سوی رزمت گرایش کنم
 همانا مرا خود پسندی توشوی
 پس او همی ناخت ایزد گشوب
 که بگذاشت نختان پیوند اوی
 شد آن یک زیر اندرش جوی خون
 برانگخت اسب اندران رزمگاه
 بسی کشت و افکند و چندی نخت
 بر اسبان نماندند بسیار کس

سراسر همه دشت شد رود خون کی بی سر و دیگری سرگون
 کردید با پیروزی با ایران آمد و نامه ای برادرش «کردوی» نوشت تا مشرد
 فتح و فیروزی و بازگشت او را بوطن خویش باشهریار بگوید
 و گرفت باشهریار بلند بگوی آنچه از من شنیدی زپند
 پس مایاید سپاهی گران همه نامه اران و جنگ آوران
 ترا گمونه برداشتشان ز رزم که نه رزم بینند ازین پس نه بزم
 بسی نامور مهران باشنند نباید که آید برایشان گزند
 خسرو پرویز چون پیام کردید را شنید نامه ای با و نوشت و او را بزنی خواستگار
 کرد و برسم و آئین مهو و ایرانیان میان آنها برناشویی چونید افتاد
 گر انمایه ز تراب درگاه خواند بنامه و را افسر ماه خواند
 و را در شهبستان فرستاد شاه ز هر کس فرون شد و را پایگاه
 فرستاد نزد برادرش کس همان نزد دستور فریادرس
 بر آئین ایران مرا و را بنخواست پذیرفت و با جان همیداشت راست

۱- سلاح ۲- اب را برادر ۳- نام پهلوان سپاه چینیان ۴- میل و رغبت ۵- نام کی از ارمز

حکایت

پیاده سرو پا برهنه با کاروان حجاز از کوفه بدر آمد و بسرا و ما شد فرمان مهربانیت
و میگفت

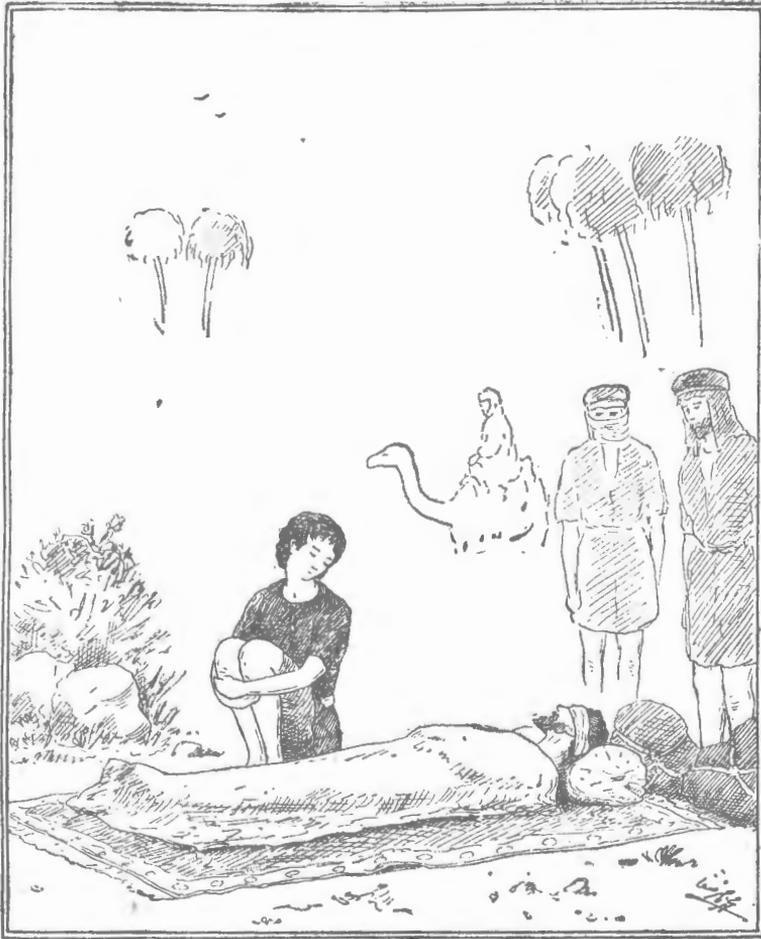
نه بر آشتی سوارم نه چو خیز بر بام نه خدا وید رعیت نه غلام شهر بام
غم موجود و پریشانی معدوم ندانم نفسی منم آسوده و عسری سزایم
اشتر سوار می گفتش ای درویش کجا میروی باز کرد که بستی میری نشیند و قدم در میان
نهاد و برفت چون تجله محمود رسیدم تو انگر اهل فرار یسد درویش بیانش فراز
آمد و گفت ما بستی نمودیم و تو بر بستی نمودی^(۵۱)

قطعه

ای بسا اسب تیز رو که بماند حرک گنگ جان منزل برو
بس که در خاک تندرست سازا دفن کردند و رخسار خورده نمود
از باب دوم گلستان سعدی

۱- نام قصبی از عربستان ۲- نام شربت معروف ۳- ناووه ۴- نام نخلیت

۵- شتر و گولانه قوی ۶- بسیار



درویش مهر و پا همیشه در بالین مرگ تو آنکر شتر سوار

قیصر روم

ژول سزار که اورا قیصر گویند از سرداران نامی روم می باشد
 قیصر صد سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام در شهر روم بدنیاد است
 و چون از دو دمانی شریف بود اورا در کودکی با ستادان باهر سپردند تا فون
 نبرد و دیگر علوم بیاورد قیصر بواسطه استعداد طبیعی و قریحه ذاتی خویش در اندک
 زمان ترقی بسیار یافت و مورد توجه آموزگاران و دیگر مردم گردید و اورا
 بفریونان شوق کردند تا در آنجا از حکما بزرگ حکمت و آداب سخنوری بیاورد
 وی بملکت یونان رفت پس از چندی بروم مراجعت کرد و بمشاعلی عمده
 منصوب گردید و بواسطه حسن بیان و لطایف طبع و خوشحالی محبت او در دل مردم
 جای گرفت و قبول عامه یافت

در آن زمان مملکت اسپانیا از متصرفات روم بود و مردم آنجا سرباطیخان برآوردند
 بودند قیصر با نظام آن مملکت نامور شد و سرکش از باسانی قطع ساخت و پیش از
 پیش در روم اہمیت و شهرت یافت

چندی بعد تمسخر مملکت گل که امروز فرانسه نامیده شود عازم گردید و آن مملکت
 اقوامی وحشی گسنی داشتند که بسیار شجاع و سلحشور بودند قیصر پس از جنگهای بسیار

سخت که مدت ده سال بطول انجامید کینه آن مملکت را منسخر خویش ساخت و
بدینجست اورا فاتح مملکت گل لقب دادند

قیصر مملکت بزرگ و انگلستان را نیز فتح و ضمیمه کشور روم کرد
پس از فتح این ممالک بین قیصر و بزرگان روم اختلاف افتاد و کار بجنگ کشید
چونکه که رئیس لشکر مخالفین بود در برابر قیصر تاب مقاومت نیاورد و با جمله بزرگان
و اعضای مجلس سنای روم یونان گرفتار قیصر بنال او ستافت و یکی از بلاد
یونان دو لشکر بایکدیگر مصاف دادند لشکر مخالفین شکست خورد و پوپه بصر گرفت
و در آنجا کشته شد

قیصر بزرگان روم که در لشکر مخالف بودند شفقت و مهربانی نمود و از هر یک
بخوشی و بگوئی و استقامت کرد و آنها را بروم بازگردانید و خود بصر رفت و
آن سرزمین را نیز مفتوح ساخته بمملکت خود بازگشت در اینوقت از طرف سناکها
روم بفرمانفرمانی مطلق کل ممالک مفتوحه منصوب گردید و در صدد بود که کشور
ایران لشکر کشد در این اثنا مخالفین می که همواره در صدد هلاک او بودند فر
یافته او را در مجلس سناکها کشتند

دانیوا قعه در چهل و چهار سال قبل از میلاد مسیح علیه اسلام اتفاق افتاد و در روم

تأثیر عظیم نمود و ادضاع آن کشور را در گون ساخت
 قیصر کی از فاتحین بزرگ روی زمین شمار میرود و در نتیجه فتوحات او بود که
 تمدن روم در ممالک اروپای غربی انتشار یافت

۱- بسیار انا و کارآه ۲- کاه ۳- سین و دواشته ۴- دجونی

پند و مثال

زبان خلق تا زیانه خداست
 اول بحش بعد بگویی نک است
 سنگ در خانه صاحبش شیر است
 سنگ کوچک سر بزرگ را میکند
 برای هر غری آخور نمیبندند
 خرابار بزرگ که شیر مردم در
 هسته بود همیشه برو
 از نوکیسه دستش مکن
 ظالم همیشه خانه خراب است
 فقر که جوید کاه نمخورد

حیوانات ذمی قفا

حیوانات پستاندار

حیوانات پستاندار حیوانات ذمی قفایر را گویند که بدشانزدهم میوهی فرا گرفته است
 حرارت بدن حیوانات پستاندار ثابت است بدین معنی که بدن هر نوع از آنها
 دارای درجه حرارت معین است که جز در هنگام مرض یا ضعف تغیر نمی پذیرد و بدین جهت
 که آنها را حیوانات خون گرم می نامند

ماده این حیوانات پستاندار دو بچه خود را شیر میزند
 حیوانات پستاندار را به هفت دسته تقسیم کرده اند ناخن دار و گوشه خوار
 و شش پر خوار و علف خوار جوذده و نخخاش و پستاندار دریایی

ناخن دار

ناخن دار حیواناتی هستند که دست و پایشان انگشت و انگشتان ناخن دارد مانند میمون
 پایی میمون مانند دست و پد بیخبت است که میمونها با پای خود نرسد می توانند
 اشیاء را بگیرند و از درخت باسانی بالا روند

دست بعضی از میمونها دراز است و اگر بایستند تا ساق پایشان میرسد
 خوراکی میمون میوه و شاخه های تازه و نورس درختان است

میمون با شکل مختلف دیده شود بعضی دُم دارند و بعضی بی دُمند



میمونهای دُم دار دُم خود را بشاخ درخت

می چسبند و خود را از آن می آویزند



و گاه از درختی به درخت دیگر می جهند

میمونهایی که در جنگلهای افریقا

زندگانی میکنند بسیار باهوشند

و میتوان آنها را تربیت کرد

و بکارهای مختلف واداشت

دست یکنوع از این میمونها بسیار دراز است قسمی که بدون اینکه پای خود را

خم کنند می تواند دست خود را بر زمین برساند



امید

درختی است بر زرقه با برگ و شاخ

بروید یکی نیز بارنگ و بوی

ازگشای نامه سدی طوسی

هر امید را هست و امن فراخ

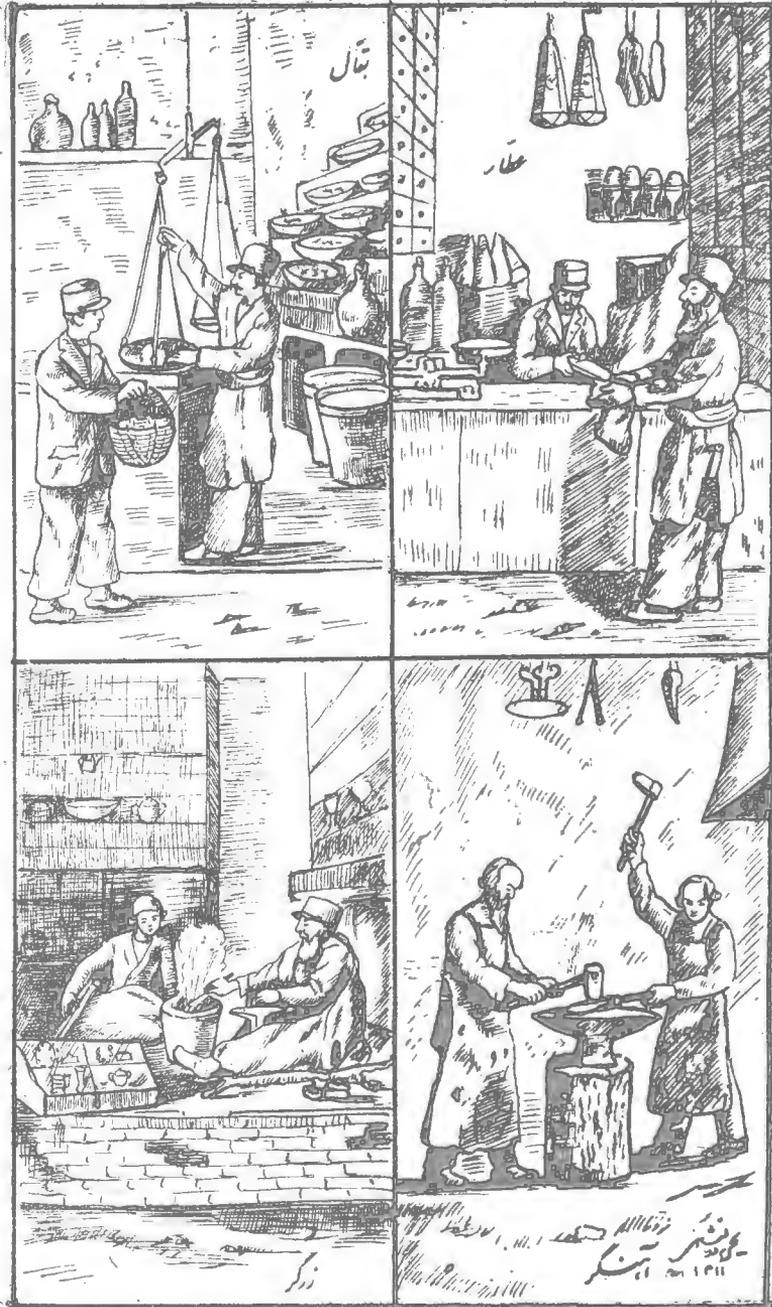
هر آنکه که شد خشک شاخی بر او

کاسب و صنعتگر

خداوند تعالی از کمال حکمت و نهایت قدرت هر شخصی بالطبع و استعدادی خاص بخشنده است تا مردمان هر یک حرفه و صنعتی پیش گیرند و اساس زندگانی و اجتماع باقی و برقرار ماند و این تواند بود مگر آنکه هر کس در پیشه و خدمتی که برعهده دارد شرط امانت بجای آورد و در کُل احوال بر طریق راستی و درستی رود و در خود را از مال حرام و شبهت نگاهدارد

اگر کاسب است در معامله و خرید و فروش زیاده از آنچه باید نماند و کمتر از آنچه باید نماند و انصاف نگاهدارد در توصیف متاع خویش گراف گویی نکند و عیب آنرا از مشتری پوشیده ندارد و چون کسیر ایابد که از قیمت متاع خیر باشد آنرا بوی قیمت افزون نفروشد و از کسب و تجارتی که موجب زیان از او مردمان باشد از قبیل احتکار از رزاق و ترویج زر نامسره پرهیز جوید اگر صنعتگر است بیچگاه در صنعت خود کار معیوب و نامدرست را بجای کار درست نگذارد و در گرفتن مزد شرط انصاف نگاه دارد

چون کاسب و صنعتگر بدین شرط قیام کند و همواره خدا را حاضر و ناظر بداند برکت در کسب و صنعت آنان پدید آید در دنیا سعادت مند و در آخرت رستگار گردند

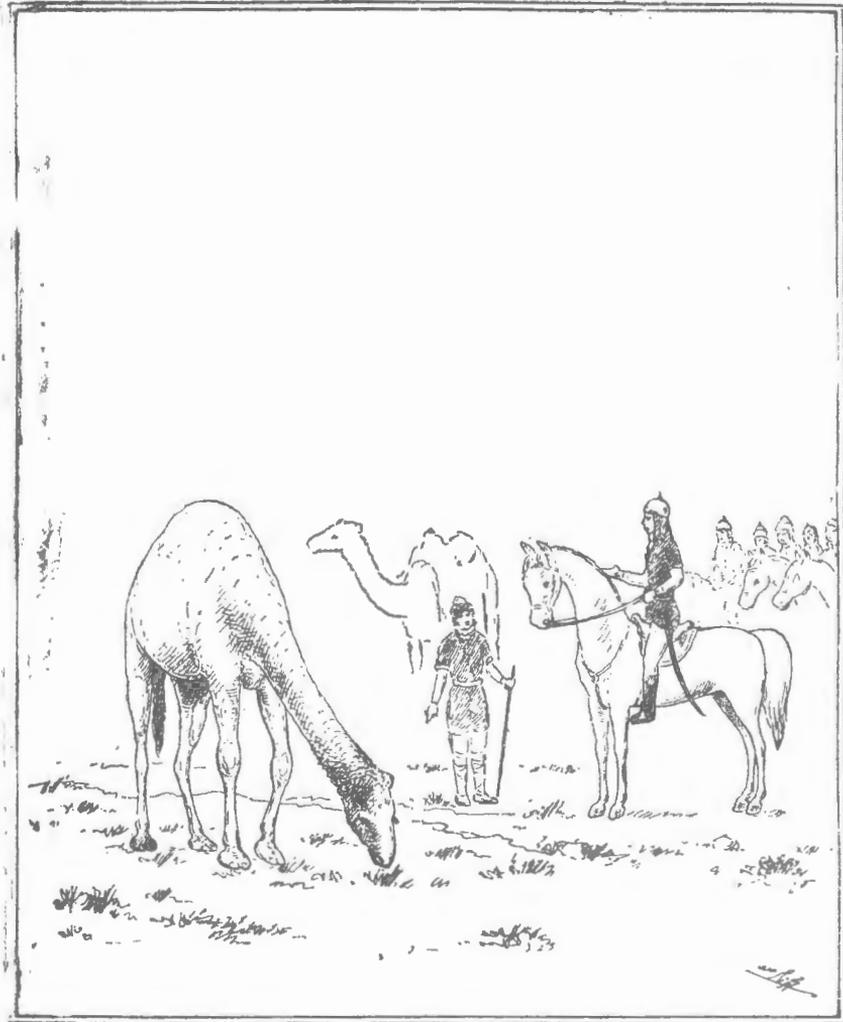


کاسب و صنعتگر

مکایست

آورده اند که امیر اسمعیل سامانی در روزهای برف و باران سوار شد و در میدان
 میایستاد و هر تنمده بداد خواهی میآید داد او را میداد و بسره گاه بدتی
 در میدان ایستاده میماند و کسی نرود و نیاید همچنان سواره در شهر میگشت و هر
 گنجی بنوائی میدید او را دستگیری میکرد و آنگاه بسرای خود باز میگشت و خدا را
 سپاس میگفت او را گفتند در روز برف و باران بزرگان از خانه بیرون
 نیامدند بسبب صیحت که امیر در چنین روزها سوار میشود و رنج بر خود میسند فرمود
 سبب آنست که در اینگونه ایام غریبان و بیسوائیان دستگیر باشند و بیاری
 و دستگیری نیازمندتر

روزی بر عادت معهود در بیرون مرو میگشت شتر را دید که در شترزاری برآمده
 بود و از آن منجور و غلامی را منسرمود پیاده شود بنگر که این شتر داغ که دارد
 غلام برفت بازگشت و گفت داغ امیر دارد امیر منسرمود شتر را گرفتند و
 سوار بر فرمان داد که هم اکنون برو و سار بان را بیاور و خود در همان صحرا توقف
 ماند سوار پس از ساعتی سار بان را با قطعه شتران بیاورد و سار بان بر جاره
 نشسته بود امیر روی باو کرد و گفت شتر من در کشت مردمان چه میکند سار بان



امیر اسمعیل سامانی و ساربان

سوگند خورد که این شتر دوش از قطار رزیده است و سحرگاه فرامعلوم شد که گرنج است
 و از آنوقت تاکنون بر جازه نشسته ام و او را میجویم امیر گفت چون عذر تو پذیرفتند
 برو و صاحب گشت را حاضر گردان ساربان برفت و او را بحضور آورد و امیر
 باو گفت شتر من در گشت تو رفته و از آن خورده است حاصلی که در هر نوبت
 از آن برداشته چه اندازه بوده است مرد بر اسی بگفت امیر فرمود بهای
 غله را بنرخ وقت باو دادند و آنگاه روی بجای حاضران کرد و گفت اگر من از خود
 دادند هم از بیچکس داد تو ام گرفت

نقل معنی از روضه آلاؤد شخص سبزواری

نام شهری است که سابقاً جزیره خراسان بوده است - شتر تند رو در چهار

حکمت

سپه چیز بی سپه سپه ناپیدار نماید مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست
 وقتی بملطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کسند قبول آوری ولی
 وقتی بقرگویی که صد کوزه بنات که که چنان بکار نیاید که خنفسی

از باب هشتم گلستان سعدی

سیاه چشم

اولین مرضی که پاستوردانت بوسیله میکرب تولید شود سیاه زخم است
این مرض ابدی نیست سیاه زخم میگویند که علامت ظاهراً آن جوش کوچکیست که در بدن
پیدا و رفته رفته تیره رنگ و بزرگ شود و عاقبت مانند قطعه زغال سیاه میگردد و
خون انسان با حیوانی که بدین مرض مبتلی میشود نیز مسموم و سیاه رنگ است
مرض سیاه زخم در میان گوسفند و بز و اسب و گاو و میسر شیوع دارد و خرگوش و موش هم
از آن میگیرند و باندک زمان تلف میشوند

انسان نیز سیاه زخم مبتلی میشود اگر فوراً بجای نپرد و از دهاک میگذرد
این مرض بگ و گربه سرایت میکند چنانکه گلهای گلک با اینک لاشه گوسفندانی را که
از مرض سیاه زخم مرده اند میخورند و بدینوسیله عده به بیماری میکرب داخل معده
میکند ولی بیسچگاه دیده نشده است که مبتلی سیاه زخم شوند
گوسفندی که سیاه زخم بگیرد تب میکند و از منی او خون میآید و پس از یکی دو روز
میمیرد

علت تولید این مرض میکرب مخصوصیست که از محل زخم یا خراشی که در پوست باشد
و یا از راه معده داخل خون میشود و در آنجا سرعت پرورش می یابد و خوراک مسموم میآید

یکی از طرق انتشار سیاه زخم اینست که زمین بخون یا گوشت حیوان سیاه زخمی آلوده میشود و میکروب سیاه زخم در آن جای میگردد و آنگاه بگجای که از همان زمین برمیخیزد و بر سبزه و علف سایر نقاط می نشیند و حیوان سالم آن علف آلوده را چر میکند میکروب مرض از زخم و یا خراش لب و دهان و یا از راه معده داخل خون میشود و او را مبتلی میکند حال اگر انسان گوشت حیوان مریض را بخورد و مرض سیاه زخم در او سرایت خواهد کرد

قصاب و سلاخ و دباغ و پوست فروش و کسانی که پشم میسوزند و پشم میریزند اگر با گوشت و پوست و پشم حیوان سیاه زخمی عمل کنند در معرض خطر خواهند بود و باید همیشه مواظب باشند در دست و بدن آنها زخم و خراش نباشد تا از آن راه میکروب داخل خون شود و تولید سیاه زخم کند این قبیل کارگرها باید پس از انجام کار برای حفظ الصحة روزی چندین بار دست خود را اگر با دست کار کرده اند و پای خود را اگر با پا کار کرده اند با صابون بشویند

کیک سیاه زخم مبتلی میشود باید طبیب مراجعه کند و بتزریق ماده ضد سیاه زخم اقدام نماید

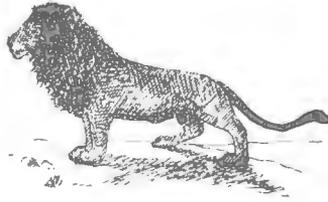
میکروب طرز معاینه سیاه زخم را با سوکشف کرده از این راه عدد شماری مردم را از مرگ نجات دادند

حیوانات ذمی قهار

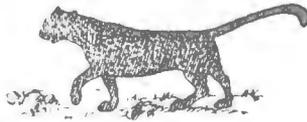
حیوانات پستاندار گوشتخوار



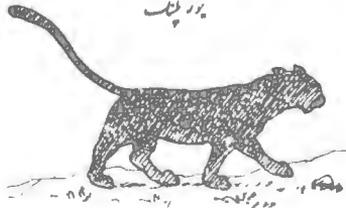
حیوانات گوشتخوار یکدسته از حیوانات
پستاندارند که دارای پنج پرزور
دندانهای تیز و دندانهای برنده
میباشد و جانوران دیگر را شکار
میکنند و گوشت آنها را میخوردند
حیوانات گوشتخوار را از حیث شکل
و ترکیب بدن چهار گروه مهم
تقسیم کرده اند
اول - آنها نیکه شیبیه بگرب
هستند و نشان پنج ناخن و
پایان چهار ناخن دارد و مانند
شیر و پلنگ و یوز و یوزپلنگ



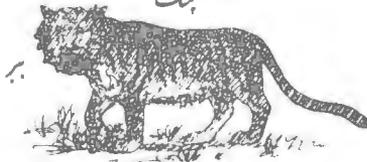
شیر



برزپنک



پنک

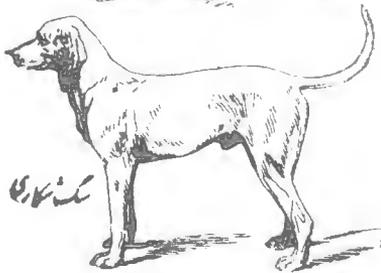


گرگ



سگ کلابه

سگ شغال



سگ شکاری

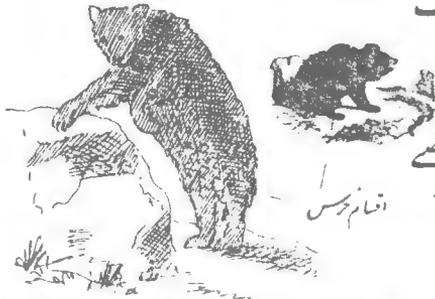
شیر حیوانست درنده که بسیار قوی و نیرومند و پوست بدنش زرد است این جانور میباید که پادشاه درندگانش میگویند در پیشه های آسیا و آفریقا زندگی میکنند

بر در پنک در جنگلهای آسیا و آفریقا بسیار است و درندگان خطرناکند که با انسان با حیوان دیگر حمله میکنند

دوم - آنها یک شیهه بگ میباشند مانند گرگ در دوابه و شغال سگ انواع بسیار دارد و از این سگ شکاری و سگ گله و سگ

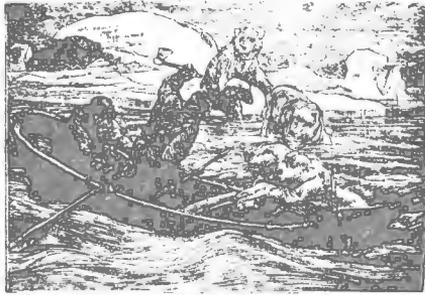
پاسبان

توم خر سها - خرس جیوانیت
 گوشتخوار که علف نیز میخورد



انسان خرس

پوست بعضی از خرسها سفید و بعضی
 خاکستری رنگ است



علافسهای سفید قطبی با انسان

خرس خاکستری رنگ در دست
 زمستان میخوابد و در بهار بیدار میشود
 این جانور از درندگان بسیار خطرناک
 محسوب میشود، غالباً با انسان حمله میکند

چهارم پنجاها - این حیوانات پرندگان را شکار و از گوشت آنها تغذی میکنند



سبجا

غالباً در جنگلها زندگی میکنند
 پوست بدن آنها دارای شمی نرم
 است که برای آستر لباس
 بکار برده میشود



خر



تاقاق



خر

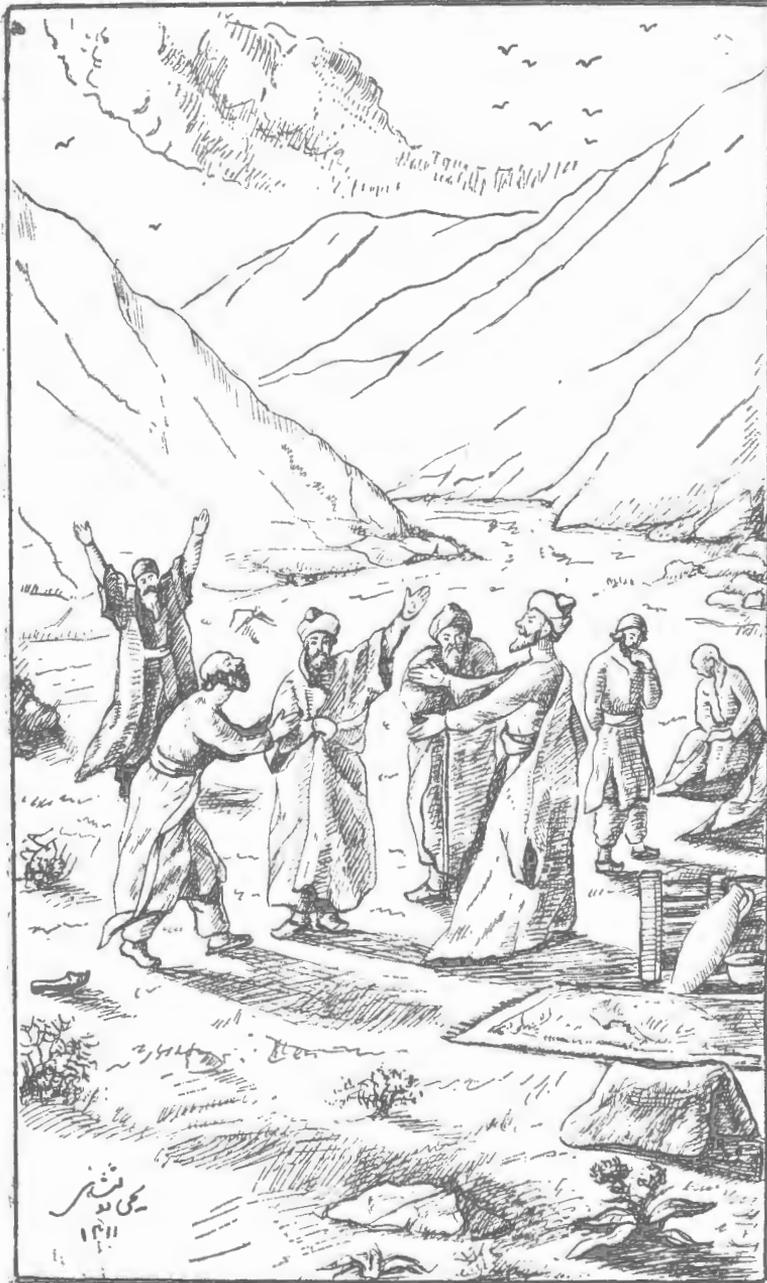
حیوانات معروف این گروه
 ضعیف و خرد و اسودتاق است

حکایت

پاسبانی بود در یک کاروان
 پاسبان شب نخت و دزدان برب
 روز شد بیدار گشت آن کاروان
 پس بدو گفتند گامی حارس بگو
 گفت دزدان آمدند اندر نقاب
 قوم گفتندش که ای چون تل یک
 گفت من یک کس ندیم نشان کرد
 گفت اگر از جنگ کم بودت نهد
 گفت آن دم کار دهم و ندهم تیغ
 از زمان بسته دهم که دم زخم
 حارس مال و قماش آن پیمان
 ز خنجر از زیر هر سه خاکمی پیر
 زفته دیدند اسب و سیم و استران
 تا چه شد این رخت و این اسباب که
 ز خنجر بردند از مضم شتاب
 پس چه میکردی چه ای فرد و رگبت
 با سلاح و با شجاعت باشکوه
 نعره بایستی زدن که بر جهید
 که خمش در ریشیت بیدریغ
 این سرمان چند آنکه خواهی یکم
 از نشنوی مولوی

۱- پاسبان کجایان ۲- تنوع و تنوع ۳- بزرگان ۴- اسباب ۵- فردا ۶- سیخا

۷- آلت جنگ ۸- نشان دادند ۹- قماش ۱۰- نفس من



پاسبان و کاروان دزدو

پند و امثال

کمن تا توانی دلِ خلق ریش
 کمو کار پرور نه بسیند بدی
 مانند ستمکار بدروزگار
 ز چکانه پر هیز کردن نکوست
 این کز تو ترسد نمیش مدار
 درستی دز می بهم در به است
 کمن نام نیک بزرگان نمان
 به پندار نتوان سخن گفت زود
 میسازار پرورده خوشتن
 دلاور بود در سخن بگیناه
 مروّت نباشد بر افتاده زور
 خنک آنکه بادانش و داد رفت
 با خلاق پاکینزه درویش باش

کد بانومی کاروان

زن خوب و کد بانومی کاروان بزرگترین پایه خوشبختی خانواده است خانواده‌ای که در آن زن باهوش کار آمد و خانه دار نباشد از هر نوع سعادت محروم است هر قوم و نژادی از خانواده‌ها تشکیل میشود و هر خانواده را زنان خانه دار اداره میکنند و از این روی میتوان گفت که زنان خانه دار جامعه را اداره میکنند

زن هوشیار کد بانومه تنها پایه نیکبختی خانواده خوش است بلکه خوشبختی و سعادت ملت و مملکت بوجود او مربوط میباشد، زنی که امور اقتصادی و صحیحی خانواده خود را بطور صحیح اداره میکند در حقیقت اوضاع صحیح و اقتصادی مملکت را تأمین کرده است خانه داری بهری از مملکت داری است و نباید آنرا کاری کوچک و خوارانه انگاشت هر زنی را نمیتوان کد بانو و خانه دار شمرد بلکه خانه دار و کد بانو آن است که دارایی فرایا و ادصافی باشد که بدون آنها اساس خانه داری استوار نیست شروط عمده و مهم زن خانه دار عبارتست از هوش و ذکاوت و عفت و صحت عمل و ندرتسی و استقامت و پایداری در کارها بر که ام از این شروط که منفقو باشد یک پایه از بنیان خانه داری متزلزل خواهد بود

یکی از قواعد مهم خانه داری نظم و ترتیب است، زن خانه دار باید امور خانواده را

کاملاً قرین انتظام بدارد بطوریکه هر چیزی جانی معین و هر کاری وقتی مخصوص داشته باشد و هر یک در هر ساعت وظیفه خود را بدانند و در انجام آن مسامحه نوزند کد بانوان کاروان برای ضبط و نگاهداری اسباب و لوازم خانه همچنین خوردنیها و آشامیدنیها با اندازه لزوم قفسه و صندوق و کیسه فراهم ساخته هر چیزی را در جانی مخصوص حفظ میکنند

کسانی که در امر خانه داری نظم و ترتیب را رعایت نمیکند همیشه امور خانواده آنها دچار اختلال و تشویش است. غالباً آنچه میخواهند ندارند و اگر هم داشته باشند از آن استفاده صحیح نمیکند و بارها دیده شده است که در موقع پذیرائی مهمانی عزیز یا انجام حاجتی دیگر با عجله و شتابزدگی مدتی در پی یک چیز میگردند و چون نیسباند بالاخره مایوس میشوند و بکلی از مقصود میگذرند یا همان چیزی را که در خانه داشته و در موقع حاجت گم کرده اند و دوباره خریداری میکنند و یا با کمال شرمساری بقرض و عاریت از همسایگان میخواهند و همیشه از بخت بد خود میسنالند

نظم و ترتیب برای هر کس در هر کار لازم است و اختصاص بخانه داری ندارد لیکن اثرش در خانه داری آشکارتر و نتیجه اش محسوس تر است

ارشیدس

ارشیدس بزرگترین ریاضی دان عصر خویش بوده و در ۲۸۷ سال قبل از میلاد
 بیج علیہ السلام در سیراکوس که از شهرهای جزیره سیسیل است بدنیا آمده است
 ارشیدس در ابتدای جوانی با اسکندریه که آن زمان از مراکز مهم علم و هنر بود سفر کرد و
 آنجا نزد اقلیدس عالم ریاضی معروف تحصیل علوم ریاضی پرداخت و پس از چند
 بوطن خویش مراجعت کرد و از آن بعد تمام وقایع عمر خود را بتحصیل علوم ریاضی رسانید
 و مسائل مهمی در این علم کشف کرد و میتوان گفت اصول ترقیات علوم جدیده بر
 روی کشفیات ارشیدس نهاده شده است

گویند ارشیدس بطلعه کتب و حل مسائل مشکل چندان شائق بود که غالباً از غذا خوردن
 و استجمام غفلت میکرد و بدیجیت شخصی را مامور کرده بودند که مواظب اوقات
 غذا و استجمام او باشد

از جمله کشفیات ارشیدس اثبات فشار مایعات است بدین معنی که مایعات بر همه
 طرف خود و همچنین بر اجسامی که در آنها قرار گیرند فشاری وارد میسازند و اگر میزان
 این فشار بیش از وزن جسم مزبور باشد آن جسم در روی آب میماند و الا در آب فرو
 میرود و مثلاً اگر قطعه چوب پنبه را روی آب بیندازیم از طرف آب فشاری



ارشمیدس عالم ریاضی

بر آن وارد شود و چون این فشارش از وزن چوب چنبه است چوب چنبه روی آب
 میماند در صورتیکه اگر قطعه آهنی را در آب بیاندازیم در آب فرو میرود
 دیگر از کیفیات ارشمیدس اختراع جبرئیل است که بوسیله آن میتوان با بکار بردن
 قوه کلم اجسام بسیار وزین را از زمین بار تفاع بسیار بلند کرد
 ارشمیدس هنگامی که لشکر روم شهر سیراکوس را محاصره کرده بودند در آنجا بود
 بکار انداختن همین جبرئیل گنهای بسیار بزرگ را از ساحل بار تفاع زیاد بلند کرده
 بطرف دریا پرتاب میکرد و بدینوسیله کشتیهای لشکر روم را غرق مینمود و در نتیجه
 این تدبیر مدت سه سال سپاه روم نتوانست شهر سیراکوس را فتح کند
 مگر ارشمیدس را بدین طریق گفته اند هنگامیکه وی در گوشه مشغول مطالعه بود که شاید
 بتواند تدریجی اندیشد و لشکر روم را در هم شکند و در روم فرصتی یافته از
 طرفی داخل شهر شده و شهر را گرفت

سردار رومی سپاه همان خود سپرده بود که هر کجا ارشمیدس را ببندد زنده نبرد
 وی بر مذقضار ایکی از سرداران رومی بخانه ارشمیدس رفت و چون او را شناخت
 از او پرسید که نام خود را باز گوید ارشمیدس چنان غرق مطالعه بود که بجواب
 او نپرداخت مگر باز رومی جواب ندادن ارشمیدس را حل برنی آنی کرده او را کشت

حیوانات ذمی فقار

حیوانات پستاندار

حشره خوار

خوراک این حیوانات گرم و حشرات است و از این روی وجودشان برای زراعت مفید است



موش کور

حیوانات حشره خوار دارای ۳۶ دندان مساوی نوک تیر هستند
معروفترین حیوانات خارپشت و موش کور است

خارپشت موش و سوسمار و گاه افعی و مار را میخورد



خارپشت

پشت این جانور پر از خارهای تیز است که آلت جفت و هم آلت دفاع او بشمار میرود

موش کور سوراخ کرد و عمیقی در

زمین میکند و در آنجا بسر میبرد و چون همیشه در تاریکی زندگی میکند چشمش نابینا

تندرستی

(عظمت)

بزرگترین نعمتی که خداوند تعالی بآدمیان عطا فرموده سلامت و صحت بدن است
ولی انسان ناگفته در در و رحمت ناخوشی نشود قدر سلامت را نمیداند
بدن انسان طوری آفریده شده است که باید تمام اعضاء آن سالم باشد تا هر یک
تواند وظیفه خود را بخوبی انجام دهد و اگر یکی از این اعضاء ناخوش شود سایر اعضا
از کار باز میمانند چنانکه دندان اگر پاکیزه نگاه ندارند و آنرا بواسطه کثرت
چیزهای سخت خراب و ضایع کنند گذشته از درد شدید که عارض آن میگردد
عمل جویدن غذا هم ناقص میماند و غذای نجویده چون وارد معده شود معده را
از کار میسازد و غذا هضم نمیشود و چنانکه باید دیگر اعضا نیز سرد و بدن
ضعیف و ناتوان میگردد پس باید هر یک از اعضای بدن را بجای خود سالم
نگاه داشت

انسان تندرست از زندگانی خود لذت میبرد و از نعمت های خدا بهره مند میگردد
و با خرمی و نشاط زندگی میکند باین جهت انسان باید از کودکی پیوسته مواظب
صحت مزاج خود باشد و از آنچه مخالف صحت بدست برسد غذای ناسالم نخورد و از
هتساق هوای کثیف بپرهیزد و تن و جامه خود را همیشه پاکیزه نگاه دارد که نخستین شرط صحت پاکیزگیست

حکایت

مجدالدوله دیلمی بعد از وفات پدر هفده سال در عراق و دیلم سلطنت کرد و میان او و سلطان محمود غزنوی کشمکش بود هنگامیکه مجدالدوله طفل بود مادر او بدینسان او را سلطنت سیکرد و گویند سلطان محمود غزنوی از مادر مجدالدوله باج و خراج طلب کرد و بدو نوشت حق تعالی مرا برگزیده و تاج اقبال و دولت بر تارک بمایون من نهاده است و شیر ابل هستند و ایران مطیع و منقاد من شدند تو نیز فرزند روانه کن تا در رکاب بمایون من باشد و باج و خراج قبول کن و اگر نه ده هزار نیل جنگی بدار تو فرستم تا خاک ری را بغزین مثل کند ما در مجدالدوله فرستاده اگر اگرام نمود و در جواب سلطان نوشت که سلطان محمود مردی صاحب دولت است و کشته زمین ایران و هند او را تسلیم است اما تا شوهرم فخرالدوله در حیات بود مدت دوازده سال از تاختن و خصوصت سلطان اندیشناک بودم اکنون که شوهرم بخت حق واصل شده آن اندیشه از خاطر من محو است چرا که سلطان محمود پادشاهی بزرگ و صاحب ناموس است لشکر بر سر پیرزنی نخواهد کشید و اگر لشکر کشد و جنگ کند مقرر است که من نیز جنگ خواهم کرد و اگر ظفر مر ابا شد و ای قیامت مرا سلو بایست و اگر ظفر او را باشد مردم گویند پیرزنی را شکست داد

دوختار با چگونگی بهایک نویسد من میباید انم که سلطان مردی عاقل و جوان است
 هرگز اقدام بر چنین کاری نخواهد کرد و من آسوده بر بساط کامرانی و رفاهیت
 غنوده ام چون فرستاده سلطان محمود پیغام بر اینموال رسانید سلطان بر عقل
 و کجاست آن زن آفرین کرد و گفت ماینخواستیم شعبده بازیم اما این زن اخذ
 و پیش منی زیاده از مردان است و تا او زنده بود سلطان محمود قصد مملکت
 فخرالدوله کرد

نقص از ذکر دولت شاه سمرقندی

۱. قسمتی از گیلان کنونی ۲. آیات ۳. قرن ۴. فرمانده و اورام ۵. دشمنی

۶. آسودگی ۷. آسیده ام ۸. زیرکی

عقل و تقوی

برترین پایه مرد را عقل است
 بر جادات فضل آدمیان
 چون از این همه دو مردی نماند
 بهترین پایه مرد را تقوی است
 هیچ بیرون از این دو منی نیست
 آدمی و بیستیمه هر دو یک است

از قطعات انوری

مرض هاری

عقل و اجتهاد

یعنی از امراض هاری هاریست که بیشتر سگ بدان مبتلی میشود و از سگ انسان
و حیوانات دیگر سرایت میکند و علت پیدایش این مرض کما کشف شده است
سگ بجهت بار شدن پر مژده و مضطرب میشود و م را تومی دو پا میکند و با طرف مید
و آبسه زوزه میکشد و همیشه در جستجوی آب است تا رفع تشنگی کند و چون آب برسد
بواسطه انقباض عضلات دهان حلق نمواند آب بخورد چندی که بدینحوال بگذشت
مرض شدت میکند عضلات بدن حیوان شدت منقبض میشود و دهان او باز نمیشود
که خشک و کبود رنگ شده است از دهان بیرون میآید و چشمان او سوراخ میشود
اینحال اگر این حیوان با حیوان دیگر نزدیک شود بانگ خشن بر آورد و حمله میکند
و میگذرد

بهترین علامت که سگ هار را بدان میتوان شناخت همین بانگ خشن و حمله است
حیوان هار بالاخره قبل نعلج شده در گوشه میماند رفته رفته جوار تغش او از کار باز
مماند و حیوان نمیتواند نفس بکشد و میمیرد

میکوب هاری هنوز بخوبی کشف نشده ولی وجود آن در آب دهان سگ هار
مستلم گردیده است

اگر سگ با انسان بگیرد میکروب ماری بوسیله آب دهان آن حیوان وارد بدن
و خون انسان شود و در خون جریان یافته با عصاب و غده میرسد و درین هنگام در انسان
نیز علامات ماری که عبارت از پروردگی و اختلال حواس و تشنگی شدید و تشنج
و انقباض عضلات است ظاهر میشود و زرقه زرقه منستی بفلج چهارمغض و بلاکت
میکردند

شخصی که سگ با میکروذ باید فوری بطیب نشان داد
جبیب قبل از هر اقدام عضوی را که سگ گزیده است از بالای زخم با پارچه کج
می بندد تا خون محلی که گزیده شده و میکروب مرض آلوده است بدیگر نقاط جریان
پیدا نکند بعد با دو انگشت اطراف زخم را فشار میدهد تا خون آلوده باست ای
میکروب خارج شود و سپس با آبن گداخته محل زخم را دایر می کند تا اگر میکروبی باقی مانده
بسوزد

و چون با اینهمه باز ممکن است میکروب داخل خون شود برای اینکه بطور قطع از بروز
مرض جلوگیری شده باشد فوراً تزریق ماده ضد مرض ماری اقدام میکند
گسی که ماده ضد ماری را کشف کرده هم اول تزریق آنرا با مایش گذارد و نتیجه
نیکی گرفت پاستور بود که بدینوسیله چوپان جوانی را که سگ با گزیده بود

از مرگ نجات بخشد

تأثیر ماده ضد ماری تایکسال است و پس از یکسال اگر سگ ماری مجدداً شخص را
بمزد باید تزریق را تجدید کرد

سگی را که علامات ماری از آن ظاهر است باید فوراً بند کرد و نزد طبیب برد
تا آنرا معاینه کند و اگر ماری بودش متحقق گردد کشته شود

لطیفه

مشک آنست که بوی زنه آنکه عطار بگوید و انا چو طبله عطار است خاموش
و نهرنمای و نادان چون طبل غازیست بلند آواز و میان تھی

عالم اندر میسانه جمال^(۳) مثلی گفته اند صدیقان^(۴)
شاهدی در میان کوران است^(۵) مصحفی در سرای زندیقان^(۶)

از بابیستم هاستان سدی

۱- بود ۲- جنگو ۳- نادان ۴- داستان ۵- تصور زیاده و بی است ۶- نشان کریم

۷- خانه ۸- کافران و بخوان

اجسام را بواسطه نور می بینیم بدیجیت است که در مکان تاریک هیچ چیزی دیده نمی شود



بعضی اجسام نورانی هستند مانند خورشید و ستارگان

و شعله شمع اینگونه اجسام را انیسر میگویند اشته نور که از روزنه در اطاق بیستاد

بعضی دیگر از خود نوری ندارند و از اجسام نورانی کسب نور میکنند مانند



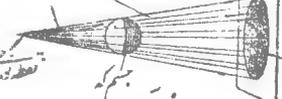
ماه که از خورشید کسب نور میکند و سنگ

و چوب که در روشنایی چراغ دیده میشوند

اینگونه اجسام را مستیسر خوانند

نور از بعضی اجسام نمیگذرد و اینگونه اجسام را کدر و حاجب موار گویند

زیرا چیزی که در پس آنها باشد دیده نمی شود مانند سنگ و چوب



از بعضی اجسام نور میگذرد و اگر چیزی پشت آنها

باشد بجزئی پدیدار است مانند شیشه و بلور اینگونه اجسام را شفاف خوانند

اگر جسمی کدر را بین نقطه نورانی و صفحه تیره و بهم نوری که از آن نقطه میتابد

مانند آن جسم نمیگذرد و در نتیجه شکل جسم فرورودی صفحه تاریک میآید

کار بدانندگان فرمایند

هر آنکس که بپسندد خرید یا رنجش
بزرگ و یک دانا برد کار خویش
بدان اسپار در زمام و گام
که دانا بهر کار باشد تمام
زودانما توان یافت آرام دل
ز نادان نیابد کسی کام دل

بلا را پذیره مشوید

بلا چون بسنی از او در گذر
مکن در بلا خویش را خیر و سر
بلاجوی مردم بود یار دیو
نباشد در وقت که همان خدیو
چنین داستان زد یکی شاه نو
تو هرگز بلا را پذیره مشو

سخن ناگفتنی مگویند

ز ناگفتنی هر که باشد خموش
دلش از شنیدن نیاید بچوش
ز گفتار بیوده جز رنج نیست
چو خاموشی اندر جهان گنج نیست
مگو گفت و اندوه روزگار
که گفتار بیوده نماید بکار
اندر ز

تو آنی که بهین کار جهان کار تو باشد
زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
یا فایده ده آنچه بدانی دیگری را
یا فایده گیر آنچه ندانی ز دیگر کسی
از خطبات نوری

حکایت

بخشایش الهی گشوده را در نماهی چراغِ توفیق فراز راه داشت تا بجلقهٔ اصل تحقیق
در آید بمن قدم در ویشان و صدق نفس ایشان تا نام اخلاقش بجا نهد بدل گشت و
دست از بهوی و بهوس کوتاه کرد و در زبان طاعتان در حق او دراز کرد، سبحان
بر قاعدهٔ اول است و زهد و صلاحش ناممکن^۱

بگذر توبه توان رستن از عذابِ خدای و یک می نتوان از زبان مردم دست
طاقت جو زبانه نیاورد و شکایت پیش سرِ طریقت بُرد که از زبان مردم
بر بنجم شیخ بگوئیت و گفت سگرایان نعمت چگونه گذاری که بهتر از آنی که ندارند
چند گوئی که بداندیش و حسود عیب گویان من میکنند
که بخون ریختنم بر خیزند که بدخواستنم بنشینند
نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند
لیکن مرا این که حسن ظن بکنان در حق من کمال است و من در عین نقصان
گر آنها که می گفتمی کرد می کنویسرت و پار سا مرا

از باب دوم گلستان سده

- ۱- کارهای زشت ۲- پیش او ۳- برکت ۴- اخلاق کوبیده و زشت ۵- اخلاق پسندیده و نیک
- ۶- مملکتان و سرزشتگان ۷- نزل نیا ۸- شایسته کاری ۹- غیر قابل قیاس ۱۰- مردی که سر زشت بود

ابوریحان بیرونی

ابوریحان بیرونی از بزرگان علمای مشرق است و می در آغاز جوانی برای تحصیل علوم از موطن خویش قدم بیرون نهاد و بخوارزم رفت و در آنجا اقامت گزید و در تحصیل کمالات و کتساب معالی چنان موانعت جست که آسایش از تقب باز نداشت و روزگاری بر بنیوال گذرانید تا در هرفن بدرجه کمال رسید چنانکه در علم تواریخ و سیر چندان مسلم شد که ابو الفضل هیتی برای اثبات مقالات خویش باخبار و روایات و می شناسد جوید و در تاریخ خود گوید ابوریحان مردی بود که در فضل و ادب و هندسه و فلسفه در عصر او چو دیگر می نبود بطرافت چیزی نوشتی

ابوریحان در هند سه و پنجوم سرآمد مردم عصر خویش بود و در غرزه و بلخ و جرجان رصدخانه بنا بنا کرد و در هر یک مثنی از عمر خویش با بیان برد تا بر تمام اضلاع فلکی آگاه گشت

ابوریحان روزگاری در خدمت شمس المعالی قابوس بن وکیم سبکت نریکان و خاصکان الترام داشت و در نهایت عزت و احترام بریست و چون از خدمت قابوس مفارقت جست چندی در ملک ری بسر برد و سپس منبت قابوس معاودت کرد و در اینموقع کتاب آثار الباقیه را نوشت و وی با چنان

بنام قابوس بسیار است

ابوریحان بعد از تألیف این کتاب بخوارزم مشافرت کرد و یکچند خدمت خود را
 شاه که مجسم اهل فضل بود بگذراند و در نزد این پادشاه مقامی ارجمنده یافت
 گویند سلطان محمود و غزنوی نزد خوارزمشاه کس فرستاد و ابوریحان را بخواست
 ابوریحان بفسرین نزد سلطان رفت و مدتی در آنجا ماند و در اوایل مورد
 التفات سلطان واقع گردید و روزگار بر او سخت میگذشت تا اینکه احمد ^(۸۷) میمند
 او را نزد سلطان بختان سگیو یاد کرد و سلطان را نسبت بوی بر سر مهر آورد
 در غالب غزوات سلطان محمود بهندستان ابوریحان همراه بود و در هند
 با علماء و حکما مضاجعت و از معلومات ایشان استفاده بسیار نمود
 سلطان مسعود پسر سلطان محمود در روزگار پادشاهی خویش ابوریحان را مورد توجه
 خاص ساخت و اعزاز و اکرام بسنهایت مینمود و ابوریحان کتاب قانون
 مسعود را بنام وی تألیف کرده است

گویند سلطان مسعود پادشاهش تألیف این کتاب فرمود تا یکبار نقره خالص بر
 محل کردند و نزد وی بُردند ابوریحان آن سیم قبول نکرد و گفت این مال مرا از کار
 یازدار و خردمندان دانند که نقشه میسود و علم میانند و من معارف باقی را

بزخارفِ فانی نفروشم

ابوریحان در علوم ریاضی و نجوم کتب تألیف کرده است که هر یک در مقام
خوب و بر فضل و استادی وی گواه و اکنون نیز پس از قرن‌ها مورد استاد و علماء
جهان است

ابوریحان در سال چهارصد و چهل در شهر غزنه وفات یافت و مدت زندگی
ویراهنفتاد و هفت سال نوشته اند

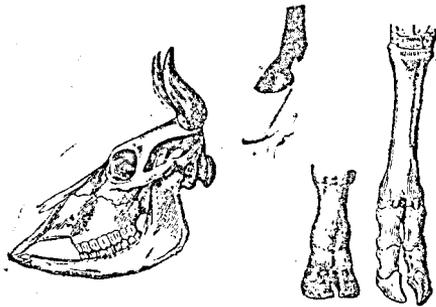
نقل منی از نامه دانشوران و کتب دیگر

- ۱- وطن بایکاه ۲- نام ولایت ۳- اندوختن کعبه کرون ۴- صفات یک عالی ۵- پنج
- ۶- روشداد شارب ۷- سخنان گفتار ۸- کعبه کرون و سنگ شستن ۹- چنان ۱۰- بهره بود
- ۱۱- نام شهریت در افغانستان ۱۲- نام ولایت یتیم در ترکستان ۱۳- ضرب گران نام شهریت در
- استرآباد ۱۴- خاصان ۱۵- لازم و صاحب بود ۱۶- جدالی حسین ۱۷- بازگشتن ۱۸- نام وزیر سلطان محمود
- ۱۹- جنگنا ۲۰- اسمراهی ۲۱- زمیننا

بنایه توان ای پسر سود گرو
کنون کوش کتاب از کمر در گذشت
چه سود آید آنرا که سینه پاره خورد
نه وقتی که سیلاب از سر گذشت
ابونسان

حیوانات ذمی قهار حیوانات پستانداران علفخوار

حیوانات علفخوار عموماً بجای ناخن هم دارند و خوراک آنها گیاه و گاهی شانه



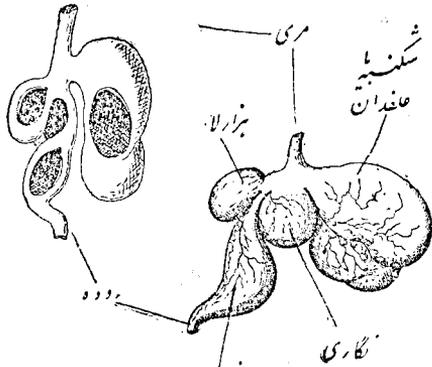
نورس درختان است
حیوانات نشوآرکننده فیل و لکرکه
و اسب و خوک جز علفخواران

سر و دندان شاخ حیوانات
نشوآرکننده

پا و پنجه حیوانات
نشوآرکننده

محسوب میشوند
نشوآرکننده - نشوآر

کنند یک دسته از حیوانات علفخوارند که هنگام چریدن گیاه را ببلعه بلع میکنند



معدّه حیوانات نشوآرکننده

و بعد در هنگام آسایش آن را
بدان بر میگردد و آنند و بخوبی میجویند

و بعد اصلی فرو میسوزند

معدّه نشوآرکنندگان مثل

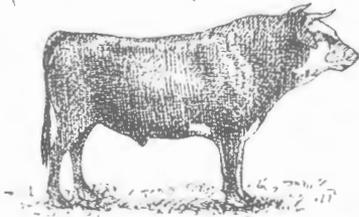
بر چهار کیسه جداگانه موسوم بعلفدان

دنگاری و هسز اولوشیردان

حیوان در ابتدا گیاه نیم جویده را بعلفدان یا شگنبه که از کینه های دیگر فراتر است دارد میکند این گیاه در موقع استراحت حیوان از دنگاری میگردود و در آنجا بلغمه های گرد تبدیل میسازد و سبب دمان انده میشود و حیوان با گرد دیگر آنرا بخوبی میجوید و فرامیبرد غذا در این نوبت یکسره هزار لاکه معده سوام است میروود و در آنجا بخوبی هضم و داخل شیردان میگردد و پس از آن سخت شدن باشیره معدی برود و

میسرود

روده نشخوارکنندگان که باید گنجایش علف زیاد داشته باشد بسیار دراز است



چنانکه روده گوسفند به سبب و پنج گز و روده گاو به سی و پنج گز

میرسد



پاره از این حیوانات مانند گاو و گوسفند و شتر اهلی شده اند و پاره ماز

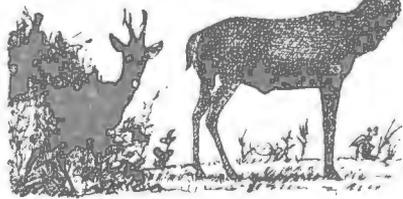


قبیل گوزن و بز کوهی و آهوه زرافه وحشی مانده اند

گاو - گاو از حیوانات مفید است که انسان از پوست و گوشت آن فایده بسیار میبرد
گوزن - گوزن شاخهای بلند و میان پر دارد که سالی یکبار میافتد و



بجای آن شاخی دیگر میروید که یکساعت
اقسام گوزن



بیش از سال قبل اردو از انبوه
میتوانستن گوزن را تعیین کرد

اهوی شگین نوعی از گوزن است

که در چین و تبت زندگانی میکنند و

زیر شکم گینه دارد و موسوم بنانه و در آن کینه ماده منطرسیت که مشک نامیده میشود
زرافه - زر افه حیوانیت بلذت که در ازی قد آن شش گز میرسد

غذای این حیوان برگ درختان است



زر افه

شتر - شتر حیوانیت که یک یاد و برآمدگی بر پشت دارد

شتر دو کوهان

و آن برآمدگی را کوهان میگویند



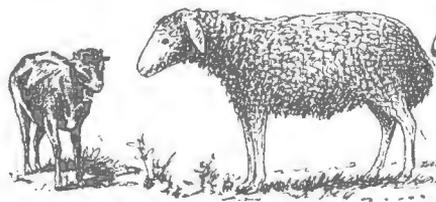
شتر یکوهان

شتریک کوهان در افریقا و شتر دو کوهان

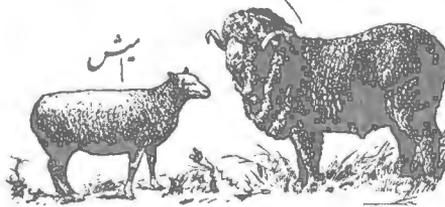
در آسیا زندگانی میکنند

در امریکای جنوبی یک نوع شتر یکوهان وجود دارد که فقط برای بارکشی بکار میرود

گوسفند - گوسفند از شخوارکنندگان است و دارای شاخهای توپُر و خمیده.



میباشد و هر پایی او بدو نیم کوچه منتهی میشود

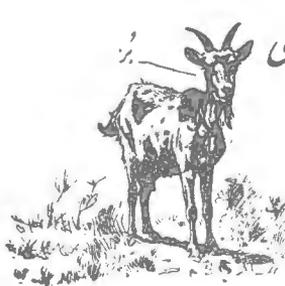


بعضی از گوسفندان بجای دُم دارای

دُم بزرگ میباشند
گوسفند ماده را میش و بچه آنرا بز میگویند

پوست و گوشت و شیر و شحم این حیوان مفید است و از آن استفاده بسیار میسازند

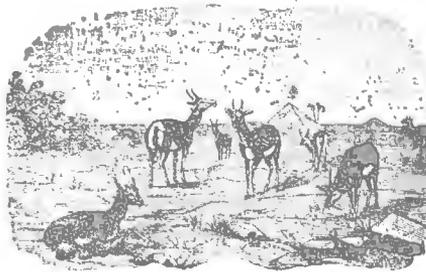
بز - بز که جز شخوارکنندگان محسوب میشود شاخهای



بلند و محکم و ریشی دراز و دُمی کوتاه دارد

چشم بعضی از بزها نرمست و برای بافتن پارچه بکار میبرند

آهسو - این حیوان دارای شاخهای مستقیم و توخالیست



در اغلب صحاری و کوچهسارهای

ایران گلههای آهسو فراوانست

و آنها را بواسطه گوشت لذیذشان

شکار میکنند

گله آهسو

لاف زون

لاف زون پشه نادانست که بجای خود پسندی گرفتار باشد لازمه این
خوی زشت در و علوتست که آن نیز از عادات نکو بنده بشمار میرود
لافزن خود را چنان سینماید که هر چیز میداند و همه علمی خوانده است هر گاه از
او چیزی که نمیداند پرسد بجای اینکه نادانی خود اعتراف کند پانسخی بدرد
میگوید هر هنریر از دانا کس ادعا میکند که از آن هنر بی بهره اش میداند
چنانکه پیش کسی که حساب ناخوانده دعوی حساب دانی میکند و نزد کسی که از احوال
که شگانه خیر است از تاریخ میلاد با کسی که بغرنجان زرقه از لندن پاریس
سخن میراند و برای مردمانی که هند و ستانرا ندیده اند از عجایب کلکته و دلی
حکایت میکند گاه بر دانشمندان طعن میزند تا مردمان او را دانشمند پندارند
و گاه نام بزرگان بزشتی میرود تا خویش را از آنها بزرگتر بنماید
شیاد لاف زن اغلب اوقات احتیاط را از دست میدهد و نادانی و دروغ
خود را آشکار میسازد چنانکه گویند در مجلسی سخن از شهری میرفت شیادی بنامی گزاف
گویی گذارد و از غرائب آن شهر و عادات مردمش دروغ بسیار گفت یکی از
حضار دروغهای او را باز نمود شیتاد با وی پر خاش کردن گرفت و گفت

حکایاتی که نقل کردیم همه تر از حاکم آن شهر که از دوستانِ حقیقی من است شنیدیم
 و او مردیست که بچکاره ناسنجید و سخن نمیگوید از این مائتج حضار مجلس را اخذ
 آمد چه شخصی که لافزن با او پر خاش میگردید بان حاکم شهر بود و او نیند اینست
 هوشمند باید از این حکایت پند گیرد تا فریب دروغگویان نخورد و هم از اعتراف
 بنادانی خود عار نداشته باشد تا از آموختن علم و مهنه محروم نماند و بدروغگویان
 نیند

۱- مذموم و ناپسندیده ۲- استوار ۳- سرزش ۴- حاضران

حکمت

اول کسی که علم بر جامه و انجسری در دست نهاد جمشید بود و گفتندش هر چه نیت
 و آرایش بچپ دادی با وجودی که فضیلت راست فرمود راست را از
 راستی تمام است

فریدون گفت نقاشان چین را
 بدان رانیک دارای مردیشا
 که پیرامون خرگاهش بدو زنده
 که یگان خود بزرگ و نیک روند

وزناب ششم هاستان سده

بهرام گور

چون بهرام گور از مادر بزرادیزد کرد ستاره شناسان را بخواند از طالع و
کار او پرسید حکم کردند که پس از تو پادشاهی او را باشد و پرورنده او سیر و
از زمین با پرس باشد و این حال بزرگ گفتند او مردمان را کرد و پرسید
کجا بهتر باشد که این کودک آنجا پرورده شود تا زمان را برگزیند بزرگ و بزرگ
نماند بخواند و بهرام را بدو سپرد و او را گرامی کرد و پایه اش بزرگ
گردانید و او را خواسته بسیار بداد و بفرمودش فرزند ببرد و سپرد و منذر
او را ببرد و او را به روی دایه بگزید سه زن از تازیان و یکی از پارسیان
و هر سه زن با جزد و فراست و مهربان بودند و بفرمود تا هر چه اندر خورد
دایگان بود از کسوت و جامه و از هر گونه چیز و از خورشها همه راست کرد
و او را سه سال شیر دادند و سال چهارم از شیر باز گرفتند چون پنج ساله شد
منذر را گفت مرا استادان از خداوندان دانش و فرهنگ بیاور و مرا بیانشان
و دتا مرا دانش و فرهنگ و تیراندختن و سواری کردن بیاموزند منذر گفت
تو هنوز کودکی داینهار اندانی تو کار کردی که در کان کن تا بزرگ شوی آنجا بیام
کسانی که ترا اینها بیاموزند بهرام گفت آری من بسال خردم و لیکن خردم خرد



مرضا شهابی

میرام کورسنگام پادشاهی

بزرگان است ندانی که چرینر که پیش از گاه سجویی بهنگام سیاهی و اگر اندر خستن
 کابلی کنی این بلی و من سپر پادشاهم و پادشاهی بمن رسد و نخستین مر پادشاه را دانست
 باید تا آرایش او بود و مرا در برابر دشمنان نبرد مندی بود و اینکار که من
 از تو خواهم برو و بیار و با آوردن این مردمان با شتاب کوش مندر چون این
 سخنان بشنید عجب داشت و سویی بزدگر و کس فرستاد اما استادان و دانایان
 و تیراندازان جلده از هر گونه دانشمندان و فرزندان بوم و پارس گرد کرد
 بفرستد بزدگر و چون گفتار سپر خویش بشنید بسیار خوشحال شد و از هر گونه مردمان
 که با او در کار بودند بزد او فرستاد بهرام از همه کاری خود را پرودا خست
 کرد و روی با موخن نهاد تا چندان بیاموخت که از استادان در گذشت

شش منی از تجربه تاریخ طبری می

۱- عبا ۲- مال ۳- پوشاک ۴- مرتب کرد ۵- ادب ۶- پاک

۷- خواندن

پند و امثال

چو خرمن بر گرفی گا و مفسدش
 چو چشم آری شو چون آتش تینه

تبِ نوبه

(خط الفحصه)

تبِ نوبه در ممالکی که دارای مُرداب و زمینهای با تلاق است وجود دارد
و اغلب مردم بدان مُبتلی هستند

تبِ نوبه در نواحی گرمسیر همه وقت شیوع دارد اما در نقاط معتدل هنگام تابستان
شدت میکند و در ایتالیا و بیشتر نقاط ایران بومیست

تولید این مرض بواسطه حیوان کپکلیست که در خون شخصِ مریض زندگانی میکند
و باعث لرز و تب و سردرد شدید میگردد و انسان در این حالت رفته رفته لا
و یخون زرد رنگ و مزاج او برای قبول دیگر امراض مُستعد میشود

تبِ نوبه را بد آنجت نوبه گویند که ممکن است روزانه یا یکروزه با چند روز
در میان باشد بدین معنی که پس از عرق نشد او آن قطع شود و دوباره در موقع معین
برگردد

تبِ نوبه خود بخود سرایت نمیکند و ناقل آن کلینوع تبّه است که بعلاّم مخصوصی
شناخته میشود

این تبّه بد آن شخص مُبتلی را میگذرد و خون او را که دارای میکرب مرض است
میگذرد و در فرطوم خود نگاه میدارد و آنگاه بر بدن شخصِ سالم می نشیند و او را میگذرد

و در ضمن سکیزبِ مرض را در بدن او داخل و او را مُبْتَلی میکند
 این شپه شب بیرون میآید و روز دیگر گوشه تاریکی بسر میبرد و در آبهای
 استاده مُرداب در زمینهای با تلاق تخم بسیار میکند و از هر تخم یک
 حشره کوچک خارج میشود و پس از تغییراتی چند شکل شپه کامل در میآید از اینرها
 میتوان سنجید که این حشره چگونه بسرعت تولید مثل کرده و بسرعت فرزونی میآید
 برای جلوگیری از تولید این حشره خطرناک باید گذاشت آب لَدَقی دید در
 محلی ایستاده بماند و در جایی که آب را کد یافته شود باید هر چند روز یکبار
 مقداری نَفْط در آب بریزند نَفْط تمام سطح آب را فرا بگیرد و دوشه های
 نوزاد خفه میکند

نابی قرمز در حوض تخم این شپه را میخورد و یکی از وسایل دفاع است
 در نقاطی که با تلاق یا مُرداب وجود دارد باید بوسائلی که معمول است
 آنها را خشکانند تا محل مساعدی برای پرورش شپه نباشد
 دَوای تب نو بگنه گنه است و مُبتلایان باید بدستور طبیب آن را استعمال
 کنند

برای اشخاص سالم نرسنه خوردن گنه گنه مفید است چه آنها را از شرترین مرض محفوظ میدارد

احسان

بیره در یکی پیشم آمد جوان
بدگشتم این ریمان است و بند
بسک طوق و رنجبیر از او باز کرد
بیره در پیش سپنجان میدید
بتک در پیش گو سفدی دوان
که میاید اندر پیت گو سفد
چپ راست پوئیدن آغاز کرد
که خود خورده بود از کف او خوید



چو باز آمد از عیش بازی بجای
نه این ریمان مسبر و بانمش
مرادید و گفت ای خداوند آری
که احسان کندیست برگردنش

از بوستان سعدی

۱ - در راه ۲ - در حال ۳ - آن مردمان طرب و انزوف حرکت کرده - ۴ - آن مرد چون از چپ راست از بیابان میگذشت

حیوانات ذمی قهار

حیوانات پستاندا

علفخوار

فیل و کرگدن اسب و خوک جز حیوانات علفخوار محسوب میشوند

فیل - فیل حیوانی است

که دارای بینی طویل است

که آنرا خرطوم میگویند

در فک بالایی این حیوان

دو دندان قرار دارد که بسیار

نرم میکنند و درشت میشود و آهن را علاج مینماید

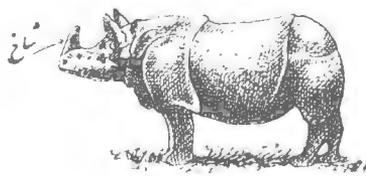
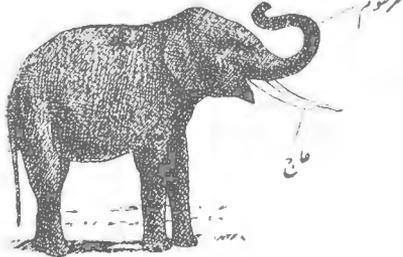
فیل در آسیا و آفریقا زندگی

میکند و بزرگترین حیوان است

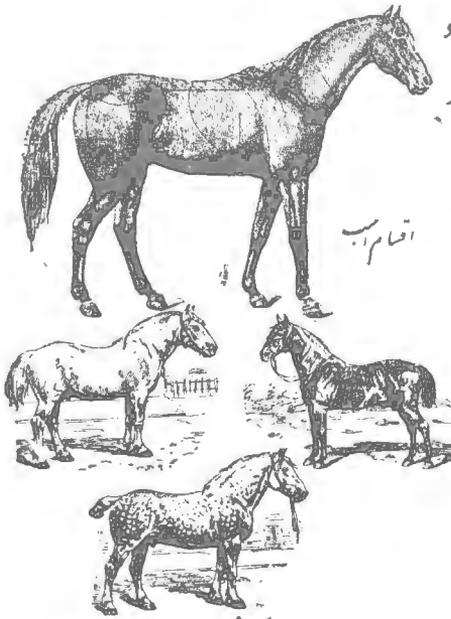
مگر در خشکی یافته میشود

کرگدن - کرگدن حیوانی است

دارای پوستی بسیار ضخیم و سخت



کرگدن



اقسام اسب

رو بطبر که گاه گلوله بدان کار گرفتند و
 در قدیم از پوست گرگدن بسیار خنک
 بر مینی گرگدن شاخی روئیده که بسیار
 تیز و محکم است و بویله آن با شمن
 آلود جنگ و از خود دفاع میکند
 اسب - اسب که جز
 حلقه‌واران محسوب میشود حیوان

بسیار مفید است که هم سواری میدهد و هم بار میکشد
 بعضی از اسبهای سواری خوش نژاد و بسیار باهوش و زیبا می‌باشند



خر - خراز حلقه‌وار است گوشش دراز و دومی کوتاه دارد
 خوک - خوک نیز جز حلقه‌واران بشمار میرود



این حیوان در هر دست و پا
 چهار انگشت دارد و هر یک از
 انگشتهای آن شبیه گوچک قندی میشود
 پوست خوک کلفت و پوزه اش دراز است

خوک بچه‌های آن

تیغ حلازم از تیغ آهن تیزتر

از علی آموز اخلاصِ علی	شیر حق را دان منته از دل ^{۱)}
در غنّه ابر پهلوانی دست یافت	زود شیری بر آورد و شافت
او خدو انداخت بر روی علی	و فخر هر بنی دهر و ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه	سجده آر پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز در علی	از نمودن عفو و رحیم بی محلی
گفت بر من تیغ تیزتر از شمشیر	از چه انگندی مرا بگذاشتی
گفت من تیغ از پی حق میزنم	بنده حتم نه نامور تنسم
چون خدو انداختی بر روی من	نفس خنبد و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوی ^{۲)}	شکرکت اندر کار حق نبود روا
تیغ حلازم از تیغ آهن تیزتر	بل ز صد سگ زلفر آگیز تر

از شنوی مولوی

۱- پاک ۲- کرد فریب و عیب ۳- جنگ ۴- آب و دهن ۵- یعنی در نزد ما با او در نماز کرد

۶- حبیبجو ۷- خواهش نفس

حکایت

یاد دارم که با کاروانی همه شب رفته بودم و سحر که در کنار میثه^(۱) نخت شویز
 که در آن نفر سمر او با بود نعره بر آدر و در او بیابان گرفت و کفین آرام
 نیافت چون روز شد گفتش آن چه حالت بود گفت ببلانرا دیدم که نبالش
 در آده بودند از درخت و بجان از کوه و غوگان در آب و بهائم از میثه
 اندیشه کردم که مروت نباشد همه در ذکر و تسبیح و من نعت نخت
 دوش مرغی بصبح نیاید عقل و صبرم بر برد و طاقت و هوش
 یکی از دوستان مخلص را گمرا و از من رسید بگوش
 گفت باور نداشتم که ترا بانگ مرغی چنین کند مدبوش
 گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ بترسیح خوان و من خاموش

از باب دوم گلستان سعدی

۱- اشفت حال و مجذوب ۲- چارپایان

سند و شمال

چو دشنام گوئی و عاشق نوی
 بود حرمت هر کس از خوشتین

کریستف کلمب

در چند قرن پیش از این مصر و شام راه تجارت اروپا و آسیا بود، همینکه دولت عثمانی سواحل دریای سیفر را تصرف در آورد آن راه بر اروپائیان بسته شد و سود اگران فرنگ که از تجارت هندوستان منافع بسیار میبردند در صد و برآمدند که راهی دیگر هندوستان پیدا کنند.

در آن ایام کریستف کلمب که بایک تن از نجمن معروف ایتالیا اوضاع کره زمین را مطالعه میکرد و غفلة بخیا اُفقا و از اقیانوس اطلس که در مغرب اروپاست بگذرد و بسواحل آسیا برسد و از این راه هندوستان برود.

اقدام نجمن سفرو شوایر طولانی برای مردی بی بضاعت مانند کلمب میسر نبود ناچار مقصود خود را بعرض پادشاه پرتغال رسانید و از او مدد خواست.

پادشاه پرتغال تصور اینکه شاید بتواند این مسافرت را بوسیله ملاحان پرتغالی انجام دهد درخواست کلمب را پذیرفت و چند تن از ملاحان پرتغالی را نامو آن مسافرت کرد ملاحان پرتغالی پس از چندی بازگشتند و انهار داشتند که

عبور از اقیانوس اطلس محال است.

اما کلمب همیشه از پادشاه پرتغال مأیوس شد بمکتب اسپانیا رفت و از پادشاه

آن مملکت درخواست کرد که وسائلِ مسافرت و در افراسم کند پادشاه و ملکه
 اسپانیا مسؤل اورا اجابت کردند و اورا با عطای کشتی و نقدینه مدد کردند
 کُلب تنی چند از دریانوردانِ کارآزموده را با خود بحدت و بهداتان ساخت
 و در سال ۱۴۹۲ بختشی نشستند و راه مغرب را پیش گرفتند پس از چند روز بحر ایر
 خالدهات که بعقیده بنحمن قدیم انتهای زمین بود رسیدند و از آنجا گذشته بطرف
 غرب راندند تا بجزیره کوچکی رسیدند و آنرا سان سالوادور نام نهادند و آن
 آن پس روزهای بسیار در اقیانوس میرفتند ولی اثری از خشکی نمیدیدند
 بمرایان کُلب رفته رفته نایوس بر جان خود بیناک شدند و شکایت آغاز
 کردند و سر بطغیان برآوردند و بر کُلب بشوریدند و خواستند اورا مجبور بازگشت
 کنند لکن کُلب مقاومت نمود و آنرا از ابفصاحت بیان آرام و مطیع ساخت
 کُلب و همراهانش بگیاه دیگر کشتی راندند تا بخشکی رسیدند بگی فریاد شادی
 و شغف برآوردند و بد آنجای که جزیره بسز و خرم بود قدم نهادند
 کُلب گمان کرد و بند و تسان رسیده است اما چون توشه راه او تمام شده
 بود در آنجا درنگ نکرد و پس از کشف یکی دو جزیره و ساختن قلعه محکمی و کشتی و آن
 یکی دو تن از همراهان خود در آنجا با اسپانیا بازگشت

مردم اسپانیا کلب را بخوبی پذیرائی کردند و پادشاه و ملکه او را اکرام بسیار نمودند
 و او را بقلب امیر البحر می‌نقحر ساختند و حکومت جزایر مکتوفه را با او اگذار کردند
 کلب نیز وسایل سفر و دم را فراهم ساخت و با هفده کشتی بطرف مقصد حرکت کرد
 و این بار سفر او سه سال طول کشید

کلب در این سفر جزایر بسیار کشف کرد پس با اسپانیاییان بازگشت و بتیبه سفر سوم
 مشغول شد و پس از چندی بسمت جزایر مکتوفه رهپار گردید

در این موقع پادشاه اسپانیایی حکومت جزایر مکتوفه را بصاحبی بداد و آن صاحب
 کربش کلب را ادبگیر کرد و با اسپانیا فرستاد

کلب پس از چندی از پادشاه اسپانیایی استدعا کرد که بار دیگر وسایل سفر او را
 بسواحل مکتوفه فراهم آرد و ملکه اسپانیایی که کلب نظر خاستی داشت جدیدی
 تا پادشاه را نسبت با او بر سر مهر آورد و وسایل سفر کلب را فراهم ساخت و او
 بطرف مقصد حرکت کرد و این مرتبه برحمت بسیار دچار گردید تا گزیر با اسپانیا باز
 ملکه اسپانیا مرده بود و دیگر کسی نبود تا از کلب حمایت کند و مشکلات وی را با
 سرانگشت بخت خود بگشاید کلب چون کار بد نیکنه دید گوشه نشینی اختیار کرد و
 با فقر و تنگدستی روزگار میگذرانید تا در سال ۱۵۰۶ از دنیا رفت

جسد کلب را بر سر نمینسی که کشف کرده بود و حل و در آنجا دفن کردند
 کلب تازه بود و ندانست که آن سر نمینسی که وی کشف کرده بود هندوستان
 نیست و قدم باقیمی جدید نهاده است که روزی امریکانامیده خواهد شد و یکی از
 بزرگترین مراکز علم و هنر دنیا خواهد گردید



نصیحت

دردش ضعیف حال او درنگی و خشکی و خشکالی پیرس که چونی مگر بشرط آنکه مرهمی برش
 نهی و معلومی پیش

خرمی که بنی و باری گل در افا
 کون که رقی پزیدش که چون افا
 بدل بر او شفقت کن ولی مرو برش
 میان بند چو مردان بگیر دم خزش

اندر ز از باب هشتم همتان سدی

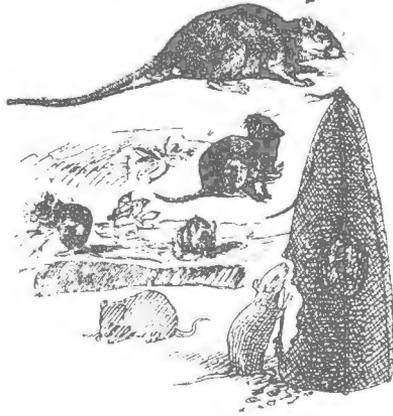
هر که بر زیر دستمان بنشیند بجز زبردستان گرفتار آید

ته هر بازو که در وی قوتی هست
 ضعیف از آنمه بردل گزندی
 بروی عاجزانرا بشکند دست
 که در مانی بجز زور مندی

از باب هشتم همتان سدی

حیواناتِ فِی قَافِ حیواناتِ پَساندا جوئده

این حیوانات در جلوه‌دهان دندانهای نوک تیز مخروطی شکل دارند و دندان



اقسام موش

آسیانی آنها مانند سوسان است
که رستی و غذای دیگری را با
میخورد موش و خرگوش از حیوانات
جوئده همیشهند

موش - موش چندین قسم است

و تمام اقسام آن موزمی و مضر است

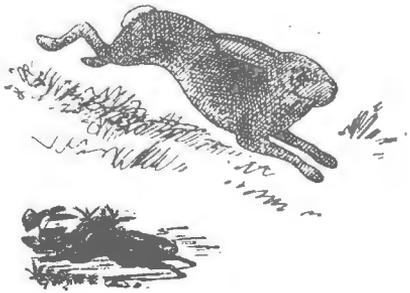
در بدن موش خانگی یکبسیار

یا قه می شود و در بعضی مواقع میگزید

بعضی امراض بوسیده این گلیکما

انتشار میساید

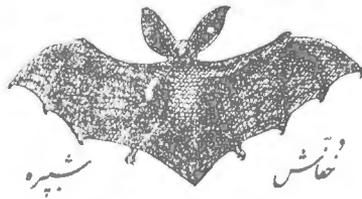
خرگوش - خرگوش در



خرگوش

زیر زمین و پلنگه‌های طولانی می‌کند و در آن لانه می‌کند اینخوان آفت بزمیاد
 بوته‌های خربوزه و هندوانه و چغندر است
خفاش

خفاش مایشب پره حیوان پستاندار جنده است که مانند مرغ می‌سپرد
 مثل پستانداران بچه می‌زاید و بچه



خود را شیر میدهد

بدن خفاش پر ندارد و بال آن



عبارت از پوستیست که دم
 و انگشتان پا و دست او را بهم پیوسته

خفاش روزها در تاریکی بسر می‌برد و شبها در طلب طعمه بیرون می‌آید
 خفاش عده بسیاری از حشرات موزی را شکار میکند و میخورد و بنا بر این
 برای زراعت بسیار مفید است و نباید آنرا کشت

پند و امثال

ز صد تیره آید کمی بز نشان
 چو تیر از گمان رفت نماید شبست

پرنسپرکاری

انسان اگر مُو اطلب و مراقبِ صحتِ بدن خود نباشد و آنرا از ناخوشی حفظ نکرده
 خوردن و آشامیدن اندازه نگاه ندارد باندک زمان ضعیف و ناتوان گردد و
 ناخوشیهای گوناگون بروی عارض شود و گاه وجود وی از آسیب ناخوشیها چنان
 در دناک و مجروح و زشت گردد که مردم از او هراسان و گریزان شوند
 روح آدمی نیز مانند بدن او پیوسته در معرض خطر و مرض است؛ باندک سهل گاه
 و غفلت ناخوشیها بدان راه میانند و تمام روح را فرا میگیرند و پاکی و صافی و
 روشنی اصلی او را زایل میسازند و انسان سخت در بنج و رحمت میماند
 رنجوری بدتر اباد و او تدبیر طبی میستوان علاج کرد و مریض از درد آن خلاص
 بخشید ولی امراض روحی چنان است که انسان بهم زود تر بد آنها مُبتلی میشود
 و بهم دیرتر بعلاج آنها مُتوق میشود

ایگونه امراض تانفس آخرین از انسان جدا میشوند و پس از مرگ نیز با او همسرا
 بوده و او را در کججه و عذاب میدارند

ذریع گوتی و سخن چینی و دوروی و حسد و خیانت و مانند آن از امراض روح
 میباشند و کسانی که باین امراض مُبتلی شوند گذشته از اینکه خود دچار بنج و پیوسته

در زحمت میباشند مردم نیز از آنان برنج اندزند.
 انسان باید بد و تقوی و پرهیزکاری روح خود را از اینگونه امراض
 محفوظ بدارد

حکایت

در ویشی راضو رتی پیش آمد کسی گفتش فلان نعمت بقیاس دارد اگر بر حاجت تو
 واقف گردد در قضای آن توقف روا ندارد در ویش گفت من در اندام^{۵۰} گفت
 منت رهبری کنم دستش بگرفت و بمنزل آنکس در آورد در ویش یکی را دید لب فرو
 و ابرود در هم کشیده و نداشتسته سخن گفت و بازگشت گفتش چرا چیزی نگفتی گفت

عطایش را بقیاس بخشیدم

که از خوی بدش سرسوده گردی

مهر حاجت بنزدیک ترش روی

که از رویش بقیه آسوده گردی

اگر گویی عنیم دل با کسی گوی

از باب سوم گلستان سعدی

۱- بجدوبی اندازه ۲- آگاه ۳- برآوردن ۴- دنگ ۵- نسام ۶- دیدار

زرم سهراب با کرد آفرید از زمان ایرانی

چو آگاه شد دختر کز دهم
 غمین گشت و بر ز خویشی بدزد
 زنی بود بر سان کرد سوار
 کجا نام او بود کرد آفرید
 پوشید دروغ سواران جنگ
 نمان کرد گیسو بزیر زره
 فرود آمد از دژ بگردار شیر
 پیش سپاه اندر آمد چو کرد
 که کرد آن کد آمد و سالار کیت
 ز جنگ آوران لشکر سرفراز
 چو سهراب شیر اوژن او را بدید
 چنین گفت کا مد که باره گور
 پوشید نختان و بر سر نهاد
 باید و مان پیش کرد آفرید
 که سالار آن انجمن گشت کم
 بر آورد و از دل کی باد سرد
 همیشه جنگ اندرون نامدار
 که چون او جنگ اندرون کند
 نبود اندر آن کار جای درنگ
 بز و بر سر ترک رومی گره
 مگر بر میان با و پانی بزیر
 چو رخ و خورشان کی وید کرد
 ز زرم آوران جنگ ایار کیت
 مراد را نیامد کسی پیش باز
 بخندید و لب را بدندان گیرند
 بدام خداوند شمشیر و زور
 کی ترک چینی بگردار باد
 چو دخت کند افخن او را بدید

بند مرغ را پیش تیرش گذر
 چپ و راست جنگ سواران گرفت
 بر آشت و تیر اندر آمد جنگ
 که بر سان آتش همی بر مید
 سمندش بر آمد برابر بلند
 غمان و سنان را پر از تاب کرد
 چو بدخواه او چاره جو شد جنگ
 بیامد بگرد آذر کشتب
 نمرینه را سوی او کرد زود
 زره برفش سر بسر بردید
 که چو گان ز باد اندر آید بروی
 در نشان چو خورشید شد روی او
 سر موی او از در آفرست
 چنین دختر آید باورد گاه
 همانا با بر اندر آرد کرد

کمانز بزه کرد و بکشد پر
 به سهراب بر تیر باران گرفت
 نکه کرد سهراب آمدش ننگ
 هماورد را دید کرد آسید
 کمانز بزه بر بساز و بکند
 نمرینه را سوی سهراب کرد
 بر آشت سهراب و شد چون بنگ
 غمان بر گراید برداشت آب
 چو آشفته شد شیر و تندنی نمود
 بزود بر کمر بند کرد آسید
 ز زین برگرفتش بگردار گوی
 رها شد ز بند زره موی او
 بدانت سهراب کو دختر است
 شگفت آمدش گفت از ایران سپاه
 سوران جنگی بر روز نبرد

زنانشان حنینند ایران سران

چگونه اند گردان جنگ آوران
فردوسی

۱- نام کی از پهلوانان ایران است ۲- مقصود بهجیر است که نجبان در سپید بود و دست سربا میرشد ۳- زره ۴- کلاه خود
فردوسی گوید یکی نیزه زده بر سر ترک و که او ترک جان گفت و جان ترک و (ترک در مصلح دوم این بیت عربی است یعنی ناکردن
۵- قند و حصار - و باز، یک نقطه نیز همین معنی است ۶- فروش و فغان و فریاد ۷- شیر آهن و دیلیر ۸- هم بسرد
۹- آورد، یعنی جنگ و بجار آمده است ۹- یعنی برق ۱۰- و نیز یعنی فرشته است مگر بر آتش و سروشی است تند و تیزتر
از سردشان دیگر ۱۰- از خوردن بسنده ۱۱- میدان کارزار

فرزندان را پیشه نیکو بیاموزند

بیاموز پیشه تو فنر ز ندرا
بجان با خسر این نکو پند را
گزمین کن کی پیشه از پیشه ها
دلت را بر می کن زان پیشه ها
چنین گفت دانا می تازی منش
که بد پیشه مردم بود بد کنش

پای باندازه کلیم کشید

از اندازه بر تر مننه پای خویش
خرد را نگهدار بر جای خویش
مرا پند داده است مرد حکیم
که پایت فرو تر مکش از کلیم

خرج باندازه دخل کنسید

چو دخلت بود کم مکن خسر بیش
باندازه دخل کن خسر خویش
کس از که خدائی نباشد درم
نباید تبه کرد خیره درم
شیندم که گفتند در روزگار
یکی ناهناده دگر بردار

(خطا الصفة)

حصبه

حصبه مرضیت خطرناک که در تمام ممالک وجود دارد و هر سال عدّه از مردوم را
هلاک میسازد

این مرض در ایران بومی شده و در تمام سال هست ولی غالباً در فصل تابستان
شدت میزند

از علائم مهم حصبه یکی تب است که قطع نمیشود و هر روز درجه آن بالا میرود و لالائی
سه هفته دوام میابد

موجود مرض حصبه میکروبیست که در دمان و معده وزوده پرورش میابد وزوده را
مخروج میسازد

خطر مرض حصبه برای اشخاص ضعیف و کم خون بیش از دیگران است چه مزاج
انان در مقابل مرض مقاومت نمیکنند

حصبه از امراض ساریست و شیوع و سرایت آن غالباً بوسیله آب است که میکروب
آوده باشد و آب هنگامی آوده میشود که لباس یا ظروف خوراکی را برضیر آن بستنی
بحصبه است در آن نشویند

اشخاص سالم چون آب آوده میکروب حصبه را یا نشانند میکروب داخل معده و

رود و آنها میشود و سبب بروز مرض حصه میگردد

بجز نیامی خوردنی از قبیل کاهو و جعفری و نفع و خیسره اگر با آبی که آلوده میگردد
حصه است بیماری و یا با خاک ناپاک که زوداد و شوند میگردد مرض در میان
برگهای آنها جای میگردد و خوردن آنها شخص سالم را مبتلی حصه میکند مگر اینکه آنها
بجوشانند و آنگاه بخورند

معاشرت و نزدیک شدن مریض دست زدن بالینه او نیز ممکن است سبب
حصه را با شخص سالم سرایت دهد

گسسم که غالباً در نقاط ناپاک و بر چیزهای پدید می‌آید نشانه سبب حصه ^{نقطه} از
نقطه دیگر میسرود و سبب انتشار مرض میشود

از آنچه گفت شد بخوبی توان دانست که حصه از امراضیست که بسرعت و
سهولت سرایت میکند و باندک زمان شیوع مییابد چنانکه هنگام پیدایش آن
مرض هیچکس مأمون نیست و ممکن است از یک مریض مردمان یک شهر یا یک
مملکت مبتلی شوند

پس هر کس برای حفظ خود و دیگران وظیفه مند است که مطابق مقررات صحیح
کند و بچوقت چیز ناپاک در آب نریزد و تا می‌تواند دیگران را نیز نگذارد که آب آلوده

در موقع شیوع حصبه باید دستورات صحیحی ذیل را رعایت کرد

اول - آب جوشیده باید آشامید

دوم - در نقاط کثیف خانه هر چند روز یکبار آب آهک ریخت

سوم - از خوردن بزمی نخته باید پرهیز کرد

چهارم - اغذیه مخصوصاً لبنیات از قبیل ماست و پنیر و روغن و سرشیر را با

در ظروف سرپوشیده نگاهداشت تا مگس بر آنها نشیند

پنجم - اشخاصی که پرستارِ مریض هستند باید دست خود را با صابون چندین بار

بشویند

بهترین وسیله محفوظ ماندن از این مرض خطرناک آنست که بعضی شیوع ^{بطلب} مرض

مراجعه کند تا او ماده ضد حصبه را بوی بگوید

کسانیکه ماده ضد حصبه کوبیده اند یکسال از ابتلای بدین مرض مصون و

محفوظ خواهند بود و اگر پس از یکسال مجدداً حصبه شیوع کند باید بار دیگر تزریق

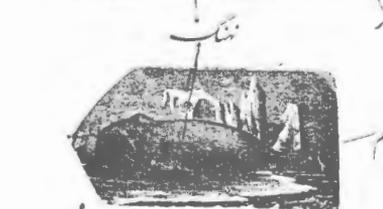
کنند و الا ممکن است قبلی شوند

حیواناتِ دری‌نهار

حیواناتِ پستاندار

پستاندارِ دریائی

پاره‌آیین حیوانات در دریای زندگانی میکنند و پاره‌آزنانها هم در دریای زندگانی میکنند و هم در خشکی و فرقی آنها با ماهی این است که ماهی فلس دارد و تخم میگذارد



و از حیوانات خون سرد محسوب

میشود و ولی این حیوانات فلس ندارند

و تخم نمیگذارند و حرارت بدن آنها

ثابت است یعنی جز حیوانات

خون گرم محسوب اند

دست و پایی غالب پستانداران دریائی با آلت شنا تبدیل شده و شکل پنجه

مرغابی در آمده است

معروفترین پستانداران دریائی نهنگ است

نهنگ از کلیه حیوانات پستاندار بزرگتر است و قد آن گاهی بسی پنج گز میرسد
 دم این حیوان پهن و قویست چنانکه میتواند بضر و دم کشتیهای کوچک را غرق کند

کد بانوی خوب

یکی از صفات کد بانوی خوب و هنرمند صرفه جویی در رعایت اقتصاد در کارها و دیگر پیش بینی و مال اندیشی در امور زندگی است

صرفه جویی و پیش بینی مستلزم چند چیز است

اول تعدیل خرج و دخل که همیشه دخل از خرج بیشتر باشد و در بهر هفته و هر ماه مقداری از دخل برای ایام تنگ دستی اندوخته شود انسان در زندگی باید مال اندیش باشد و ایام بیکاری و بیماری و روزگار پیری و بیچارگی را در نظر بگیرد که گفته اند -

مصیبت بود پیری نیستی - اشخاصیکه در موقع وسعت و رفاه فکر ایام تنگ دستی را نمیکشند غالباً بفقرو پریشانی دچار شده پشیمانی میسازند و چون خود باعث بدبختی خود شده اند جزا ندوه و تاسف برگذاشته چاره ندارند چه بسا خانواده های متمول که

در اثر اسراف و ولخرجی عاقبت بگدائی و بینوائی افتاده اند غنا و ثروتند
آن نیست که ضیاع و فقار و مال و متاع بسیار داشته باشند چه همه اینها ممکن است

در نتیجه اسراف باندک مدت از دست برود و همانکس که دیر زغنی بود امروز بنان شب محتاج گردد بلکه غنی کسی است که همیشه دخلش هر چند بقدر اندک بود از خرج افزون باشد و یعنی خبر رعایت اقتصاد و صرفه جویی حاصل نمیشود، مال بسیار باسراف

و تباکاری از دست میرود ولی مال اندک اگر بصرفه جونی و صلاح خرج شود پدیدار میماند
 بعضی مردم چنان میپندارند که با عایدات کم بصرفه جونی و پس انداز امکان ندارد
 در صورتیکه بصرفه جونی منوط بکلم و پیش عوائد نیست و شخص مال اندیش با دخل اندک هم میتواند
 بصرفه جونی و بتدريج اندوخته ای فراهم کند

بمغلا اولین شرط بصرفه جونی و پیش بینی برابر کردن عایدات و مخارج و پس انداز کردن
 برای روزگار حاجتمندی است دوین شرط اقتصاد است که مایحتاج زندگی را
 بقدر امکان بقیمت ارزان تهیه کنند هر جنسی را باید در موقع و فور و ارزانی خریداری
 و تیرتی که کد بانوان کاروان آگاهند در خانه نگاهداری نمایند و یا لا اقل سعی
 کنند که اجناس بیسجوه گرانتر از نرخ معمولی خریداری نشود ولی این نکته را
 نیز باید در نظر داشته باشند که امتعه گران و بادوام از قبیل پارچه های خوب لبسته
 بهتر از ارزان و کم دوام است

مقصود از ارزان تمام کردن جنس این نیست که اشیاء مانده و پارچه های
 کهنه و لباسهای مستعمل را بخرند چه این نوع خریداریها تنها از اقتصاد و صرفه جونی
 دور بلکه نوعی از اسراف و ول خرجی محسوب و بعلاوه غالباً مخالف حفظ الصحة است
 منحصراً از خریدن لباسهای مستعمل از دست فروشان بهانه ارزانی آنها کاملاً

اجتناب باید کرد که ممکن است میکروب بعضی امراض در آنها موجود باشد و بعضی پوشیدن
بدن سرایت کند

برای اینکه لوازم زندگانی بهای مناسب تهیه شود بهترین طریقه اینست که هر چیزی را
در موقع و محل مناسب خریداری کنند و تبرقیب صحیح برای مصرف هفتۀ و ماه و سال
نگاه دارند و از خریدین چیزی که لازم و ضروری نیست هر چند ارزان باشد خودداری
نمایند
پاره از مردمان عاقبت نیندیش بر قناعت و محشمی دیگران مالی را که باید بمصرف
لوازم زندگانی برسد در خرید اشیاء تجلی و زیور را و پیرایه ما و البسه فاخر صرف میکنند
و در نتیجه در فحاح روزانه در مانده و روزگار خود را بقصر و کرسنگی یا قرض از این و آن
میگذرانند بالاترین تجل هر خانواده اینست که افراد آن از خورد و بزرگ بسازد
و پاکیزگی و حسن اخلاق آراسته و از عادات و صفات نکو پدید آید پیرایه
باشند بهترین زیور زمان عفت و کار دانی و بالاترین زینت مردان خصال و
ملکات فاضله انسانی است زینهار تجلات و تزیینات ظاهری فریفته نشود
که مایه تباهی عمر و زیان مال و فساد اخلاق و در چشم حقیقت بین دلیل قصور و ضعف
نفس و نادانی است

دیگر از صفات زن خوب خانه دار شوق انجام وظیفه و ذوق کار است

نه تنها که بانوی خانه بلکه تمام افسر و خانواده باید در انجام وظایف و مشاغل
خود شوق و ذوق تمام داشته باشند کیسه ذوق کار و در از مسامحه و تمسلی اجتناب
دین از ادای هر وظیفه و در پایان هر کار کینوع خرسندی و خوشنودی در روح
خود احساس میکند و از بیکاری یا انجام نیافتن وظیفه طبعاً ملول و کسل میشود
مقصود از ذوق کار این نیست که دائم در حرکت و پیوسته بفضبط و ربطهای بهیوش
مشغول باشند زیرا صرف وقت در کارهای غیر لازم تضییع عمر است سعادت
کسی است که سرمایه عمر را در کارهای سودمند خرج کند و هر کار را بر وقت انجام
داده کار امر و زرا بفرود و وظیفه این ساعت را بساعت دیگر نینکند
حرکت دائم مخصوصاً در کارهای بهیوشه مایه خشکی بدن و برنج روان است انسان
در زندگی با تسراحت نیز محتاج است ولی آنهم مانند کار باید از روی نظم و
ترقیب و در اوقات معین و محدود باشد
زن خانه دار باید بسیار بر حوصله و بردبار باشد و با افراد خانواده همیشه با اشت
و خوشروئی رفتار نماید و از سخنهای و ترشروئی و بیخ گوئی کاملاً احتراز کند تا خود دست
افراد عائله اش بسواره خوشبخت و کامروا باشند

حیوانات ذمی قفا

پرند ه

پرندگان طبقت از حیوانات ذمی قفازند که بدیشان از پر پوشیده است و

دارای دو بال و دو پنجه و یک منقار میباشند و تخم میگذارند

بدن پرندگان مانند بدن حیوانات

پستاندار درجه حرارت ثابت است

و با نیجهت از حیوانات خون گرم

محبوب میشوند

و سگای تنفس و گردش خون پرندگان

حیوانات پستاندار شبیه بیکدیگر است ولی گردش خون در بدن پرندگان شدت را انجام میگیرد

در بدن پرندگان کیسه هانی پر از هوا وجود دارد که باعث سبکی جنبه و آسانی پرواز

انها میشود

پرندگان بعضی دندان چسبیه دان دارند که غذا در آن نرم و وارد معده

میکردند

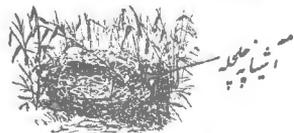
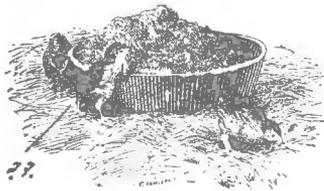
معده پرند ه دو کیسه دارد یکی از کیسه ها دارای جداز ناز کیست که از آن



شیره معدی ترشح میکند کینه دیگر و یوارِ ضخمی دارد که در آن هر نوع غذای
سنگ های خرد نرم میگردد و بدینجهت آنرا سنگدان می نامند
تخم پرزده مرکب است از پوست و سفیده و زرده پوست تخم سخت است
و منافذی دارد که هوا از آن عبور میکند

پرنده برای بر آوردن جوجه روی تخم میخوابد و با حرارت بدن خود تخم را گرم
نگاه میدارد تا رفته رفته جوجه در آن تولید شود جوجه زرده و سفیده تخم را
جذب میکند و بزرگ میشود و هنگام معین پوست را بانوک خود میکند و برود

می آید



پاره از پرندگان در یک مکان نمی آید و

مسافرت میکنند مانند چلچله که هنگام

زمستان بقاط گرم میرود و در فصل

بهار بجل اول خود بر میگردد

لانه خود را بشکلی خاص در

محل مخصوص می سازد و کبک در ارضی پست

و بازو و عقاب در قلعه گویهای بلند آشیانه میگیرند

از اقوال پیشین اندر فرزند پروردن آئین آن

اگر ت فرزندى آيد نخست بايد نام خوش ببرى نهي كه از جمله حتمى فرزندى آيستگه
 اورا نام خوش بزنند و ديگر آنكه بديگان عامل مهرباش سپارند
 نگاه اورا بدستان فرست ياد نخانه تربيت و تعليم است بر كار تا خواندن و نوشتن
 بياموزد و قرآن بياموزان چنانكه حافظ قرآن شود

چون فرزند بزرگ شود اگر عيت باشى ويرا پيشه بياموز و اگر اهل سلاح باشى بپوش
 سپار تا سوارى و سلاح شورى بياموزد و بداند كه بهر سلاح چون كار بايد كرد چو
 از سلاح آموختن فارغ كردى بايد كه فرزند را شناه بياموزى

بايد هر چه آموختنى باشد از فضل و هنر فرزند را بياموزى تا حق پدرى و شفقت پدران
 بجاي آورده باشى كه از حوادث عالم ايمن توان بود و توان دانست كه بر سر مردگان
 چه كزرد، بهر هنرى و فضلى روزگار مى بكار آيد پس در فضل و هنر آموختن تقصير نبايد كرد
 در وقت تعلم اگر آموزگاران او را تنبسى كنند شفقت مبر و بگذار كه كودك علم و ادب
 و هنر آموزد اگر كودك بى ادبى كند و توازوى دشتم شوى بدست خویش وى را
 مزن و بجاناش مرسان و ادب ايشان را فرماى كردن تا كيسنه تواند دل وى نماند
 اما باوى همبست باش تا تر اخوار گيرد و دائم از تو ترسان باشد

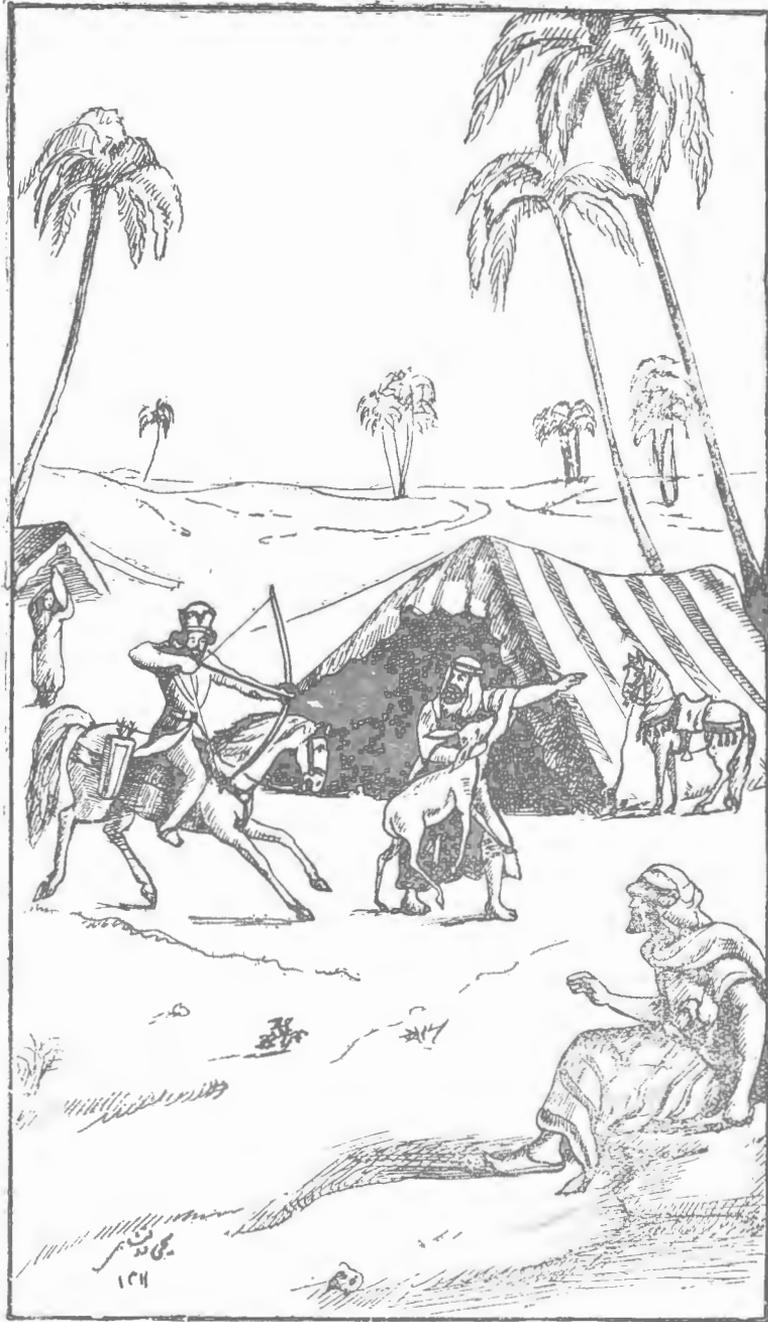
زرد دم و آرزونی که فرزند را باشد بد انقدر که توانی اروی دینع مدار تا تن بخواری
 نذبه چشم بدست دیگران نداشته باشد
 اگر فرزندی بد بود تو بدان مگر حق پدری بجای آورد و اندر ادب آموختن تقصیر کن
 فرزندی که پیش مایه خرد ندارد اگر تو ادب آموزی و اگر نه روزگارش بیاموزد
 تو شرط پدری نگاه دار و ادب و هنر و فرنگ را میراث خویش گردان روی
 بلکه از تاجی وی گزارده باشی فرزند مردمان خاص امیرانی - از فرنگ آید
 نیست و فرزندان عامه را امیرانی به از پیشه نیست

هر چند هنر دیگر است و پیشه دیگر اما از روی حقیقت پیشه بزرگترین هنر است
 و اگر فرزندان محشمان صد پیشه دانند عیبی نیست بلکه هنر است و هر یکی روزی
 بکار آید

و اگر فرزند دخترا باشد ویرا بد ایگان مستوره نیکو پرور بسیار و چون بزرگ شود
 با آموزنده اش ده تا نماز و روزه و آنچه شرط شریعت است از فرائض بیاورد
 و در تعلیم و تربیت او جهد بلیغ کن

حکایت

یزدگرد پادشاه ساسانی بهرام پسر خود را با میر عرب نمان سپرد که او را نمان
 جنگ بیاورد و روزی بهرام بشکار رفته بود از پیش اسب او آهویی بر مید بهرام
 اسب برانگخت آهوی به طرف شتافت و بهرام همچنان دنبال او میرفت هو اینها
 گرم بود آهوی از سنگی بطیافت شد ناگاه بجلی رسید که قبیله از عرب در آنجا حیمه
 زده بودند آهوی خود را بخیمه مردی قبیله نام انداخت اعرابی او را گرفت بهرام
 بدرخیمه رسید تبر بکمان نهاد و فریاد بر آورد ای مرد شکار من بدینجا آمده بیرون آر
 قبیله گفت ای جوان مروت نباشد جانوری که بدین خیمه پناه آورده سلیم
 تو کتم بهرام درشتی آغاز کرد قبیله گفت سخن بهیوده گویا این تیر که بر
 کمان داری بر سینه من نرسد دست تو با آهوی نخواهد رسید و اگر مرا بکشی اهل قبیله
 ترا زنده نخواهند گذاشت بر خود رحم کن از این آهوی بگذر و اگر چیزی خواهی
 این اسب که بر درخیمه بسته است با زین و دهنه زرین بود هم بگیر و بمقام
 خود بازگرد بهرام را این خوی عرب پسند افتاد اسب از او گرفت و برگشت
 آنروز که پادشاهی ایران بدور رسید و تاج سلطنت بر سر نهاد قبیله را حاضر
 کرد و نوارش بسیار نمود و او را بجای الفرائ لقب داد یعنی زنها و بنده اهو ان
 نقل منی از اخبار حسن بن علف



برام و قبیله عرب ابو

مکس

«خفه آصمه»

مکس یکی از حشرات موذیست که در اکثر کشیفات زندگی میکند

این حشره بر چیزهای پلید و ناپاک می نشیند و میکروب کشنده را پدید می آید و با شاخص



سالم و ندرست اشغال داده آنرا بمبتلی و بیمار می سازد

بر هر مکس لازمست که برای حفظ صحت خویش البته واسباب و لوازم زندگی

خود را پاکیزه نگاه دارد و اغذیه را در ظروف سرپوشیده حفظ کند تا مکس بر آنها نشیند



و نیز مایستواند در نابود ساختن این حشره خطرناک کوشش نماید

برای نابود ساختن مکس اسباب و ادویه مخصوص ساخته اند که از همه معموله و قه

کاغذیست که بر آن دوانی زهر آگین مالیده اند

این ورقه را در گوشه اطاق یا در کان میکس ترانند که سها بر آن می نشینند و از آن می آید

و مسموم شده با نذک زمان می میرند

در نقاط کشیفات خانه نیز باید هر چند روز یکبار مقداری آب آهک تازه ریخت

تا تخم و نوزاد مکس که در اینگونه نقاط پرورش یافته بزرگ میشوند فاسد و هلاک گردند

در بطریق از تولید و تکثیر این حشره موذی هم جلوگیری لازم عمل آید

۱- کلانا ۲- سریت کننده ۳- پوشیدنها ۳- زیاد شدن

حیوانات زمی قضا

پرنندگان

پرنندگان را بنا به تفاوت شکل منقار و پنجه بهشت دسته قسمت میکنند

۱- گنجشکان ۲- مرغانِ سکاری ۳- مرغانِ بالارونده ۴- مرغانِ خانگی



گنجشکان دارای پاهای کوتاها و پنجه نوک دراز و باریک و نوکی راست

اندکی برگشته میباشند و اغلب خواننده اند خوراک معمول آنها دانه و میوه و یا

حشره است
معروفترین مرغان گنجشک کله



و سیره و ببیل و زراغ و پد پد و حلقه

میباشد

کاکلی و سیره و ببیل و حلقه

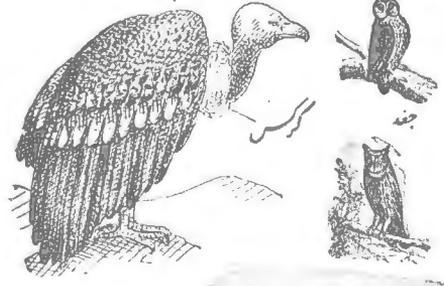


حشراتِ موزمی را میخورد بدیخت وجودشان برایِ راعت مفید است
و نباید در صد و آزار آنها بر آمد و آنها را کشت



۲- مرغانِ شکاری
مرغانِ شکاری نوکِ برگشته محکم
و چنگالِ قوی و ناخنهای تیز
خیمه دارند
و اینست از پرندگانِ گوشه‌نواز

پاره مانده شاین و باز و عقاب در روز شکار میکنند و پاره مانده خنجر



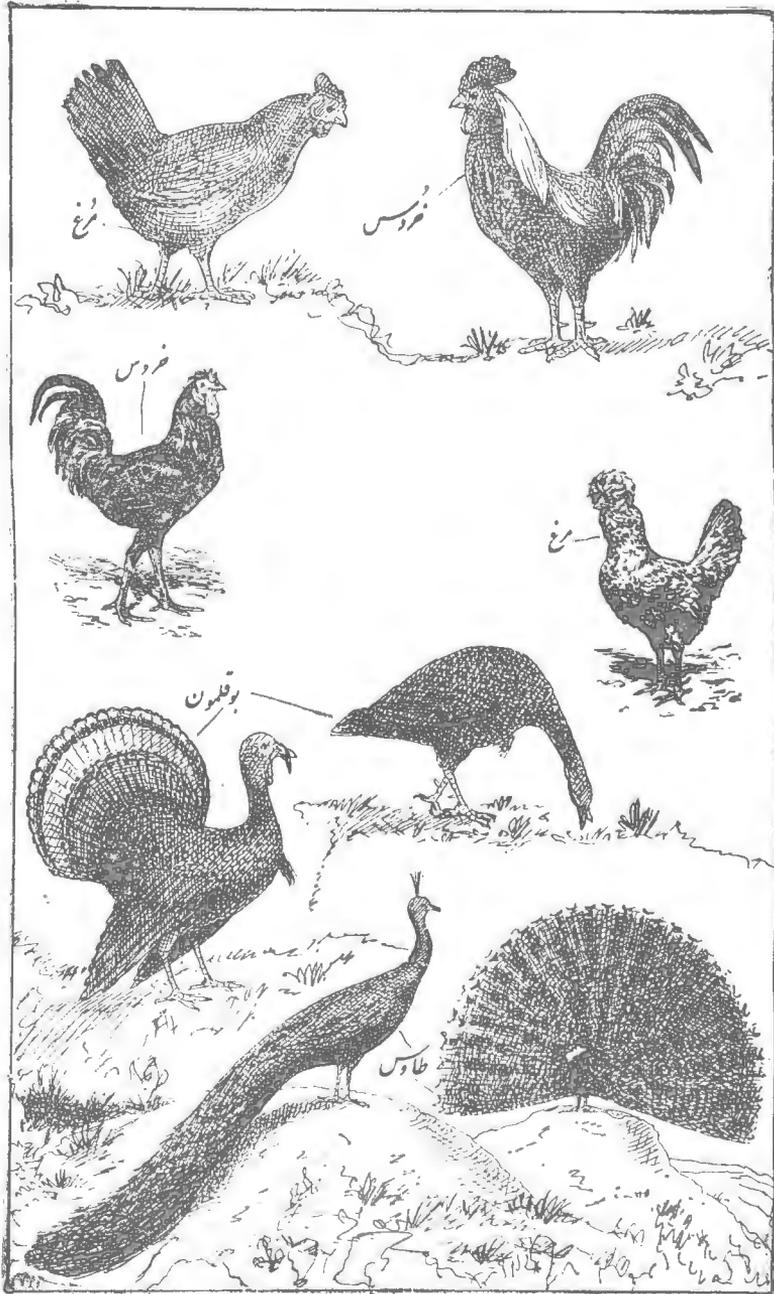
شب جستجوی طعمه از لانه بیرون
میآیند
گرگس از مرغانِ شکاری برود

گرگس خال نه و از خوراک

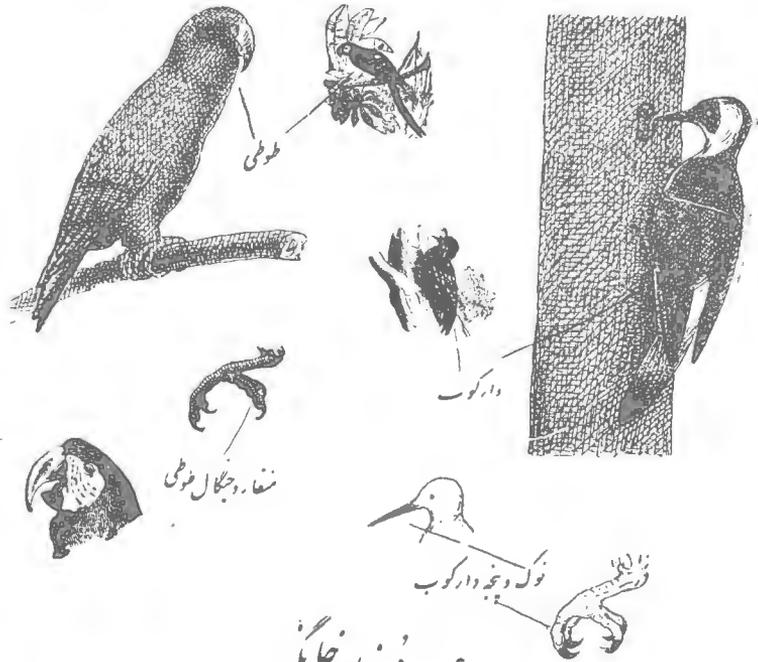


خوردن معروف است
۳- مرغانِ بالارونده

مرغانِ بالارونده دارایِ منقار تیزند و بلند میباشند و حشره میخورند معروفند قتر آنها
و ارگوب و طوطی و فاخته است

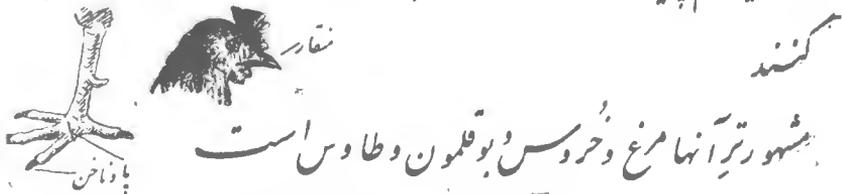


دارکوب پرنده ایست که از دخت بالا میرود و پوست آنرا با نوک خود میکاود تا
گرم یا حشره که در زیر آن است بیرون بیاورد و بخورد



۴ - مرغان خانگی

مرغان خانگی منقار و ناخنهای سخت و درشت دارند و با آن ریشتر میکاوند و
دانه یا گرم پیدا میکنند. بال آنها کوچک است و بی نهایت نمیتوانند بجوبلی پرواز



مشهورتر آنها مرغ و خرگوس و بوقلمون و طاوس است

مخارج لازم و غیر لازم

پوزم ضروری و همیشگی انسان که اساس زندگی وی وابسته بدانها میباشد سه چیز است
 خوراک و پوشاک و خانه. بیشتر عایدات مردم عموماً در بین سه چیز خرج میشود اما بجا
 دیگر یا اصلاً ضرورت ندارد و یا آنکه دائم نیست و بطور کلی میتوان گفت که مخارج
 انسان چهار قسم است اول لازم و همیشگی مانند غذا و لباس و کرایه منزل

دوم لازم ولی غیر دائم مانند خرج مسافرتها که بضرورت پیش میآید یا خریدن
 فرش و اثاثه خانه بهنگام لزوم سوم مخارج دائم و غیر ضروری مانند مخارج سیگار
 و غیلان و دیگر عاداتهای مضر و سخیف چهارم مخارجی که نه ضروری است و نه همیشگی
 مانند خریدن اسباب تخیل و زیورآلات که زائد بر حوائج اصلیه زندگی است

از مخارج قسم سوم و چهارم بطور مطلق باید اجتناب کرد که عموماً موجب خسران و زیان
 و مخصوصاً بعضی آنها از قبیل و خانیات گذشته از ضرر مالی زیانهای جانی و احکامی

تیز در بردارد

اما در قسم دوم نفی مخارجی که ضروری و غیر دائم است باید تناسب با عایدات و اندازه
 لزوم و احتیاج را پیوسته در نظر گرفت خریدن فرش و اثاثه منزل همچنین کتاب
 و نظایر آنها باندازه ای که مورد احتیاج است لزوم دارد ولیکن در صورتیکه از

سرحد احتیاج بگذرد جزو خراج غیر ضروری محسوب شود که در حکم اسراف و دل غریبی
و عاقبت آن فقر و تهیدستی است

مردم خانه دار باید تمام توجهش را بر تقسیم اول از خراج یعنی لوازم ضروری و همگی زندگی
باشد ولی در این نوع خرج هم باید درجه و میزان احتیاج را کاملاً منظور داشت
باجمله هر چیزی که افزون بر حاجت طبیعی و ضروری باشد مایه آتلاف مال و عمر است
و تا آخرین حد قدرت و امکان باید از آن صرف نظر کرد

چنانکه گفته شد انسان در زندگانی بگذاورد لباس و منزلش از هر چیزی دیگر احتیاج
دارد و عایدات خانواده را غالباً در این سه چیز مصرف میشود و بنابراین خانه داران
باید از قواعدی که مربوط باین سه امر میباشد کاملاً آگاه باشند

خوراک

در تهیه خوراک باید بخیط صحت و صرفه جویی و تناسب با وضع خانواده را کاملاً رعایت
نمود و مواد غذایی را که در خانواده معمولاً برای مدتی نگاه میدارند باید بوقت و اندازه
و قیمت مناسب خریداری و از روی تواین اصول صحیح نگاهداری کرد و یکی از
شرایط نگاهداشتن خوردها اینست که برای هر کدام محلی مخصوص و مناسب انتخاب
نمایند و عموماً جای آنها باید خشک و خالی از گرد و خاک و دور از حیوانات مؤذیه باشد

مثلاً مردم خانه دار غالباً تخم مرغ تازه در پاییز میخرند و برای رستمان نگاهداری
 نیامیند برای اینکه تخم مرغ فاسد نشود و همیشه تازه بماند باید منافذ پوست آن را
 مسدود داشت تا هوای خارج در آن نفوذ و تاثیر نکند برای این مقصود چند طریق
 نزد خانه داران معمولست از جمله اینکه تخم مرغ را در روغن زیتون منسوج و برده
 آنگاه در خاک زغال بسیار نرم میغلطانند و یا در آب آهک فرو برده آنرا خشک
 میکنند و در محلی دور از رطوبت نگاه میدارند، گره را برای محفوظ ماندن بانگ
 نرم تقریباً پنج شقال نمک در صد شقال گره مخلوط کرده در کوزه های کوچک
 لعاب دار میریزند و خوب فشار میدهند تا از هوا خالی شود آنگاه کمی نمک روی
 آن میباشند و سر کوزه را محکم میبندند و در جای خنکی میگذارند و در موقع استعمال
 اگر بخوابند بی نمک باشد باید قدری آب سرد روی آن بریزند و با قاشقی پاکینند
 زیر و رو و آب را چند مرتبه عوض کنند تا شوری گرفته شود بعضی گره را برای اینکه تری
 بماند و فاسد نگردد تبدیل بروغن میکنند باین ترتیب که آنرا میسوزانند و مواد خارجی
 آنرا که در حالت جوش بصورت کف در میآید میگیرند تا کاملاً صاف زلال شود آنگاه
 میگویم در ظرفهای پاکیزه مناسب ریخته در جای خنک محفوظ میدارند

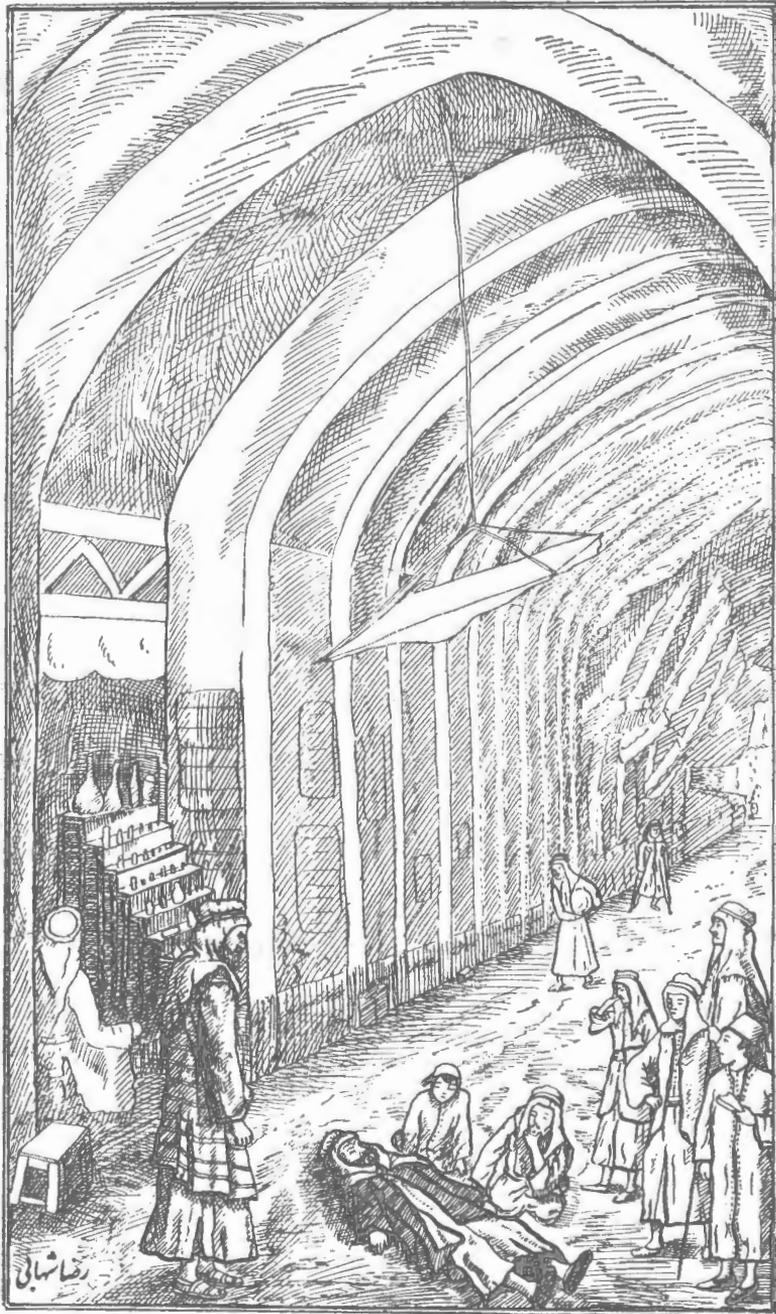
حکایت

آورده اند که ابو انجم طبیب روزی در دشت از بازار عطر فروشان میگذشت
 شخصی را دید بهوش زمین افتاده و گروهی دور او جمع شده و افسوس میخوردند
 ابو انجم پیش رفت و سبب از دوخام و افتادن آن مرد را پرسید گفتند خطه
 پیش نیست که این شخص بازار در آمد و ناگهان چنانکه می بینی بشیاد ابو انجم
 ببالین آن مرد رفت و او را زنده یافت از شغل و عمل دی جو یا شد گفتند با
 بدون مائل گفت او را بردش گرفته بکوی دباغان بردند و در آنجا بر زمین
 نهادند چون ساعتی گذشت آن مرد بهوش آمد و از مرگ خلاص یافت حکمت
 آن طرز معالجه را از ابو انجم پرسید گفت بینی آن مرد سالهای دراز با تنهایی
 هوای دباغانه متعاقب شده بود چون بازار عطر فروشان رسید از استنشاق
 بوی خوشی ناخوش و بهوش گردید که ترک عادت موجب مرض است

مخض از نامه دانشوران

۱- انجمنی مردم ۲- عادت گرفته

باز گردد باصل خود هر چیز
 فعل هر کس باصل اوست دلیل



ابوالنجم طبیب و مرد و بیاع و بازار عطر فروشان

رضاشاهی

پاستور

پاستور یکی از دانشمندان بزرگ فرانسه است که نامش نه تنها در مملکت فرانسه بلکه در تمام دنیا اشتها عظیم دارد

پاستور در سال ۱۸۲۲ میلادی در ناحیه ژوراز نوآچی فرانسه متولد گردید و در سال ۱۸۹۵ در هفتاد و سه سالگی وفات یافت

پدر پاستور از صاحبان صنایع کبر فرانسه بود و در خدمت نظامی نهایت امانت و جد و جدی را بر آنیکرد و بگرفتن نشان عالی نظامی موفق شده بود ولی با وجود این معلوم است کافی نداشت زیرا در جوانی آنگونه که باید تحصیل نکرده بود و در سری برای اینکه فرصت از دست رفته را جبران کند هر وقت از خدمت نظامی فراغ می یافت با اشتیاق بسیار مطالعه کتب مختلفه علمی و ادبی میسر پرداخت

پاستور چون اشتیاق پدری بر خود را بخواندن کتب و کسب دانش بدان پایید و بدشو تحصیل علم و معرفت در سرش پیدا شد و تحصیل فضل و نهمربی اندازه شائق گردید پاستور دانسته بود که انسان اثر وقتی بالاتر و نفیض تر از علم نیست و مایل بود که آن ثروت را از راه کوشش بدست آورد و دیگرانرا نیز از آن بهره مند سازد و بدینها آرزویش این بود که پس از تکمیل معلومات بیختم گردد



پیشانی

پاستور عالم معروف

پاستور تحقیقات ابتدائی را در ولایت خود با تمام رسانید و آنگاه برای آموختن
فلسفه و علوم ریاضی داخل مدرسه متوسطه پرنسپن شد و چون معلمی را اشراف کارها
میدانست جد و جهد داشت که در مسابقه مدرسه دارالمعلمین عالی امتحان دهد و
بدان مدرسه داخل گردد و عاقبت بیزرویی هوش خداداد سعی و کوشش
فراوان با زوئی خویش نائل در مسابقه پذیرفته شد

نخستین کار پاستور که سبب شهرت او گردید این بود که چگونه شکل اجسام متبلور را
از ذرات کشف کرد و کسی تا آن زمان بدین مطلب پی نبرده بود

پاستور بواسطه این اکتشاف بدرجه استادی در علوم طبیعی نائل و مورد تحسین
تجدید علمای عصر و مرجع سلطنتی لندن گردید در این وقت او را معلمی مدرسه شرابزورگ
اشخاب گردند و وی مدتها در آن مدرسه و مدرسه علوم نین تعلیم و تدریس اشتغال داشت
پاستور پیوسته در صد اکتشافات علمی میفرد و بهوش و استعداد فطری و ثبات
و استقامت در کار بحسب بسی مجهولات علمی موفق گردید

بوجه ثابت کرد که تبدیل مواد قدیمی بالکل و شراب سبک بواسطه موجودات زنده
بسیار کوچکست که در هوا یافت میشوند و از شدت کوچکی با چشم آنها نمیتوان
دید این موجودات هرگاه روی ماده قندی بنشیند آنرا بالکل مبدل میسازد

تا زمان پاستور علمای طبیعی چنین تصور میکردند که مگسها بعضی موجودات کوچک
 خود بخود بوجود آیند پاستور بطلان این عقیده را ظاهر و بر این حسی ثابت کرد
 که تولید هر موجود از تخم است نهی تخم موجودات ذره بینی با اندازه کوچکت که مری
 میگردد

وقتی در ایالات جنوبی فرانسه که محل محل آلودگی ابریشم است مرضی در کرم ابریشم
 پیدا شد و اغلب کرمها تلف شدند و از این حیث خسارت مهمی تجارت فرانسه
 وارد آمد پاستور در صد برابر آمد که سبب این مرض در راه علاج آنرا پیدا کند و چند
 ماه در ایالات مختلف فرانسه گردش و باج کرم ابریشم و مرض او تحقیقات و
 و مطالعات دقیق کرد و بازحات بسیار میکروب مرض فرور را کشف کرد و طرز
 ساختن تخم مریض را از سالم بدست آورد و بر دم آموخت و با مذک زمان عمل آن
 ابریشم و تجارت آن بر دوشین نخستین بازگشت

در زمان پاستور جنگ ۱۸۷۰ بین فرانسه و آلمان خاتمه یافت و فرانسویها سلفی
 بسیار گرفت بابت خسارت جنگ با آلمان دادند پاستور به نیروی علم این خسارت را
 جبران کرد بدینگونه که فرانسویها هر سال مقداری بسیار آب جواز آلمان
 خریداری میکردند زیرا خود نمیتوانستند آب جو خوب ببل آورند و از فساد آن

جلوگیری کنند پاستور میکروبی را که سبب فساد آبجو میشد کشف و برای دفع آن
 قواعد علمی وضع کرد و فرانسویها از آب جو آلمان مستغنی شدند این خدمت پاستور
 با اندازه مهمت بود که یکی از علمای انگلیس گفت اکتشاف پاستور نه تنها پنج میلیار
 خسارتی را که فرانسه بآلمان داده است جبران کرد بلکه میلیاردها علاوه بر آن
 بملکت فرانسه منفعت رسانید

پاستور معتقد بود که برونزیتیراز امراض بواسطه میکرب است و علمای معاصر
 این عقیده را قبول نداشتند و با پاستور در این موضوع بحث و مجادله بسیار
 کردند ولی پاستور بالاخره همه نمایانید و ثابت کرد که چگونه میکرب سبب تولید
 و سرایت امراض میشود و بر عقیده خود ثابت ماند تا وقتی که میکرب سیاه زخم
 واری و طرز علاج این دو مرض را کشف کرد

پاستور این موضوع را نیز ثابت کرد که سبب ایام پذیرتن بعضی زخمها میکربها
 مضرند که در هوا میباشند و بر زخم می نشینند و نیکدارند بهر بودیابد و بهترین راه
 علاج بر زخم این است که بواسطه ادویه مخصوص میکربها را از زخم دور و از
 بعد از پاستور کسانیکه پیرو عقیده او بودند میکرب بسیاری از امراض ترسناک
 کشف کردند و در حقیقت بواسطه فکر روشن وجد وجدی پایان پاستور

گے امروز ہزاران ہزار نفوس انسان و حیوان از چنگ مرگ نجات می یابند
 پیش از آنکشافاتِ پاستور مردم بعضی امراض را بعلیج یا علاجِ آزاد شوار میدانستند
 و در بروزِ امراضِ خطرناکِ اربسیل، خناق و وبا و آبله و طاعون اشال آن دل بزرگ
 میسند و انداماً امروز از این امراض اشال آن نجوبی جلوگیری میشود و این نیت مگر
 بواسطه زحمت و رنجی که پاستور در زمانِ حیاتِ خود برای نجاتِ نوع بشر تحمل کرده است
 دولتِ فرانسه قدرِ زحماتِ پاستور را دانست و بعنوانِ پاسنگزاری و تحشاسی سالی مبلغ
 دوازده ہزار فرانک در حقِ وی مقرر ساخت و چندی نگذشت کہ مبلغِ فزونی را مضافاً
 کرد و تا پاستور زنده بود این مبلغ را میگرفت

اٹالی فرانسه نیز برای تحشاسی مجمعِ ددار التجزیہ بنامِ پاستور تائیس کرد و در مردمان
 دیگر ممالکِ عالم کہ آنها نیز خود را دیدون احسان و رین منتِ پاستور میدانستند مردم
 فرانسه تائیس جُستند و در ممالکِ خویش مجامعی بنامِ پاستور تائیس کردند
 انکشافاتِ پاستور از حیثِ اہمیت و فایده کتر از انکشافِ قوہ برق و فنجار آب نیست و از
 این روست کہ پاستور نہا از میکوکارانِ عالم بلکہ از کاشفین و مخترعینِ فنِ العادہ نیز محسوب میگردد
 بنا بر این جایی بچگونہ تعجب نیست کہ نامِ این مرد بزرگ زنده و شہرت و عظمتِ آن روز افزون
 و اگر کسی اورا پدرِ مہربانِ بشر خواند سخنی بگزاف نگفتہ است

حیوانات ذمی ثقا

پرندگان

۵- کبوتران

بایندسته دارای منقار و مای ناژک کوتاه میباشند و برخلاف مرغان خانگی



بسیار بلند پروازند

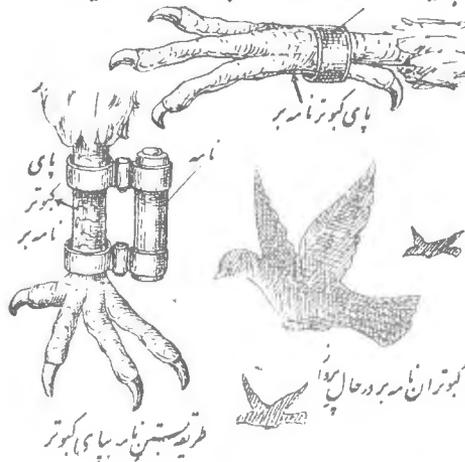
کبوتر چند قسم و از همه معروفتر

کبوتر چاهی و کبوتر کوهی و کبوتر اطمینت

بعض از کبوتر با بلانه و آشیانه

خود آنس میسازند و در هر جا بای

تیموانند راه آشیانه خود را پیدا کنند و بدان بازگردند از این سبب



گاهی کبوتر را برای بردن نامه

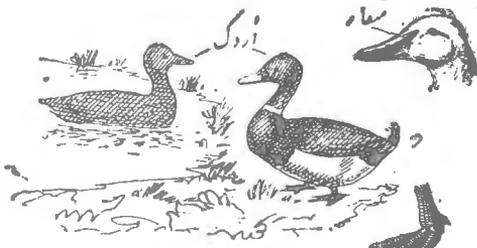
تربیت میکنند نامه را به پای

گردد کبوتر می بندد و او را از

هر نقطه که خواهند بختی که آشیانه اش

در آنجا مست روانه میسازند

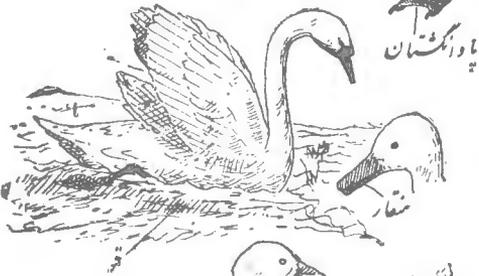
۱- میگویند که بوتر را بوتر قاصد یا نامی دیگر



میشناسند

۲- مرغانِ شناگر

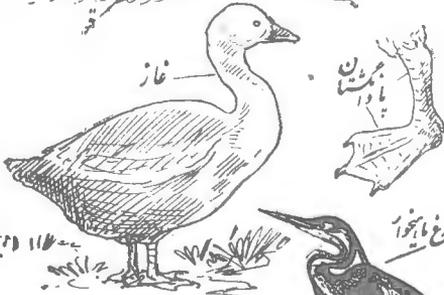
پای این مرغها کوتاه و منقارشان



پهن و انگشتهای آنها بوسیده پوستی

بهم پیوسته و بآلت شنا تبدیل شده است

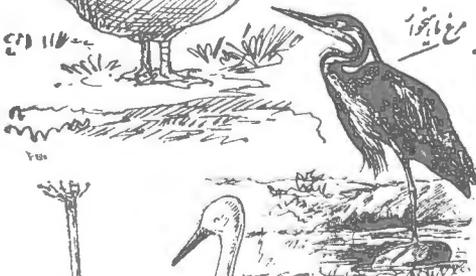
مرغان شناگر عموماً دریایی هستند



و خوراک آنها ماهی کوچک یا کرم است

معموداً قرآنها اردک و قاز و مرغ

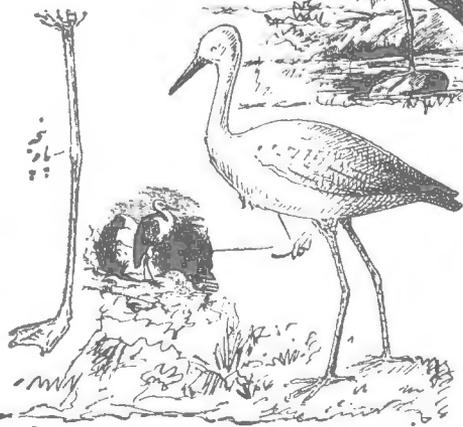
مقا و خود مرغ غواص و مرغ ماهیخوار است



۳- مرغانِ بلندپا

مرغان بلندپا دارای گردن دراز

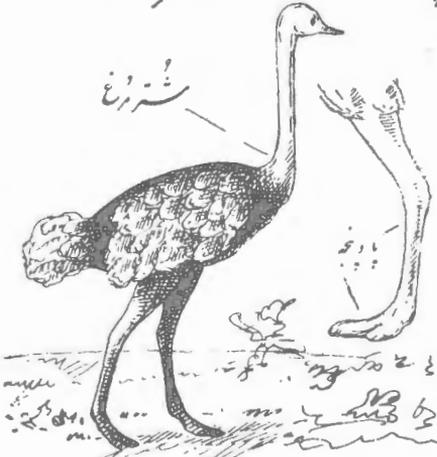
و پای بلندی پر و نوک برنده دراز



نهیاشند

این مرغان در کنار رودخانه و مردابها

بمیرسبزند و قور باغه و ماهیان کوچک را شکار میکنند معروضه آنها لکک و دوزخ



و حواصل و مرغ آب باز است

۸- مرغان تند رو

این مرغها بواسطه کوتاهی بال نمیتوانند

پرواز کنند و چون پای بلند محکم

دارند بقدمی میدوند نوک آنها

پهن و گردشان دراز است - شتر مرغ که میتوان آنرا بزرگترین مرغها دانست

از ایندسته است

حکمت

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر مال گرد کردن مال عاقلی را پرسیدند
نیکیخت کیست و بد بخت چیست گفت نیکیخت آنکه خور و و کشت و بد بخت آنکه

مرد و همت

کمن نماز بر آن هیچکس که هیچ نکرده
که عمر در سر تحصیل مال کرده خورد

از باب تم کلستان سعدی

۵- اینجا مراد از کشتن ذخیره کردن عمل صحیح است برای آخرت ۲- گذاره

خشم و سدحوتی

غضب و تندخویی بلامی بزرگ و فروخورون خشم جهاد بانفس است که آنرا جهاد اکبر خوانند
 تندخو کسیرا گویند که مانند کُنخنی که ملایم طبعش نباشد از جای بیرون رود و در بر
 کار بهانه جوئی و با هر کس پر خاش کند و مردم را زشت و ناسزا گوید
 انسان هنگام خشم قیافه اش متغیر میگردد و رنگش تیره و چشمانش خیره میشود و گمائی
 کردش پرخون شده باد میکند نعره و فریادهای ناهنجار بر میآورد و بر خود سیلند
 و گاه از فرط غضب بر او ضعف عارض میگردد و بدین واسطه پیوسته ناتوان
 و ناتوان در دست است و روی آسایش نمی بیند

تندخو گاه در موقع غضب اسرار خود را فاش میکند و آنچه نباید بگوید بر زبان
 میآورد و مردم هم تکلم مکافات پرده او بدزدند و حرمتش نگاه ندارند
 مردمان از شخص تندخو شترند و پیوسته از او دوری میجویند و اگر روزی دوچار
 رنج و بلائی شود او را دستگیری نمی کنند

که روزیت آید بزرگی بس	مکن خشم بر زیر دست امی پسر
تخل کنش در عقوبت بسی	چو خشم آیدت بر گناه کس
شکسته نشاید و گر باره بست	که سهلت لعل بدیشان شگفت

بهار

نسیم خلد میوز و مگر ز جو یسار با
 فراز خاک خشته‌ها مید و سبز گشته‌ها
 ز خاک رسته لاله با چو بدین پایله با
 فکند و اند هم کشیده اند ز مره
 نسیم روضه آرام جد بغر و بسیم
 بهار با بنفشه با شسته‌ها شکوفه با
 ز ریش سجا بهار آباها جباها
 فراز سر و پوستان نشسته اند قمرها
 فکند و اند غلغله و صد هزار یکله
 در ختمای بار و در چو اشتران بار

که بوی مشک مید به هوای مرغزار
 چه ششته‌ها بشته‌ها دونه صد هزار با
 برگ لاله زاله با چو در شفق ساز با
 بشاخ سرو بن همه چه بگنجا چه ساز با
 ز بس مید و پیش هم بطرف جو با
 شامه با خجسته با اراکها عراذ با
 چو جوی نقره آبهارون در آبشار با
 چو مقریان نقر خوان بر مژدین منار با
 بشاخ گل بی گل ز رنج انظر با
 همی ز پشت یکدگر کشیده صف قطار با

از قصاید هاست

۱- بهشت ۲- بلا ۳- مرجان رنگ ۴- شبنم دباران ۵- مخف ساره ۶- درخت سرو

۷- چمن مرغزار ۸- نام بهشت شد آرد ۹- گلها و شکوفه ۱۰- لاله ۱۱- دستبند و برگیله خوشبهر

۱۱- نام گلست ۱۲- درخت سطر ۱۳- برگین باغی ۱۴- ابر ۱۵- خوانندگان عایدان ۱۶- خوش و شیدا

الماس

یکی از سنگهای قیمتی الماس است که در زمان قدیم بسیار کمیاب و گرانها بوده
و پادشاهان کسی بدان دسترس نداشته است اکنون هر چند نسبت به پیشتر یافته شود
ذلی باز گران قیمت است

الماس سنگیست سخت و سفید رنگ و درخشنده و جوهر آن از زغال خالص است
با این معنی که در ازمنه بسیار قدیم بسبب زیر و زبر شدن زمین بعضی مواد حیوانی و نباتی
در اعماق زمین فرو رفته و بطول مدت در نتیجه فشار و حرارت بسیار تغییراتی
دیگر زغال سنگ شده و گاهی هم که تغییرات کاملتر بوده است بصورت
الماس در آمده اند از این جهت است که الماس در معاون زغال سنگ یافت
میشود

الماس چون زغال خالص است اگر آنرا اجزای شدید ترسوخ کنند و درگیر شدن
فرو بردن متعل شده باشد فکله فروزان میوزد و اثر می از آن باقی نماند
الماس انواع مختلف دارد و یک نوع آن الماس سیاه است
الماس سیاه را اگر در فولاد و گدازه بریزند و بگذارند سرد شود از احتلاط آنها
جسمی بسیار سخت بدست میآید که برای تراشیدن و سوراخ کردن سنگهای

سخت مفید است

الماس سفید را پس از آنکه از معدن استخراج میکنند با کمال مختلف تراش میدهند
 اما سیمکه هم از زیر و هم از رو تراش خورده باشد در خندگی مخصوص دارد و آن را
 برنجان میگویند

الماس برنجان بسیار گرانهاست

در دنیا الماس درشت و گرانها منحصر است بچند دانه مشخص و معین که هر کدام را اسم
 و داستانیست و مهمترین آنها الماس رزان و دریای نور و کوه نور است
 دریای نور در خزانه سلطنتی ایران و الماس رزان متعلق بدولت فرانسه است
 کوه نور قدیم در دست پادشاهان ایران بود و بعد بدست افغانان افتاده از آنها
 بدست راجه لاهور درآمد و امروز در تصرف پادشاه انگلستان است

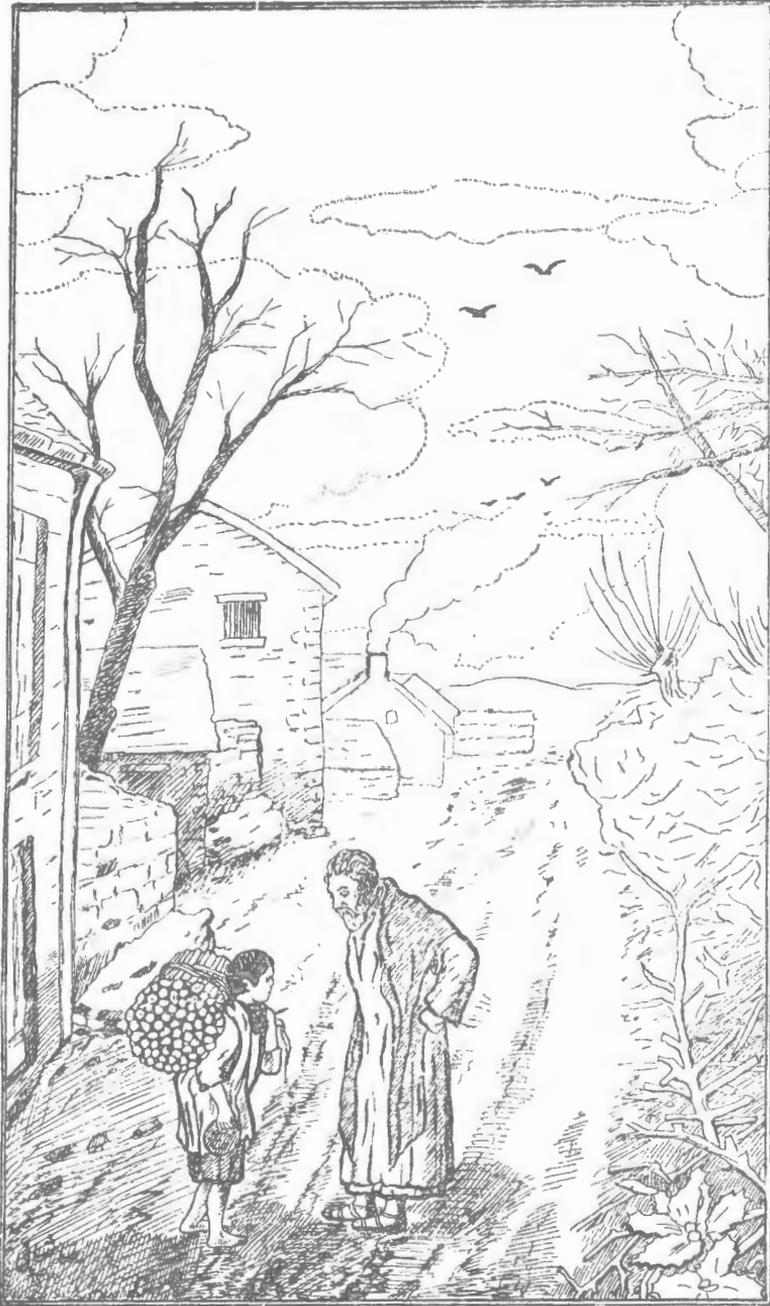
نصیحت

هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد
 چون نیاید نصیحت در گوش اگر گشت سرزنش کنیم خاموش

از باب هشتم گلستان سعدی

حکایت

یکی از حکمای بزرگ یونان برای میگذشت پسر را دید که پشت به زم بدوش گرفته
 میسر و حکیم از وقت و مهارتی که در بستن آن شسته بکار رفته بود در گفت با پسر را نزد
 خود خواند و گفت بگو کیستی و چگونه این خارها را کنده و این شسته را بسته پسر گفت
 نام من تیرااط است پدری دارم فقیر که از غمده معاشش من بر نیاید ناگزیر
 خارکشی پیشانی بدسرخ خویش تحصیل میکنم و این خار را خود از صحرای کنده و بهم تسمه
 حکیم گفت اگر راست میگوئی شسته را نزد من باز کن و دوباره بسند پسر شسته را
 از دوش بر زمین نهاده باز کرد و بار دیگر با نهایت نظم و ترتیب بهم بست حکیم را
 استعداد و هوشیاری آن طفل پسند افتاده بدو گفت ای فرزند هر چند بکارهای
 شریف مشغولی چه از قوت بازویی خویش نان میخوری و آنکس که از دسترنج خود
 نان خورد همیشه قرین سعادت و خوشی و از بلاهای سنگدستی و ناتوانی در آمان
 خواهد بود لیکن چون خداوند ترا هوش بسیار داده است اگر در پی کسب علم و
 معرفت روی مقامی از جندرسی و دیگران از علم تو بهره مند گردند اینک اگر
 شوق تحصیل دانش در خود می بینی نماز مت من اختیار کن تا ابواب حکمت را
 بروی تو باز کنم



حکیم و کودک و پسته بهیزم

پسر سخن حکیم را پذیرفت. خاکش را ترک گفت و بشاگردی نزد او رفت حکیم نیز او را
مانند فرزند گرامی داشته تربیت و تعلیمش پرداخت روزگاری گذشت که کودکی
خاکش برکت هوش خدا داد و تربیت استاد یکی از اطباء نامی روزگار
حکمای عالم قرار گردید

در تعریف شب

شب چون شب رومی شسته بقر	نه بهرام پدیده کیوان تیره
سپاه شب تیر و بردشت در آغ	کی فرخش افکنده چون پرز آغ
چو پولاد ز کار خورده سپهر	تو کفشی بقبر اندر اندوده چشم
نموده ز بر سو چشم ابر من	چو ماه سیه باز کرده دهن
فرو مانده گردون گردان بجا	شده دست خورشید را دست پا
زمین زیر آن چادر سیر کون	تو کفشی شدستی خواب اندرون
نه آدای مرغ و نه برای دو	زمانه زبان بسته از نیک و بد

از شایسته فرودی

۱- شگفتی بیاد و براق ۲- تیغ ۳- زبل ۴- غار ۵- زنگ زود ۶- نمایان شده
۷- تیر رنگ و صندل و سیاه و تیره است ۸- آواز ۹- من یاد ۱۰- جوان درند

حیوانات

خزندگان

خزندگان نوعی از حیوانات ذی فقارند که بواسطه نداشتن مایه گوناگون بودن دست
پایستوانند راه بروند و خود را بر زمین می کشند

بدن خزندگان را سه پوشی کاسه مانند فرا گرفته که در بعضی نازک و در بعضی دیگر

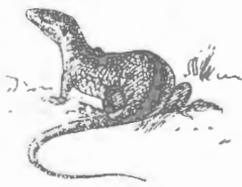
سخت و از ماده شاخی ترکیب یافته است و حیوان را مستور و محفوظ میدارد
حرارت بدن خزندگان بسیار کم و غیر ثابت است یعنی با تغییر هوای محیط تغییر میکند

و از این رو آنها را برخلاف حیوانات پستاندار و مرغها حیوانات خون سرد
می نامند

خزندگان را چهار دسته تقسیم میکنند اول - سوسمار - دوم - مار - سوم - پونگ

چهارم - تمساح

اول سوسمار



انواع سوسمار



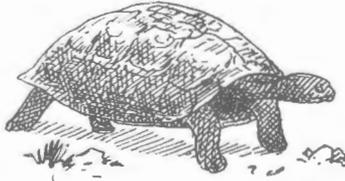
سوسمار چهار دست و پا دارد که

هر یک به پنج انگشت ناخن دار

منتهی میشود

موسار اغلب در زمین سوراخ میکند و در آن زندگانی میکند
 حیوانات ایندسه حشره میخورند و بدیخت برای زراعت نمینند معروضه قرآن
 چکاسود جرباست

جربا تغییر رنگ میدهد و در هر جا باشد رنگ آنجا میشود بدینگونه که در میان
 سبزه و گیاه سبز رنگ و روی
 زمین خاکی رنگ دیده میشود
 دو م - سنگ پشت



تمام سنگ پشت



سنگ پشت دو دست و دو پا
 دارد و بدن آن در لاک بزرگ

و سختی شبیه بکاسه سنگی قرار گرفته است و بدیخت آنرا لاک پشت و کاپشت
 نیز مینامند بعضی از سنگ پستان در خشکی زندگانی میکنند و بعضی در آب
 سنگ پشت آبی بکرو و گوشتخوار میباشد و اما آنکه در خشکی بسر میرد کند و در وقت
 پا و دست سنگ پشت آبی تبدیل مالت شاشده است در صورتیکه پا و دست سنگ
 خشکی دارای انگشتانست که به پنجه ختم میشوند

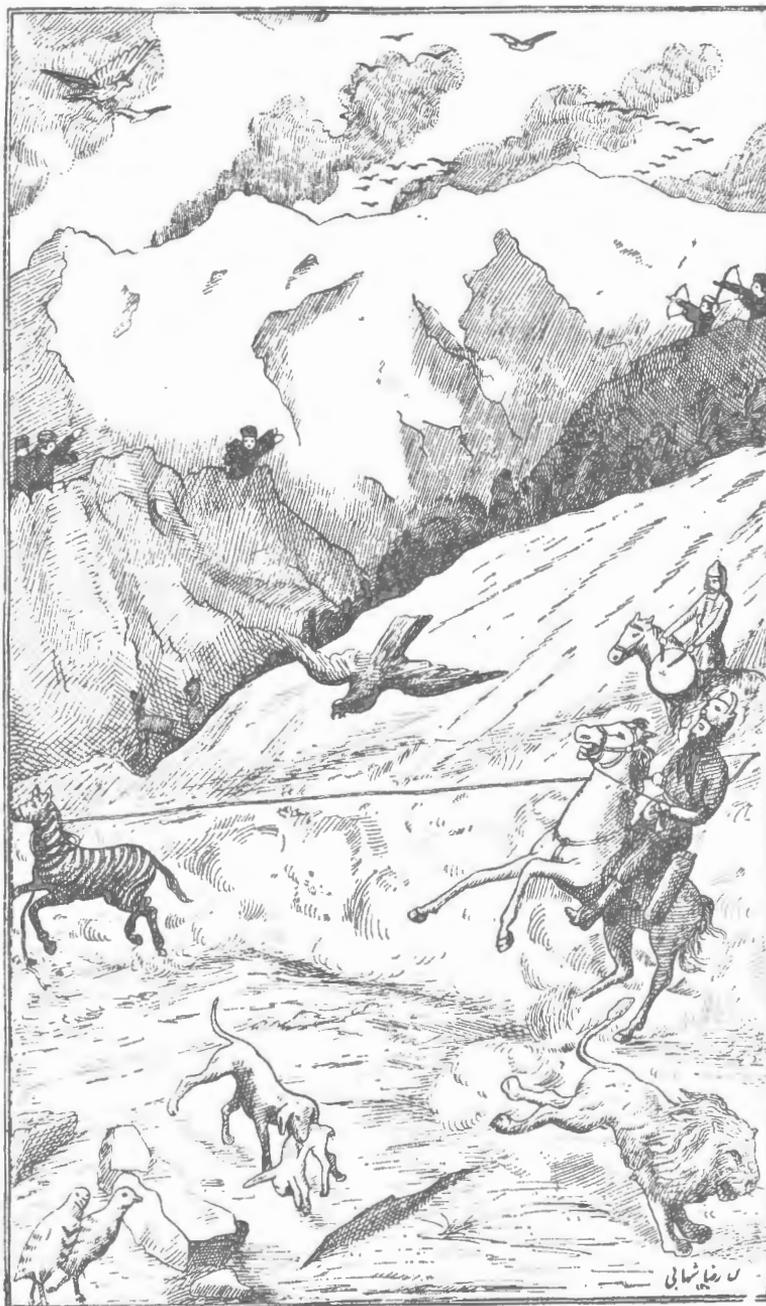
سنگ پستان دندان ندارند و دارای نوکی هستند شبیه بقا طيور که از جنس شاست

وطن پرستی و نیک عهدی

در تواریخ آورده اند که در جنگ میان موم و کارتار تاثر کجیغزار سرداران و می مارکوس نام بدست کارتاثریبا ایسر شد پادشاه کارتاثر بدو گفت که اگر دولت موم سرداران ایسر شده مرا باز گرداند من نیز ترا آزاد کنم آنگاه بدو گفت که تو خود بروم رود بار و میان در این باب گفتگو کن ولی قبل از رفتن سوگند یاد کن که اگر توانستی هموطنانت را بدین امر راضی سازی دوباره بکارتاثر برگردی مارکوس چنان کرد و چون بروم رسید چگونگی را بر دو میان بازگفت و دو میان قرار بر آن دادند که هر چه خود مارکوس در این باب رای دهد مجری دارند مارکوس گفت من سر مردی شش ساله ام و از آرد شدن من نفع بزرگی بروم عامه نمیکرد و لیکن اسرار کارتاثر بگی جوان دلیتر و اگر خلاص یابند می توانند سودهای عظیم بمکت خود و آیسهای بزرگ بوطن ما برسانند پس تبرئه از این معاوضه در گذرید و من بکلم وفای بعهد دسوگندی که یاد کرده ام دوباره بکارتاثر روانه شوم و دو میان بگی رای مارکوس را پسندیدند مارکوس با آنکه میدانست در کارتاثر گرفتار کنجه و عذاب خواهد شد بکارتاثر برگشت و محسوس شد و بالاخره در راه وطن و عهد خویش جان سپرد

شکار کردن رستم و دیگر پهلوانان ایران
در نخبیر گاه توران

برفتند از آن پس نخبیر گاه
 ز رنده شیران زمین شد تهنی
 قتی هر سومی مرغ و نخبیر بود
 نماده باهوسپه گوش چشم
 ز بازان هوا سپهر ابر بهار
 دمان بازو یوزان و آهوی بزره
 بناورد هر جای خرگوش و سگ
 گرفته سوی یکبک شاهین تاب
 فاده عوج طبل طغرل برابر
 ز که دیده بان نعره برداشته
 بر سوی کی نامدار از سه ان
 سپه دار با حمله باشیر و گرگ
 که افتند نخبیر بر دشت و راغ
 همه بزم جوی و همه رزم خوا
 بپرنده مرغان رسید آگهی
 اگر گشته گزخته تیر بود
 جهان چون درفش از کینند غنم
 ز خون تدر و آن زمین لاله زار
 کین ساخته بر که و بر دره
 سوزان بخوی غرق مانده ز تگ
 ز خون کرده چکل عقیقه عتاب
 گریزان زگر و سواران هر بر
 کین آوران گوش بفرشته
 کفندی زگور و زاهو سران
 ز پیکان همیرخت الماس مرگ
 گهی زد با اول ابر مرغ ماع



شکار کردن رستم در نجسیرگاه توران

بفکند بس گور جنگی به تیره
 پُر از خرّمی بد روان همان
 بودند روشن دل و شادان
 سوی بزرگه باز رفتند شاد
 نشستند و رایش بر آراستند
 دل تشنه هاسون ز خون کرد بر
 از آواز مرغ و تکب آهوان
 ز خنده نیاسود لب یک نان
 ز رزم و زنجیر کردند یاد
 زد لها غم و رنج در کاستند
 از شاهبخت نه فردوسی

- ۱- شکارگاه ۲- مجروح ۳- جوانیت دزده که سلاطین بدان شکار کنند ۴- جسد ۵- برق
 ۶- ققاولها ۷- خردشان ۸- نام مرغیت ۹- در جنگ ۱۰- پاره پاره ۱۱- عرق ۱۲- دزد
 ۱۳- مرغیت شکاری ۱۴- چنگال ۱۵- قهرزنگ ۱۶- مرغیت شکاری ۱۷- فریاد ۱۸- نام مرغیت
 شکاری که هنگام شکار کردن او بلل میزنند ۱۹- شیر ۲۰- بازداشت ۲۱- بزرگان ۲۲- گوزن
 ۲۳- سر ۲۴- کرگدن ۲۵- تیر کوچک ۲۶- بالای ابر ۲۷- نام مرغیت ۲۸- میش

هـ

گهر بی هنر ناپسند است و خوا
 که کرگل بود ز زنگش گموی
 بدین داستان زد یکی هوشیار
 که آتشش نجوید کسی آججوی
 از شاهبخت نه فردوسی

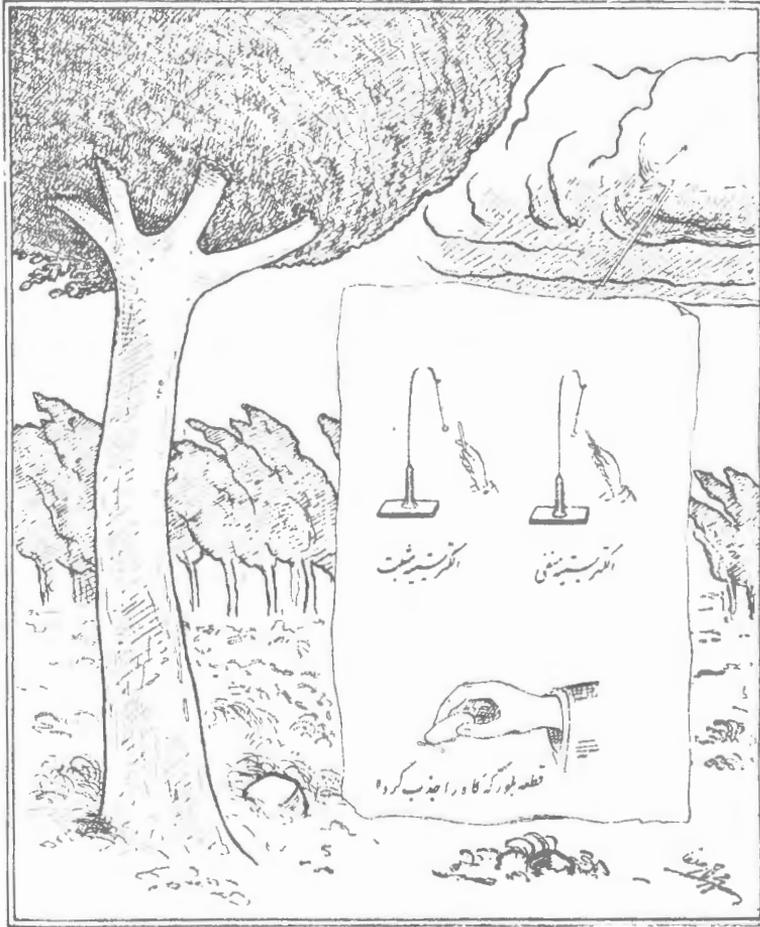
الکتریتیه

برگه قطع از بلور ابا پارچه پشمین بنجی بماند و انگاه از اجسام سبکی مانند پرو
و خرد و کاغذ و اشال آن نزدیک نمایند همانطوریکه کهر با گاه را میسر باید آن
قطعه بلور نیز آن جسم سبک را بنجو و میکشد و جذب میکند

توهه را که سبب پیدایش این جاذبه است الکتریتیه مینامند قدام که این کیفیت را
فقط در کهر باشد و در کهره بود و فعال مزبور آتوهه کهر بانی میخوانند کلمه الکتریتیه
هم از کلمه یونانی که معنی کهر باست گرفته شده است

تمام اجسام در اثر مالش مابین خاصیت کهر بانی پیدا میکنند لکن پاره اجسام از
قبیل بلور و گوگرد و لاک و ابریشم الکتریتیه در نقطه که مالش یافته است
نگاه داشته منتظر اجسام دیگر منتقل نمیآزند و پاره مانند چوب و آب
و فلزات و بدن انسان و غیره الکتریتیه را در تمام سطح خود منتشر و بعضی اجسام
و دیگر نقل میکنند اول اجسام عاتیق الکتریتیه و قسم دوم را اجسام لادی
الکتریتیه نامیده اند

دانشمندان پس از تجارب بسیار فهمیده اند که الکتریتیه بر دو قسم است
یکی منفی و دیگری مثبت و نیز یافته اند که اگر الکتریتیه دو جسم موافق باشد یعنی



طوفان

بر دو مثبت یا هر دو منفی باشند یکدیگر را دفع میکنند و آند جسم از هم دور میشوند
 اگر الکتریسیته دو جسم مخالف یعنی یکی مثبت و دیگری منفی باشد یکدیگر را جذب میکنند
 و آند جسم بهم نزدیک میگرددند

اگر دو جسم را که یکی دارای الکتریسیته مثبت و دیگری الکتریسیته منفی دور از هم نگاه داریم
 هوای خشکی که بین آنها وجود دارد دو عائن الکتریسیته است مانع خواهد بود که آن دو
 الکتریسیته یکدیگر را جذب کنند ولی اگر آند جسم را بهم نزدیک کنیم متعاقباً
 هوا کم میشود و دو الکتریسیته یکدیگر را جذب میکنند و متحد میگرددند و در نتیجه از میان آنها
 شراره میجهد که باغلی میکند و این شراره را شراره الکتریک میگویند معلوم است
 که اجسام هر چه بزرگتر و الکتریسیته آنها بیشتر باشد شراره بزرگتر و باغلی آن قوی تر
 میشود از اینجا سبب پیدایش صاعقه و برق در حد نجوبی روشن میگردد

اگر عموماً دارای الکتریسیته مثبت و زمین دارای الکتریسیته منفیست هنگام طوفان
 گاه قطعه ابری زمین نزدیک شده الکتریسیته مثبت خود را بر زمین میدهد و از زمین
 الکتریسیته منفی میگیرد و این قطعه چون با قطعاتی که بالاتر از آن واقع شده و دارای
 الکتریسیته مثبت میباشد تصادم کرده و الکتریسیته آند که با هم مخالف میباشد
 یکدیگر را جذب میکنند و از این تصادم و جذب شراره بزرگی میجهد و باغلی بلند

میخورد آن شراره را صاعقه و روشنی آن را برق و باگ آن را آزار عدسینا مند
 این کیفیت را فرانکلن دانشمند امریکائی تجربه و امتحان طوری ثابت کرده است
 که در آن حالی که چگونگی تردید بی ثقی نمانده است عالم فربور بالونی را که حال الکتریسیته
 مخالف الکتریسیته ابر بود در هوا را که در بالون او ج گرفت تا بجائی که با برهانزد یک
 شد در این هنگام الکتریسیته بالون با الکتریسیته ابر متحد گشتند و صاعقه و در
 و برق پیدا شد و صاعقه در نزدیکی فرانکلن فرود آمد

صاعقه طبعاً بر نقاط مرتفع فرود می آید از این جهت هنگام طوفان نباید بر
 درخت بلند یا میله ها و ستونهای فلزی پناه برد زیرا ممکن است صاعقه بر آن
 فرود آید و پناه برنده را هلاک کند

حرارت دشوار صاعقه با اندازه ایست که در چهار ازریشه میکند و خانه ها را
 ویران و توده های آبنر آب میکند

اختلاف اثر صاعقه در اشخاص بسی گهفت آور است گاه شخص را میکشد بدون
 اینکه اثر زخم یا خراشی در بدن او بجای گذارد و گاه در بدن صاعقه زدگان
 جراحات بسیار دیده میشود از همه عجیب تر آنکه گاهی جامه های انسانرا معدوم
 میکند و بدن او را همچون آسبی وارد دنیا آورد

حکایت

در احوال یکی از سلاطین ایران نقل کرده اند که وقتی شوق زیارت خانه خدا در
دل او جایگزین شد فرمان داد که اسباب سفر که سازگشند اعیان مملکت و ارکان
دولت بعرض رسانند که شرط ادای حج آئینت طریق است اگر با خیل و چشم
غریب کنی فراهم کردن و سال معیشت آنان در چنین راه دور بسی دشوار باشد
و اگر با اندک ملازمی عزم چنین سفر فرمائی هر آینه از آسیب خطر مصون نباشی و گریز
آنکه پادشاه در مملکت بمنزله جان است در جسد و همگه سایه دولت وی از سر
رعایا دور شود کار ملک رو بخرابی گذارد و هیچ و هیچ در کار مردم پدید آید
سلطان گفت چون این سفر نسیر نمیشود پس حکیم که ثواب حج دریا بم و از برکت
آن بهره مند گردوم و زرار گفتند در این ولایت در ویست که سالها در جوار
حرم بوده و شصت حج با شرائط آن بجای آورده است اکنون گوشه عزلت^(۱)
گزیده و در معاشرت بر خود بسته شاید که ثواب حجی از او توان خرید ما دشا
از صدق عقیده که بر داند خدا داشت نزد درویش رفت و در آشنای سخن گفت^(۲)
مرا از روی حج در دست امراء کشور صلاح ندانند که من از مملکت دور شوم
شنیده ام که تو را حج بسیار است چه شود که ثواب یک حج بمن دهی تا بتوانی^(۳)



پادشاه و درویش سخن گفتن با یکدیگر

و من ثوابی درویش گفتم من ثواب همه را تو میفروشم پادشاه گفت هر چه بچند
میفروشی گفت تمام دنیا و هر چه در دنیا است سلطان گفت ای درویش از ملک
دنیا اندکی بیش در تصرف من نیست پس چگونه حاجی تو انعم خرید درویش گفت شاه
ادای قیمت جهای من پیش تو آسان است شاه گفت چگونه باشد گفت اجر یک
ساعت داد خواهی و مظلوم نوازی من سخن نامن ثواب شصت حج تو بختم

شکل مینی از جنات محسنی حسین اعظم

۱- مرتب کنند ۲- هفتگی پریشانی ۳- همایی ۴- گوشه گیری و تنهایی



بهار

دور بستان شود و عهد بستان گذرد
لاله بر صحن دامن خندان گذرد
بسکه بر یا سمن و سنبل و ریحان گذرد

بلند نزدیک شد می ل که زستان گذرد
ابر بر طرف چمن گریان گریان پدید
مشک پیرا کند اندر همه آفاق نسیم

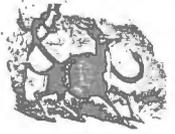
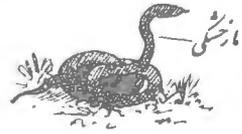
فانے

حیوانات زمی شها

خزندگان

سوم - مار

ماریوانست دراز اندام و نرم بدن
بمارها عموماً گوشه‌ها ندارند و بعضی از آنها دانه‌ها نشان باندازه باز میشود که حیوانی بزرگتر را



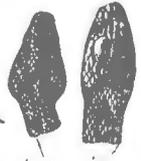
خود را نسب و میسرنند



ماری که بشکار خود می‌کود

مارهای زهر دارند و یا بی زهرند

مارهای زهر دار شکار خود را



نخست باز هر یک شدند و انگاه

میخورند مانند افعی

زهر آبی از غده که در ریشه دندان او واقع است ترشح میشود

مارهای بی زهر عموماً در آب و یا روی درخت بسر میسرنند و حیوانات آبی یا

پرندهگان را شکار و بلع میکنند

مارهای بی زهر غالباً از مارهای زهر دار درازتر میشوند

در آنسب تقاطع جسم مار بی زهر باقیه میشود که طول آن بده گز میرسد

چهارم - تمساح

تمساح از همه خزندگان بزرگتر است این حیوان شبیه بسوسمار است و مانند

آن دو دست و دو پا دارد



تمساح

تمساح از حیوانات بحری شمرده

میشود لکن گاه برای استراحت

از آب بیرون آید و در آفتاب

میخوابد و تخم خود را نیز در خشکی میگذارد

تمساح جانوران بزرگ دریا را شکار و با دندانهای منقر و طی شکل خود تر میگذرد

و میخورد

در آری تمساح اسه تیفائی دهند و ستانی شش گز میرسد

حکمت

هر که باد اناتراز خود بحث کند تا بداند که دانات بداند که نادان است

چون در آید به از تویی بسخن گرچه به دانی اعتراف کن

از باب هشتم حکمتان سدی

حکایت

یکی از ملوک عجم طیبسی حادثی را بخدمتِ مُصطَفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد.
 سالی در دیار عرب بود کسی به تجرتبی می‌آوینامد و معا بختی از وی می‌خواست طیب
 پس سفیر آمد و گله کرد که مر این بنده را برای معا بخت اصحاب بخدمت فرستاد
 و در این مدت کسی التفاتی نکرد تا خدمتی که بر بنده تعیین است بجای آرد رسول خدا
 فرمود که مرا اینطایفه را طریقتیست که تا اشتها غالب نشود نخوردند و زبانتها
 باقی باشد که دست از طعام بدارند طیب گفت موجب تندرستی همین است پس
 زمین خدمت بوسید و برفت

از باب نوم گلستان سعدی

حکایت

گلگردد پیش یکی از میساج که فلان بفساد من گواهی داده است گفت بصلاحت
 خجل کن

بنقص تو گفتن نیاید مجال

تو نیکو روش باش تا بد گجال

کی از دست مُطرب خورد گوشت مال

چو آهنگ بر ببط بود مستقیم

از باب نوم گلستان سعدی

۱- ابروتاد ۲- خراب اول در دو دو نام نرسد ۳- پیران طریقت ۴- بدخواه بد اندیش ۵- ساز و سازت

پوشاک

در پوشیدن لباس دو امر را باید منظور داشت یکی حفظ بدن از سرما و گرما و دیگری رعایت رسوم و آداب اجتماعی لباس هر کس باید متناسب باشغل و مقام و مرتبه و بفرآخور عیادت او باشد رعایت حدود نه تنها در لباس بلکه در هر کار و هر حال بر هر کس لازم است و آنکس که در زندگی پایی از حد خود بیرون گذارد و چاه زحمت و خطر خواهد شد؛ در لباس باید منظور اصلی حاجت باشد نه زینت، سادگی و پاکیزگی در جامه از هر آرایش بهتر و دلپسند تر است تجمل در لباس مکتوب اسراف جاهلان است که نشی بنا بود شدن سرمایه ما در باد و رقیق آبرو و اعتبار خانواده با وزیرتجه فساد و اوضاع اقتصادی مملکت میگیرد و از خریدن پارچه های فاخر که از ممالک خارجه میآوردند و همچنین ایشانی که جزو تجمل و زینت محسوب میشود حتی المقدور باید اجتناب کرد

یکی از وظایف زنان خانه دار اینست که افراد خانواده را از خورد و بزرگ پوشیدن لباس ساده و استعمال پارچه های وطنی تشویق نمایند و از این رهگذر خدمتی شکر بخود و وطن و مملکت خویش انجام دهند استعمال اتمعه و پوشیدن البسه وطنی و علاقه بر اینکه بنگینت حش وطن دوستی و دو تنوایی است مطابق اصول اقتصاد و صرفه جویی هم

دعوت مردم ب استعمال پارچه های وطنی و اتمه وطنی طبعاً مستلزم آنست که کارگران و صنعتگران
 وطن تشویق شوند در رفع نواقص کار خود سپردارند و از این راه ترقیات شایان نصب
 مملکت خواهد شد و این مقصود جز بوجه مدیران خانواده ها انجام پذیر نخواهد بود
 پس که بانوان که خانواده ها را اداره میکنند باید کاملاً باین مقصود متوجه باشند و تا
 می توانند استعمال پارچه های وطنی را بر پارچه های خارجی ترجیح دهند

منزل

انسان قیمت نیمی از زندگانی خود را در خانه میگذراند خوبی و بدی منزل در مزاج
 و اخلاق و با بجه در تمام امور جسمانی و روحانی اشخاص تأثیر کمال دارد و مشتملاً
 خانه مرطوب از یک طرف موجب ضرر و خسارت مالی است زیرا فرش و اثاثت زند
 در جای مرطوب بزودی میپوسد و زنگ میزند و فاسد میگردد و از طرف دیگر
 مورث بیماریهای سخت از قبیل در و منفاصل و تسی وضعف اعصاب میشود که
 نتیجه آن فروماندن از کار و مقبوض شدن بکالی و بخلی است پس تا آخرین حد امکان
 باید در انتخاب منزل دقت کرد و رعایت حفظ الصحة را بر هر چیز مقدم شمرد
 منزل باید روشن و آفتاب گیر و در محل خوش آب و هوا و نشیمنگاه همان در سمت
 شمال یا مغرب باشد تا بیدن نور آفتاب در اطاقهای که محل سکنی میباشد در سلا

او صحت مزاج تأثیر بسیار دارد و بدینجهت گفته اند هر کجا نور آفتاب داخل نشود و بسبب
 وارد نخواهد شد، منزل باید تجدی وسیع باشد که هر یک از افراد خانواده بتوانند تابت
 زندگی کنند، اطاعتی که محل نشین است باید بقدر کافی دارای در و پنجره باشد تا بتوان
 هوای آنرا باسانی تجدید کرد که آیه منزل مانند خوراک و پوشاک باید متناسب با عیالت
 و شأن و مرتبه شخص باشد معروف است که مخارج خوراک از یک ثلث و کرایه خانه
 از یک پنجم عواید نباید تجاوز کند ولی شرط اصلی رعایت احتیاج و آسایش و حفظ
 سلامت است

بسیار اتفاق افتاده است که مردم نادان بلا لحظه ارزانی گریه در خانه بد آب بواجب
 نشسته و فی المثل در عوض پنج ریال صرفه جویی در ماه چندین برابر آن خرج دواد طبیب
 نموده اند مردم خانه دار باید پیوسته اینگونه وقایع را در نظر داشته باشند و تذکرتی
 و سعادت خود را برای صرفه جویی های همیورد از دست ندهند کسیکه میخواهد خانه گریه
 کند باید قبل از وقت خانه را بدقت واری کند و طرز بنا و آب و هوا و مصلحه و همسایگان
 و با جمله تمام جهات و اطراف آنرا در نظر بگیرد و پس از اطمینان کامل برای عقد اجاره
 حاضر شود در نوشتن اجاره نامه نیز احتیاط و دقت کافی لازم است تا با مرگ رانی
 بردوش او نهاده نشود

فلزات

رروسیم یا طلا و نقره

نقره فلزیت سفید رنگ که گاهی در معدن خالص و گاهی آمیخته با مواد دیگر مخصوصاً
با سرب یا شمشیر می شود

نقره خالص بدین طریق بدست می آید که مواد معدنی را با نمک طعام و کاتب کبود
و سیاه مخلوط میکنند نقره با سیاه ترکیب و جسمی حاصل شود که آنرا طعمه گویند
طعمه را در ظرفهای مخصوص حرارت میدهند تا سیاه بخار شود و نقره خالص باقی بماند
طلا فلزیت زرد رنگ که چون اشعه نور در آن منعکس شود قرمز بنظر می آید
طلا در عالم گاه خالص و گاه مخلوط با خاک و شن یا شیشه می شود

برای نجسته کردن طلا خاک و شن را که طلا دارد در ظرفی میسوزند خاک و شن با
آب میسوزد و طلا چون سنگین است ته می نشیند طلای ته نشین شده را چون هنوز
کاملاً پاک نشده است با مقداری سیاه مخلوط میکنند و در کیسه رنجیه میسوزانند
مقداری سیاه که بیش از اندازه لزوم است بواسطه فشار از کیسه بیرون
میرود و باقی آن با طلا ترکیب می شود

این جسم مرکب از طلا و نقره را در ظرف مخصوصی حرارت میدهند و نتیجه حرارت سیاه متصاع

میگرد و وطلایِ خالص باقی میماند

طلا و نقره در قابلیتِ تورق و مستول شدن و بعضی خواص دیگر یکسانند و از
 آنست میتوان رفته بائی نازک ساخت که ایشار از پشت آنها چنانکه از پشت نایان
 طلا و نقره و را برای سکه کردن پول و ساختن اسباب زینت بمصرف میرسانند
 و چون این دو فلز در حال خلوص نرم میباشند و در حین استعمال حمدگی پیدا میکنند
 نسبت تعداری مس با فلز دیگر در آنها داخل میکنند تا سخت و مستحکم گردند
 آنقدر مس با فلز دیگر را که داخل طلا و نقره میکنند بار و قسمت خالص طلا و نقره را

عیار می‌نامند

پاره از فلزات را با طلا و نقره آب میدهند بطوریکه در فیه بسیار نازکی از
 طلا یا نقره سطح آنها را میپوشد و بصورت طلا و نقره نمودار میشوند آنکه آب
 دارد مذتیب یا مطلا و آنکه آب نقره دارد منفضن خوانند

طلای سفید فلزیت سفید رنگ و مایل به تیرگی که از فلزات دیگر سنگین تر است
 و بتصرف هوا فاسد نمیشود و بسیار کیاب و گرانها میباشد

طلای سفید را آب میشود و بدیختت بوته و سیمهائی را که باید حرارت زیاد تحمل
 کنند از آن میازند

حکایت

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که امیر نصر سامانی را چون ملک
خراسان مسلم شد و بدارالملک هرات رسید نسیم شمال و هوای با اعدال ان
شهر امیر را ملایم طبع افتاد دارالملک بخارا که تحکامه اصلی آن خاندان
بود از خاطر محو شد امرای دولت و ارکان سلطنت چون وطن و مسکن و علقه
در بخارا بود از ماندن امیر در هرات ملول شدند و هیچ حیل امیر قصد بخارا
افراد امر استعانت با استاد رودکی بردند تا امیر را در مجلس انس بر غزنیست
تخریص کنند روزی امیر را در مجلس خاص ذکر خرمی بخارا و هوای آن ملک
بشت آسا بر زبان گذشت استاد رودکی بدیده این ابیات نظم کرده بعض

رسانند

بوی جوی مولیان آید، بسی	یا و یا مهر بان آید، همی
ریک آموئی و درشتیهای او	زیر پایم بر نیان آید، بسی
اب حیون با همه پناوری	خنگ ما را تا میان آید، همی
ای بخارا شاد باش و یرزی	شاه ز می تو میمان آید، بسی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید، همی

میر سرو است و بخارا بوستان
 سرو سومی بوستان آید همی
 گویند امیر این قصیده چنان شفیته ساخت که موزه در پای ناکرد و سوار
 شد و غنیمت بخارا نمود

مغض از نامه دشوران چهارمقاله عرض

- ۱- نام شهریت که سابقاً جزیره خراسان بوده است ۲- یاری خواستن ۳- نام نهریت در بخارا ۴-
 مرد و حیوان ۵- حسه بر ساد ۶- آب ۷- کر ۸- بسیار بمان و زندگانی کن ۹- سوی تو ۱۰- نوعی انگور



عید

عید آمد و آفاق پر از برک و نوآورد
 هم آبر لب لاله پر از دُرِ عدن ساخت
 گل مشت زرمی جُست باغ آمد ببلبل
 امجد خدا را که درین عید و منبر و
 مرغان چمن از طرب نغمه سرا کرد
 هم باد دل غنچه پر از مشک نتا کرد
 برجست و صغیری زود آهنگ صلا کرد
 هر دو عده که اقبال با کرد و وفا کرد

از قصه قافانی

حیوانات ذی شفا

ذو حیاتین

ذو حیاتین طبعت از حیوانات ذی شفا آنست که می‌توانند هم در آب زندگانی کنند و هم در خشکی و بدیخت آنها از ذو حیاتین نامیده اند یعنی صاحب دو زندگانی که یکی در آب است و دیگری در خشکی

پوست حیوانات ذو حیاتین نرم و مرطوب و حرارت بدنشان غیر ثابت است و جز حیوانات خون سرد محسوب می‌شوند

تغییر شکل ذو حیاتین



حیوانات ذو حیاتین در آب

تخم می‌گذارند و بچه آنها هنگام بیرون آمدن از تخم حیوانیت کوچک شبیه ماهی

که جز در آب زندگانی نمی‌کند و دم درازی دارد که رفته رفته کمتر کوتاه شده این



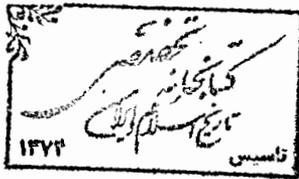
میرود در این وقت حیوان که چندین بار شکلش تغییر یافته کامل می‌شود و می‌تواند از آب بیرون آید و در خشکی سیر کند

حیوانات ذو حیاتین ابتدا علفخوارند و بعد گوشتخوار می‌شوند

معروف آنها قورباغه و دوغ و غوک است قورباغه نذای زرد دارد و غوک نازک اندازد

نیده اشغال

خردمندم در دم چراغم خورد
 زنده روشنائی نباشد گفت
 بدو نیک برگزینانند نهان
 بیابی ز هر دانشی راستی
 زمانه بمر دم شد آراسته
 همه بند گانیم و ایندی حکمت
 بهانه نشاید بیداد بست
 کی بایدت آشکار و نهان
 بجز برهه راست پسر زمین
 دل بدگالان پر آتش کنسید
 بکن شیری آنجا که شیری برزد
 باز آرموری نیرس زو جهان
 همه نیکوئی کن اگر بخردی



انتشارات فردوسی

زن پارسا

زن خوب فرمانبر پار سا
 بر پنج نوبت بزین بردت
 که را خانه آباد و نجوا به دوست
 چوستور باشد زن خوب روی
 کسی برگرفت از جهان کام دل
 بر دازیر پیمیره زشت خوی
 چو طوطی کلاغش بود هم نفس
 بزندان قاضی گرفتار به
 تپی پای زرقن به از کفش تنگ
 در خرمنی بر سه آئی بسند
 زنی را که جهل است و نار اتی
 بر آن بنده حق کیونی خواسته است
 چو در روی بیگانه خنید زن
 گیر از برش در دهن ننگ

کند مرد در ویش را پادشاه
 که یار موافق بود در برت
 خدا بر رحمت نظر سوی اوست
 بیدار او در بهشت است شوی
 که یکدل بود با وی آرام دل
 زن دیو سیامی خوش طبع کوی
 غنیمت شمار و خلاص از قفس
 که در خانه بوون برابر و گره
 بلای سفر به که در خانه جنگ
 که بانگ زن از وی بر آید بلند
 بلا بر سر خود نه زن خواستی
 که با وی دل دوست زن را ست
 و گر مرد گولاف مروی مزن
 که مژون به از زندگانی ننگ

(سعدی)

مشاهیر زمان

گوهرشاد خانم زوجه شایخ میرزا و دختر جهانشاه قراقریونلو از زنان دانشمند و بزرگ
 زمان خود بود در علوم و فنون خاصه ادب و تاریخ شهرتی بسزا داشت و در احیاء
 آثار علمی و ادبی کوشش فرادان کرد مسجد گوهرشاد در مشهد مقدس رضاعلیه السلام که
 از بناهای ممتاز ایران محسوب میشود از یادگارهای آن زن نیک نهاد است
 روح ادب پرور و طرفت دوست یمنین بود که پسری مانند باینشهر وجود آورد که
 از نوانبغ خطاطان دهنرندان ایران بشمار میرود

نور جهان خانم دختر غیاث الدین لهرانی یکی از زنان نادر شریک است وی با
 پدرش از ایران هندوستان مهاجرت کرد و بالاخره با جهانگیر پادشاه دلی ازدواج
 نمود و تدبیر بجا زمام امر ونهی و رتق و فتق کارهای مملکت بحیره بدست او افتاد و در
 حسن تدبیر او تمام امور دولت بخوبی انجام میگرفت بیچارگان از دستگیری و تسدید گانز
 او و خوابی میکرد دختران فقیر را نوازشش و مسائل آسایش آنها را فراهم مینمود
 در شهرهای هندوستان عمارات عالی و مدارس و مساجد بسیار بنا کرد و در جنگها شخصاً
 فرماندهی سپاه را بعهده میگرفت بشکار و سواری میل بسیار داشت و زنان دبار را باین دو کار
 تشویق میکرد بسیار از آداب تمدن زمان در هندستان از آثار این زن ایرانی شراست

نگرودتھی کیسے پیشہ ور

پسررا خرد مندی آموزورای	چخواہی کہ نامت بماند بجای
بیسری واز تو نماند کسی	کہ لر عقل ورایش نباشد بسی
پسر چون پدر ناکش پرورد	بسا روزگار کہ سختی برد
ز توج و تہداید استاد	نوا آموز را مدح و تحسین وزد
وگردست داری چوقارون	بیا موز فرزند را دسترنج
کہ باشد کہ نعمت نماند بدست	کنن کیہ بردست گاہی کہ بست
نگرودتھی کیسے پیشہ ور	بیامان رسد کیسے سیم و زر
کجا دست حاجت بردیش کس	چو بر پیشہ ای باشدش دسترس
بسی بر نیاید کہ فرمان دہد	بر آنکس کہ گردن بفرمان نهد
نہیند جفا بیند از روزگار	بر آن طفل کو جور آموزگار
کہ چشمش نباشد بدست کسان	پسرانکہ دار و راحت سان
کہ بدبخت و گمراہ کند چون خودش	گمہدار ز آموزگار بدش

سدی

فُضْفُ

فُضْفُ حیبت جاد و رنگ آن مانند کبر با زرد روشن است
 فُضْفُ در تارکی میدرخشد و بدیخت ایشانی را که میخواهند در تارکی نمایان باشد
 بفضف میآیند مانند ساعتی شب تا که بر عقربک و روی اعداد صفحه آن
 مقداری فُضْفُ قرار داده اند

فُضْفُ زهر است شدید که برای مسموم ساختن اغلب حیوانات موزی اربیل
 موش و غیره بکار برده میشود

فُضْفُ قابل احتراق است بحدی که اگر با دست بر آن فشار وارد آورند آتش
 بگیرد

در مغز و استخوانهای بدن انسان نیز مقدار کمی فُضْفُ موجود میباشد و بد
 که استخوان فردگان گاه بخودی خود محرق یا متعل بگیرد

کبریت

برای ساختن کبریت چوب بعضی درختان را که با سانی میوز و مانند چوب سپیدار و
 کاج قطعه میکنند و هر قطعه را تراشید و شکل چوب کبریت در میآورند آنکا نوک آن
 چوب را در گوگرد آخته و سپس در مخلولی از گوگرد و فُضْفُ فرو میسازند و میگذارند تا خشک شود

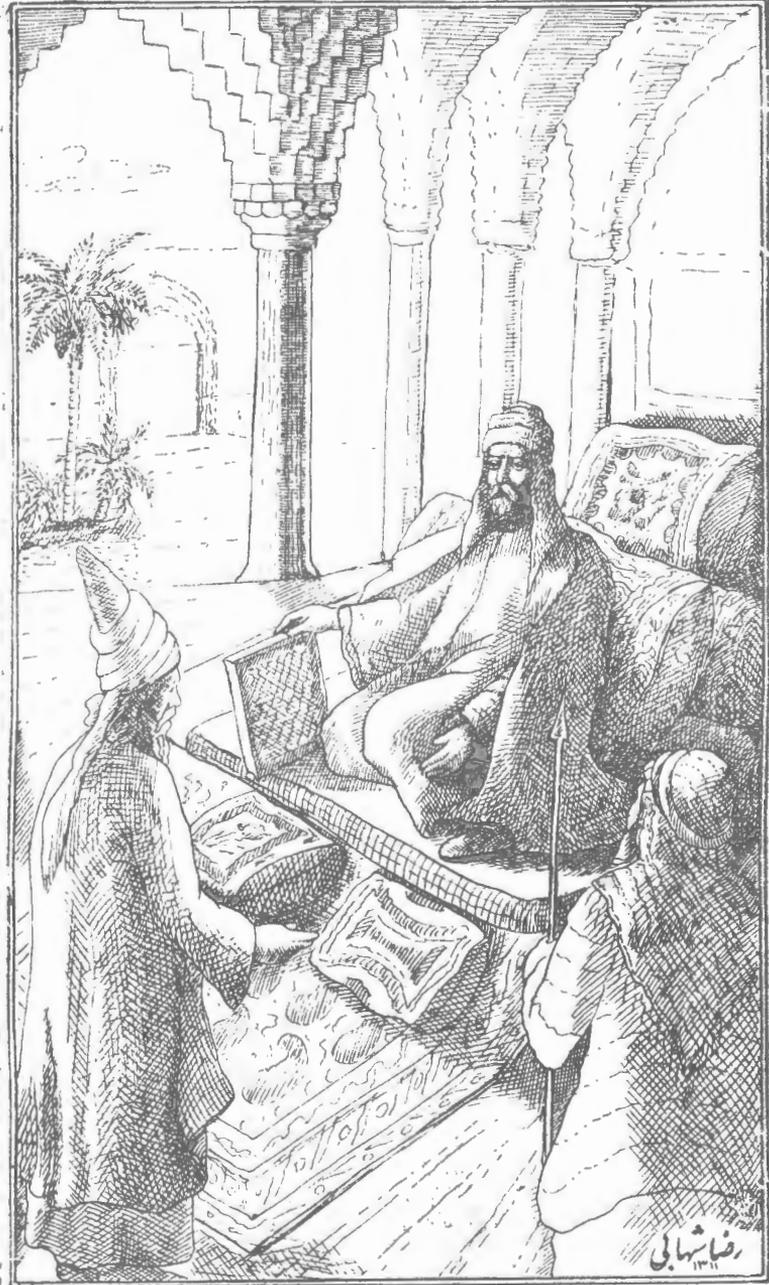
حکایت

آورده اند که هرون الرشید در خواب دید که دندانهای او بگلی ریخته است بامداد
 خواب گزار برانخواست و تعبیر خواب را از او پرسش نمود خواب گزار گفت زندگانی
 خلیفه در از باد خوشیا و دندان تو همه پیش از تو میرند چنانکه کس از تو باز نماند هرون گفت
 ای تمردا بله را صد خوب بزند که نهنخی بدین دردناکی در برابر من گفت اگر همه خوشیان
 من پیش از من میرند آنگاه من که باشم پس فرمود تعبیری دیگر حاضر آوردند خواب
 خود را با وی گفت تعبیر گفت خواب خلیفه دلالت دارد بر اینکه زندگانی خلیفه
 در از تر از زندگانی همه اقربائی وی بود هرون گفت تعبیر چیست اما از عبارت
 تا تجارت فرق بسیار است پس آنمرد را صد و نیا بخشید
 نتیجه این حکایت آن است که نمودن بنده بر سخن این سیکو ترین وجه بیان کند تا مقبول
 اشد و مردمان درجه او بشناسند

شش منی از قابوس بن سکنده

۱- خوشیان ۲- خواب گزار ۳- خیریان خوشیان





هرون الرشید و معتبر

حیواناتِ ذمی شها

ماهیان

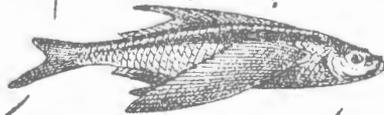
ماهیان نیز از حیواناتِ ذمی قهار محسوب میشوند و در آب رودخانه و دریا زندگی میکنند و هم تخم میگذارند



پوستِ ماهی از فلس پوشیده شده است

ماهی بجای دست پا در اطراف بدن پره بانی دارد که اسباب شناست و بمنزله پاروی زورق رانست و بوسیله آن در آب شنا میکند

از خصائص ماهی اینست که تخم بسیار میگذارد چنانکه گویند ماهی سیم در هر مرتبه

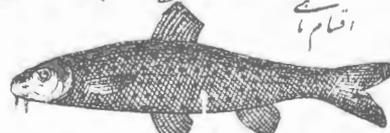


چندین صد هزار تخم میگذارد

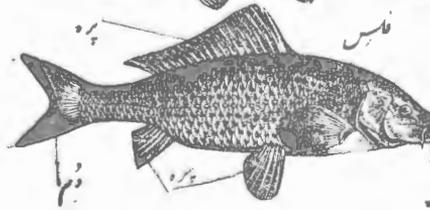
بعضی از ماهیان در آب شیرین زندگانی میکنند مانند ماهی سیم و ماهی قزلغ



در غالب حوضها یا قه میشود بعضی



دیگر در آب شور زندگانی میکنند



مانند شاه ماهی و ماهی آزاد

و غیره



پند و امثال

بگیتی به از راستی پشیم نیست
 به جز بد نباشد ز خون ریختن
 همه گوش سوی خردمند کن
 سخن هر چه گوئی همان بشنوی
 بگشتی مکن را آبی و چاره مجوی
 سخن تا توانی با زرم گوی
 بی آزار بستر دل را آورد
 ز بھر دژم تند و بد خو مباش
 بهر کار بر همه کسی داد کن
 دل هر کسی بنده آرزوست
 بنحو هر کسی در جهان دیگر است
 تو اگر شد آنکس که خرنده گشت
 میازار همه گزروان پدر

از شاهین سارخوردی

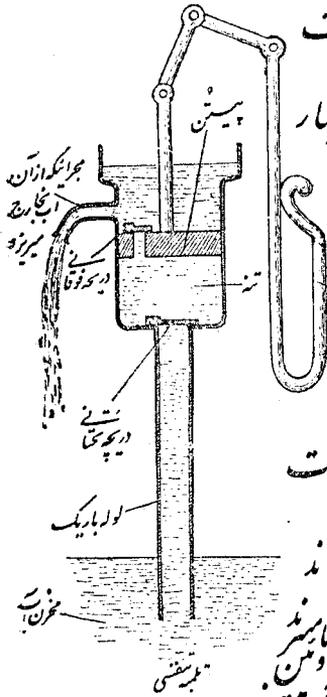
کلمه صحبت بدان خردت

جو پذیر است نفس انسانی	با بدان کم نشین که در مانی
تخم بر عهد ناکان کنی	طلب صحبت خسان کنی
سگ بگاہ و فابہ از ناکس	که نگزده است خس و فابا کس
با خان هر چه کم نشینی به	گم گم رخ ناکسان نه بینی به
راست خواهی ز بد تر باشد	ز آنکه ناکس زود تر باشد
کلمه صحبت بدان خردت	مگر تو نیکی بدان کنند بدت
سگ است ارچه پاسبان باشد	بد است ارچه نیک دان باشد
دیدہ بردوز تانہ بینی شان	پای در کش زه من نشینی شان
که بود دوستیش آفت جان	دوستیت مباد باناوان
سراورا سپر والا کرد	خار بن گرچه رست بالا کرد
یار بدست بابت سرپل	تو طمع زود دار میوه و گل
نه از او سود خوش نه سرمایہ	نه از او میوه خوب و نه سیاه

سنائی

تلمبه

تلمبه التیست که برای بالا بردن آب از پستی به بلندی بکار می رود
 تلمبه چندین قسم و معروفترین اقسام آن تلمبه تنفسیست
 که در بعضی خانه ها بواسطه آن آب را از چاه یا آب انبار
 می کشند و بهر جا که خواسته باشند می برند
 تلمبه تنفسی از سه قسمت تشکیل یافته است
 اول تلمبه که شکل استوانه ساخته شده است و در زیر



آن لوله باریکی قرار دارد که مخزن آب رسیده است
 دوم پستون است که آنرا در تلمبه جای داده اند
 پستون متحرکست و آنرا بوسیله دستنه که در دست استوانه با پا می بینند

سوم دو دریچه است که یکی در بالا روی پستون قرار دارد و دیگری در آنجا است که تلمبه بلوله
 باریک متصل می باشد تعبیه شده است

ترتیب بالا آوردن آب بوسیله تلمبه بدینگونه است که پستون را چندین بار بالا و پایین می برند تا هوا بیکدم
 تلمبه است از دریچه بالا خارج شود و قسمتیکه تلمبه از هوا خالی شد آب مخزن بواسطه فشار هوای خارجی داخل
 لوله و از دریچه زیر داخل تلمبه می گردد و بدینجهت فشار آورده آنرا می کشند و در هر آنکه در تلمبه استنجاب می ریزد

حکایت

آورده اند که سلمان در شهری امیر بود و عادت او در ایام امارت و خلوت
 هیچ تغیر نکرده بود و همیشه کلیم پوشیدی و پیاده رفتی و اسباب خانه خود را ^(۳)
 شوی روزی مردی سبدی خرید و بود و بر نهاده کسی میطلبید که او را بیگار ^(۴)
 بگیرد تا سبدر انخانه او رساند ناگاه سلمان آنجا رسید و آن شخص او را شناخته
 به بیگار گرفت و بر پشت او نهاد سلمان هیچ ابا و استماع نکرد و همچنین میرفت
 تا در راه مردی پیش آمد و گفت ای امیر بار بجای امیری آن مرد دانست که او سلما
 در پای او افتاد و دست او بوسیدن گرفت و گفت ای امیر بچکل کن که تورا
 نشاختم و نذاختم
 سلمان عذروی قبول کرد و بار را انخانه او رسانید و گفت من اکنون به بعد خود
 و فامودم حالا تو عهد کن که کس دیگر به بیگار نمیری و یقین کن که بر داشتن آنچه
 بان محتاج باشی در کمال تو نقصانی بهم نمیرسد

نقل منی از روایتی از ائمه تسبیح واری

۱- فرمانروائی ۲- نموده دار ۳- کارمند نمودن بی مزد ۴- خودداری ۵- عمل کنی در نگاه من گویند



سلمان مردی که او را به بیچارگرفته و را بگذارمی که ویراشناخته

حیوانات غیر ذمی شصا

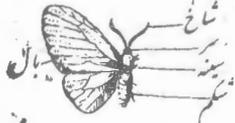
حیوانات مفصلی

حیوانات مفصلی طبقه از حیوانات بی استخوان هستند که بدن و دست و پای آنان از چندین حلقه تشکیل یافته و بهم متصل شده است و پوستی از جنس شاخ بدن آنها را فرا گرفته است

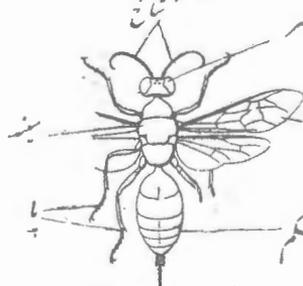
مهمترین دسته حیوانات مفصلی حشرات و عنکبوت و هزارپا و خرچنگ است

اول - حشرات

بدن هر حشره مرکب است از سه قطعه سر و سینه و شکم که بهم متصل است و نجوبی تمیز داده میشود



هر حشره شش پا دارد و شاخ باریک کوچک دارد و بعضی دو یا چهار بال دارند و



میچرخند و عموماً تخم میگذارند

فوزا بعضی از حشرات مانند کرم

اگر ششم پس از آنکه از تخم بیرون



آید چندین بار پوست میاندازد

و شکلش تغییر میابد تا حشره کامل شود و نوزاد بعضی دیگر از قبیل مچ و زنبور عسل

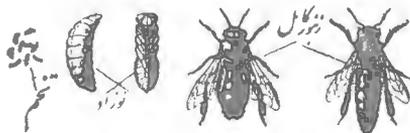
تغییر شکل اندک و مختصر است

حسن ماصره و شامه و لاسه حشرات بسیار قویست

بیشتر حشرات موذی و مضر هستند زیرا میوه و گیاه را فاسد میکنند و با انسان

و حیوان نیز آسب میرسانند و میکروب امراض را انتشار میدهند مانند پیش

حده از حشرات مانند زنبور عسل و کرم ابریشم مفید و نافعند



حشرات را از روی ساختمان بدن و عدد و بالها بچندین دسته

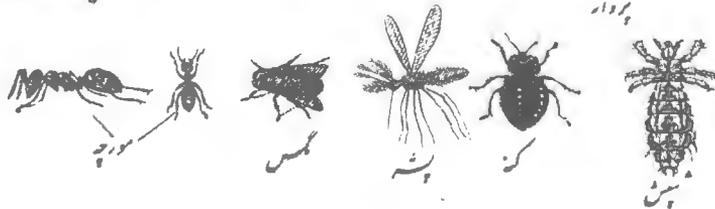


مقسیم کرده اند از انبهار پروانه و زنبور عسل



زنبور طلایی و بلخ و موریا نه و زنبور

مورچه و پروانه و ساس و سن و کنه و مگس و پشه



هوا

هوا گاز است بی بو و طعم و بی رنگ ولی چون مقدار بسیار باشد که در نظر می آید و رنگ کبود

آسمان بواسطه همین خاصیت هوا می باشد

هوا چیست مخلوط از دو گاز اکسیژن و آزت بوجود آمده است

در صد جز هوا هفتاد و نه جز آزت و بیست و یک جز اکسیژن می باشد

علاوه بر این دو عنصر اصلی مقداری بخار آب و گازهای دیگر نیز در

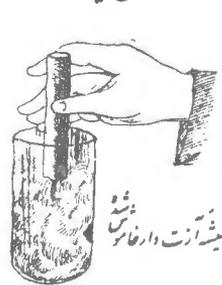
وجود دارد که حجم آنها چندان زیاد نمی باشد



موجودات جاندار ناچار تنفس و برای تنفس محتاج با اکسیژن هستند و اگر نبات یا حیوانی را

در اطاق بی اکسیژن بگذاریم با مذک زمان حیوان خفه و نبات پژمرده میگردد

پس چنین اگر شمع فروخته از زیر سرپوشش خالی از اکسیژن قرار دهیم بزودی خاموش میشود



آزت بر خلاف اکسیژن برای تنفس خطرناکست بطوریکه اگر انسان

یا حیوان آزت تنفس کنند خواهند مرد زیرا که شمع فروخته آذین شده است

داخل کنیم فوری خاموش میگردد

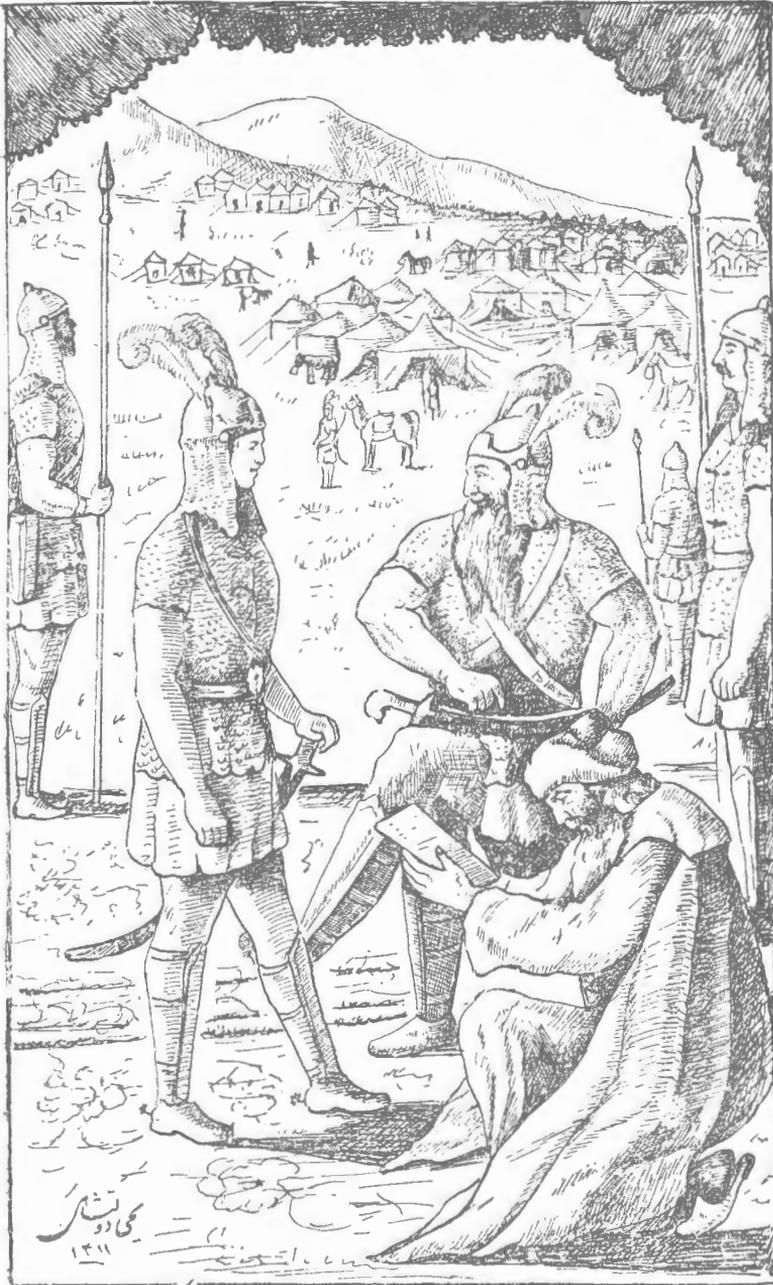
جزرستان که در پنجره بسته است باید مویلب بود که هوای اطاق کثیف نشود و برای اینکار لازم است

گاهی در چسب در باز کرد تا هوای پاک داخل و هوای کثیف خارج شود

فحاشیه رستم کلنجیسرو

دیر جهان دیده را پیش خواند
 بفرمانش بر نامه خسروان
 سر نامه کرد آفرین خدای
 بر آرزو ماه و کیوان و هوز^(۵)
 سپهر زمان زمین آن دست
 وز او آفرین باد بر شهریار
 رسیدم بفرمان میان دو کوه
 همانا که شمشیر زن صد هسنه^(۶)
 ز کوشیر تا دامن کوه شهد^(۷)
 نرسیدم از دولت شهریار
 چهل روز پیوسته شان جنگ بود
 همه شعبه یاران کشور بُدند
 همانا که شمشیر زن سی هسنه^(۸)
 میان دو کوه از بر فراغ و دست^(۹)

سخن هر چه بایست با او براند
 ز غنبر نوشتند بر پر نیان^(۱۰)
 کجا هست باشد همیشه بجای^(۱۱)
 نگارنده فرو دیه سیم و زور^(۱۲)
 روانِ فرود زیر فرمانِ دست^(۱۳)
 زمانه مانا و ازاد یا و کار^(۱۴)
 سپاه کوه کشور شده همگروه^(۱۵)
 ز دشمن فرزون بود در کارزار
 سرا پرده و سیل یدیم و همه^(۱۶)
 بر آوردم از زر ز گمشان دمار
 تو گشتی بر ایشان جهان تنگ بود
 ابا گنج و با تخت و افسر بُدند
 ز دشمن بکندم گم کارزار
 ز خون ز رفته نشاید گذشت



محمد شاهر
۱۳۱۱

رستم و دیو شیرین و سیریز زنده قحطانه رستم نبرد کجیسترو

همه شهریاران بستم به بند
 چه فرطوس^(۱۴) و نشور^(۱۵) و خاقان چین
 قزقا دم اینک بر شهریار
 ز زبانها پر از آفرین تو باد
 چونامه مبر اندر آمد بداد
 «ابا شاه پیل و هیون سه هزار^(۱۶)
 فریبرز کادوس شادان گرفت
 ز پیلان گر قوم بچشم گم کند
 که لرزان بدی زیر اسبش زمین^(۱۷)
 ابا بدیه و گوهر شاه هوا
 سر چرخ گردون زمین تو باد
 بدست فریبرز خسرو نژاد^(۱۸)
 از آن رزگه بر نخواستند بار
 بنزدیک خسرو خرامید گفت^(۱۹)

از شاهنامه فردوسی

۱- عنوان واقعه ۲- حریریند ۳- که ۴- زمین ۵- خورشید ۶- تاج ۷- جان
 ۸- ناند ۹- منصور ایران و توران و چین است ۱۰- نام شهریت در سده بندهستان ۱۱- نام
 گوهرت ۱۲- تخت ۱۳- ۱۳ ی ۱۴- ۱۴- نام و لغز پهلوان شکار فرسیاب ۱۶-
 پیروی ۱۷- منصور زیر بستم اسب خاقان چین ۱۸- پسر کیکاووس کی از سران لشکر ایران ۱۹- منصور خاقان

چین است ۲۰- اسب ۲۱- منصور کوشید ۲۲- زود

یا قوت و لعل و فیروزه

یا قوت

یا قوت سنگت سُرخ رنگ و شفاف و پربها که برای زینت و تجمل بکار میرود
 یا قوت چندین قسم است و بهترین و خوشترنگ ترین آنها در آسیا یافته میشود
 یا قوت بسیار سخت است چنانکه با چیزی جز الماس تراشیده نمیشود
 یا قوت را پس از آنکه از معدن استخراج کرده و ذیستراشند و با شکال هندسی در میآورند
 و در گمین انگشتری و دیگر زیورات قرار میدهند
 بعضی صنعتگران یا قوت را مینازند و بواسطه رواج یا قوت مصنوع قیمت یا قوت
 اصلی کاسته شده است

یا قوت اصلی در هند و قیمت یافته میشود

لعل

لعل از سنگهای پُربهاست و بزرگهای مختلف از قبیل رُمانی و جگری و سُرخ و
 کُفاری و زرد و کبود وجود دارد و بهترین آن رُمانی میباشد

فیروزه

فیروزه سنگیست پُربها برنگ آبی آسمانی

فیروزه در معدن با سنگ ترکیب یافته و شکل قطعات غیر منظم است پس از استخراج
 آنرا استخراج می‌کنند و با کمال هندسی در می‌آورند
 هوادر رنگ فیروزه تصرف میکند قسمی که اگر فیروزه را از نقطه خشک بجای مرطوب
 برند رنگ آن تغییر می‌یابد

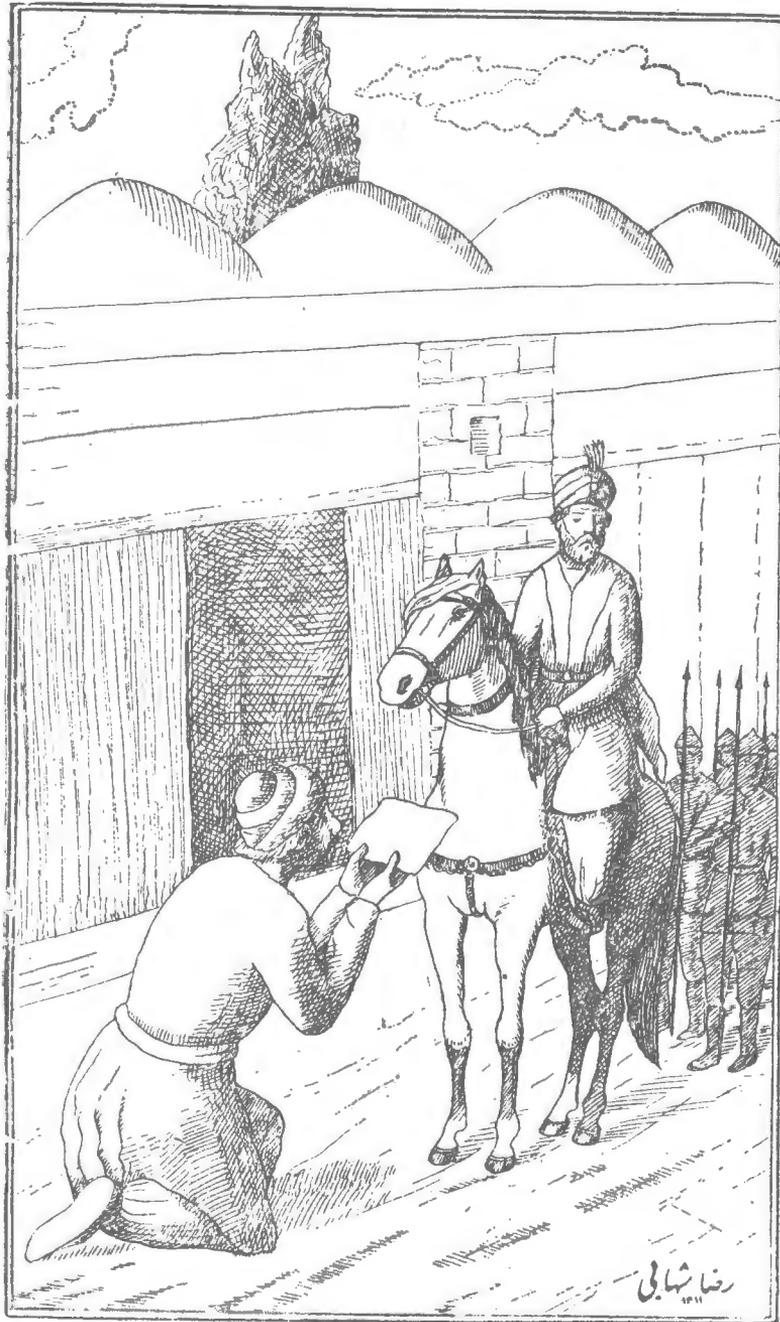
فیروزه ایران بخوشترگی معروف و بهترین فیروزه دنیاست
 معدن فیروزه ایران در خراسان نزدیک شهر نیشابور است
 در مصر ترکیه و اروپا تقسیم فیروزه یافته میشود که سبز رنگ و گاهی یاقوت
 در گهای سفید و سیاه دارد و تقسیم فیروزه خیلی کم قیمت است
 چربی روغن برای قفسیر و زه زیان دارد و رنگ آنرا بسبب تمایل ساقه
 آنرا کم میکنند

رنگ یاقوت و فیروزه و لعل با اندازه بطبوع و دلرباست که شعرا غالباً گلگامی
 سُرخ را یاقوت و لعل و رنگ آسمان را فیروزه تشبیه میکنند
 حکمت

کُلک از خردمندان جمال کیس و دین از پر هینر گاران کمال پذیرد پادشاهان
 خدمت خردمندان تجاح ترند که خردمندان تقرب پادشاهان از حکمت ایشان

حکایت

مردی در راه عریضه سلطان محمود داد که دو هزار دینار در کیسه و دیبای بزرگ بسته
 و نمر نهاده پیش قاضی بود لایحه نهادم و خود بسفری رخم آنچه با خود برده بودم
 دزدان در راه هندوستان از من بستند و آنچه پیش قاضی گذاشته بودم
 از قاضی ستاندم چون بخانه بردم و سر کیسه باز کردم در هاسین باقیم بقاضی
 باز گشتم که من کیسه پر زرشک تو گذاشتم اکنون پرس میبایم چگونه باشد گفت
 تو بوقت سپردن هیچ زر مرانمودی یا شمردی کیسه سر بسته و نمر نهاده بمن سپردی
 و پنهان باز بردی از تو پرسیدم که کیسه کیسه تست گلفشی هست و سلامت
 بردی اکنون چه میگویی. الله الله ای ملک عادل بفریاد رس
 سلطان محمود از جبهه او رنج دل گشت و گفت دل فارغ دار که تدبیر زرشک تو کنم
 بر او آن کیسه شش من آور برفت و آن کیسه نزد محمود برد محمود دگر دگر بر کیسه
 نگاه کرد هیچ نشان شکافی نیافت آمد در گفت کیسه پنهان من بگذار و هر روز
 سه من نان و یکم گوشت و هزاره دینار از وکیل بستان تا من تدبیر زرشک تو
 بی برگ باشی پس روزی سلطان محمود آن کیسه را نمر و زرشک نهاد و اندیشه گماشته
 بود آخر دش قرار گرفت بر آنکه ممکن باشد این کیسه را شکافته و زرشک بیرون کرده با



رضا شیبانی

سلطان محمود و مردی که با او عریضه میدهد

مقرمه داشت نیکو و ظریف نمیشی برخواست و کار و برکشید و بقدریک گزرازان تمیز
 بدید و بجای خود شد و صباح برخواست و سه روزه بشکار رفت فراشی بود خاص
 که خدمت آن حجه کردی بامداد مقرمه را دید دریده ترسید و از بیم گمبیه افتاد در
 فراشخانه فراشی بود پیر او را گریان دید گفت چه بوده است گفت کسی بر من تنزه
 داشته است و در خاتخانه شده است و مقرمه سلطان را دریده اگر چشم سلطان
 بر آن افتد مرا بکشند گفت جز تو هیچکس دیده است گفت نه گفت پس دل مشغول ما
 که من چاره آن کنم و ترا بیا موزم سلطان سه روزه بشکار رفته است و درین شهر
 رفوگریست دکان بهلان محلت دارد در رفوگری سخت استاد است مقرمه
 نزد او برد آنقدر رفو کند که خواهد بدیده او چنان بکند که هیچ استادی نداند که کجا رفو
 کرده است فراش در وقت مقرمه را بدکان رفوگر برد گفت ای استاد
 چه خواهی که اینرا چنین رفو کنی که بچکن نداند کجا دریده است گفت نیم دینار خواهی
 با و داد و گفت زود میسباید گفت خرد ابیا و بسزد دیگر روز بوعده رفت مقرمه
 پیش او نهاد در نمی یافت که کجا دریده است فراش شادمان شد و برای بُرد
 چون سلطان از شکار باز آمد و در آنخانه شد تا بحسد که مقرمه در دست دید
 گفت ای فراش این دریده بود گفت ای خداوند هرگز این ندیده بود گفت ای

احمق ترس که این من دیده بودم مرا در این مقصود است بگویند که رفو کرده است
 که بغایت نیک کرده است گفت ای خداوند احمد رفوگر رفو کرده گفت او را
 در سرمای پیش من آفرایش برفت و رفوگر را پیش سلطان آورد سلطان را که چشم بر او
 افتاد گفت ای استاد این مقررمه را تو رفو کردی گفت آری گفت سخت استادانه
 کرده گفت بدولت خداوند نیک آمده است گفت در این شهر از تو استاد
 کسی هست گفت نمی گفت از تو سخن پرسم راست بگو که پادشاهان هیچ به از راستی
 نیست گفت بگویم گفت در این شصت سال کیسه و بیای سبز رفو کرده گفت کرده ام
 گفت کجا گفت خانه قاضی شهر و دو دینار فرود آن بداد گفت آن کیسه را به منی
 شناسی گفت شناسم دست در زیر نهالی کرده و کیسه را برداشت و بدست رفوگر
 داد گفت این کیسه هست گفت هست گفت آنجا که رفو کرده که ام جایگاه است
 عربان نامی انگشت بر نهاد که اینجا است سلطان تعجب ماند گفت اگر حاجت آید
 در روی قاضی گواهی توانی داد گفت چرا نتوانم در وقت کس فرستاد و قاضی
 بخواند و یکی را گفت برو و صاحب کیسه را بخوان چون قاضی آمد سلام کرد و
 حادث نشست سلطان روی بدو آورد و گفت تو مردی عالم و پیر باشی و من
 فقرا بودم و مالها و خونهای مسلمانان تو سپرده ام و بر تو اعتماد کرده و با



سلطان محمود قاسبی و صاحب زرور غول

باشد که تو خیانت کنی و شرط امانت بجایا و رمی دمال مروی مسلمان با تمام بنات
 بری و اورا محروم بگذاری گفت ای خداوند این چه حدیث است این که گوید
 این من مکرده ام سلطان گفت این تو کرده و این من گویم پس کیسه را بدو نمود و گفت
 این کیسه آنست که تو بشکافتی و زربیردن کردی پس بل ز زمس در آنجا نهادی و کیسه
 گفتی ز نوکر دپس صاحب مال را گفتی کیسه سر بسته و بپهر خویش آوردی و همچنان
 ایاز بردی فعل و سیرت تو در دیانت چنین است قاضی گفت نه این کیسه را هرگز
 دیده ام و نه این کس که میگوید خبر دارم سلطان گفت آند و مرد را در آند خادمی
 برفت صاحب زور و نوکر را پیش سلطان محمود آورد و سلطان محسود گفت ای
 دروغ زن اینک خداوند زرد اینک ز نوکر که این کیسه را اینجا ز نوکرده قاضی حمل
 گشت درویش زرد شد و از بیم لرزه بر او افتاد چنانکه سخن نتوانست گفت سلطان
 گفت برگریدش و بر او مومل باشید و خواهیم درین ساعت زیر این مرد را
 بدو آلا بفرمایم تا گردنش بزنند قاضی را از پیش سلطان بدر کشیدند و در نوبت
 بنشاندند و گفتند زرده قاضی گفت تا دیگم او را بیاورند و نشان بداد و کل بر
 خود هزار و نیاز زینش بوری بیاورد و بصاحب کیسه تسلیم کرد و دیگر روز سلطان
 محسود بمظالم نشست و خیانت قاضی با امرا و بزرگان گفت پس بفرمود قاضی

بیاورند و بیست کُشند بزرگان شفاعت کردند که مروی پسر و عالم است
 سلطان از تقصیر او درگذشت و هرگز او را قضا نفرمود.

نقل معنی از بیست نام از خوابم لنگ
 روشت آناوار محقق

۱- امانت ۲- بسینوا ۳- غم ۴- پارچه چین که نقش نگار باشد ۵- زور ۶- رفت
 ۷- بخوابد ۸- بی اندازه و بسینایت ۹- توشک ۱۰- نشان بد ۱۱- شهادت -
 ۱۲- کردار ۱۳- رفتار ۱۴- بدش کنید ۱۵- گماشته و داداشته ۱۶- کیشخانه

۱۷- بدخواهی ۱۸- تنبیه

حکایت

بهرم ز خنین گفت نو شیر و انما	شیدم که در وقت نزع زوان
نه در بند آسایش خویش باش	که خاطر نگهدار در دوش باش
چو آسایش خویش خواهی دس	نیاساید اندر دیار تو کس
شان نخته و گرگ در گو سفند	نیاید نرود یک دانا پسند

از بوستان سده

حیوانات غیر زوی قفا

حیوانات مفصلی

دوم عکبوت

عکبوت حیوانیست مفصلی که بدن او از دو قطعه ساخته شده یکی سر و سینه است که از هم تمیز داده نمیشود و قطعه دیگر شکم حیوان است

عکبوت بال ندارد و دارای هشت پای می باشد و دو قسم تمام آن یکی عکبوت خانگی و دیگری ریتل است

گردم یا عقرب که چنانوری گزنده خطرناکست بیشتر در نقاط گرم یافت میشود و جز در دست عکبوت محبوب است گردم را دنباله ایست که از شش حلقه متصل بهم تشکیل یافته و حلقه آخری منتهی به نیش میشود که بکینه زهر داری راه دارد

سوم، هزار پا

هزار پا از حیوانات مفصلیست بدن این حیوان از یک عدد حلقه های نرسادی بودیک شکل ترکیب شده است و فقط حلقه سر آن از دیگر قسمتها تمیز داده میشود

در هر حلقه از بدن هزار پانچخت پا قرار دارد و مجموع پاها گاه بصده و پنجاه عدد میرسد
 هزار پا دو نوع است یک نوع در زیر زمین و جاهای تاریک و نمناک زندگی میکند
 و گیاه میخورد نوع دیگر هزار پای زهر دار است که گوشتخوار میباشد

چهارم فرخنگ

فرخنگ حیوانیست که در رودها و دریاها یا قه می شود



بدن این حیوان مرکبست از سر و



سینه و شکم

پوست فرخنگ از جنس شاخ



فرخانی

و دارای مواد آبکیست و بدنه



فرخنگ

قدری سخت میباشد

این پوست هر چند وقت یکبار می افتد و بجای آن پوست تازه می روید
 فرخانی که جانوری کوچکست و در نقاط مرطوب و تاریک یا قه می شود جز

اینده محسوب است



بود مهرمت هرکس از خوشین

بدانش سخن گوی یادم فرن	بدبختان نادان چه خوش گفت زن
که جوشته گندم نخواهی درود	گلو آنچه طاقت نداری شنود
بجز کشته خویش می ندروی	چو دشنام کوئی دعا نشوی
بود عرمت هرکس از خوشین	چه نیکوتره است این مثل بر عین
که مرقیت خویش را بشنخی	نباید که بسیار بازی کنی
جهان از تو گیرند راه گریز	وگر تند باشی بکیبار و تیز
نه زحر و تطاول بیچارگی	نه کوتاه دستی و بیچارگی

سدی

برشتی مبرنام از دوستان

دو خیر است از بر رفیقان حرام	رفیقی که غایب شد ای نیکنام
دگر آنکه نامش برشتی برند	کلی آنکه مالش باطل خورد
توخیر خود از وی توقع مدار	هر آنکو برد نام مردم ببار
که پیش تو گفت از پس دیگران	که اندر نفسای تو گوید همان

پانچ نامه رستم از کهنسرو

تخت آفرین کرد بر کردگار
 خداوند خورشید و گردان سپر
 کز او دید سپهر و زری کارزار
 خداوند خورشید و گردان سپر
 کز اویت پر خاش و پیوند مهر
 سپهری بر اینگونه برپای کرد
 شب و روز را کیتی آرای کرد
 یکی را چنین تیره تخت آفرید
 یکی را اسزاد ارتخت آفرید
 کز اویت مرد می و هم ترس پاک
 غم و شادمانی زیر دانه پاک
 تو پاکیزه تن باش و روشروان
 دوزان پس چنین گفت کامی پهلوان
 ایران و سیلان و تخت و کلاه
 رسید آنچه گشتی بدین بارگاه
 ز اسبان تازی از طوق تاج
 ز دیباچی چینی و از تخت علاج
 ز پوشیدنی همس پر اکنذنی
 هیومان بسیار و افکنذنی
 شب روز بودن با و روزگاه
 دوزان رنج بردن تبوران سپاه
 گشاده نکر دم به بیگانه لب
 زکارت خبر بد مرار و روز شب
 سز و گر بماند همیشه جوان
 کیراکه رستم بود پهلوان
 رسید و ز غم آبروان پر چنین
 به بند تو بر سیل خاقان چین
 همان به که در بند باشد اسیر
 نیامد مرا کشتنش دلیزیر



کینخسرو فریسیس زو نویسنده پانچ نامه رستم

تو ای پهلوانِ یلِ ارجمند
 نویسنده پر و خسته شد ز آفرین
 بفرمود تا خلعت آراستند
 صد اشتر همه بار دیبایِ همین
 زیاتوت ز نشان و دوا گشتی
 ز پوشیدنی شاه دشتی بزر
 سر از ابرسه هدیه با ساختند
 فریزر ز زرگزویغِ نفش
 فرستاد و فرمود تا با زکشت

همی دست کُشای و دشمن بسبند
 نهاد از پیر نامه خسرو گنمین^(۱۱)
 سیام و کمر با به پیر استند^(۱۲)
 صد اشتر زاکفندی پمخنین
 ز خوشاب ز زرافس برتری
 همان یازده و طوق و زرین کمر
 کیلی گنج از اینسان برداختند^(۱۳)
 کیلی تاج زرین و زرینه گنیش
 از ایران بسوی سپهبد گشت^(۱۴)

از شاهنامه فردوسی

۱- خیر ۲- دندان نیل ۳- عسبلی ۴- اسبان ۵- فرش ۶- زرگاه ۷- باند و قید ۸- فانی شد
 ۹- بالای نامه ۱۰- مهر ۱۱- دهنده اسب ۱۲- کمر بست ۱۳- زرین کردند ۱۴- آبدار ۱۵- بگذاشت
 ۱۶- لباس زرین شامه ۱۷- دست بند ۱۸- پیریکلاس و آورنده نامه رستم -

۱۹- مقصود رستم است ۲۰- برفت

فلزات

روی و سرب و آلومینوم نیکل

روی فلزیت سفید و آبی رنگ که با سانی ورقه ورقه شود و در ۲۳۵ درجه حرارت
سیکند از د

روی را برای ساختن ظروف و ادوات زندگانی ابرقیل سطل و آب پاش
و آبسجوزی و غیره بکار میبرند سقف خانه بارانگیر گاهی باروی میپوشانند
سرب فلزیت خاکستری رنگ که نرم و شکن است و نرمی آن بحدیست که
میتوان آنرا با ناخن خراشید

چون سرب را بخراشند محل خراش مانند نقره سفید و درخنده نماید ولی بصر
هو ابانند که زمان کیدر و تیره میگردد
سرب با سانی میتوان ورقه ورقه کرد

سرب اما ندر روی در پوشاندن سقف خانه استعمال میکنند و لوله های آبر
تیراز سرب میسازند

سرب از ترکیب با هوا و بعضی مواد و عناصر دیگر سمیت پیدا میکند و بنا بر این
کارگرانی که با سرب کار میکنند باید خود را از مسموم شدن حفظ نمایند

الکومینوم رنگ آبی بسیار روشن دارد و باسانی ورقه ورقه میشود
 الکومینوم از تمام فلزات بکتر است و تصرف هوا و رطوبت فاسد نمیشود و بد
 از آن قاشق و چکال و ظروف و بعضی چیزهای دیگر میسازند

نیک فلزیت سفید تیره رنگ

این فلز در حال ترکیب با مواد دیگر سمیت پیدا میکند و بدیخته بشیر ظرف

طعام را از آن میسازند

چو کھسای خود را نیز از نیکل سکه میزنند



نصیحت

دوکس فرزند حسرت برونذ یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه داشت و نکرد
 همگن بسیند نخل فاضل را کز در عیب گفتنش کوشد
 در گری دو صد گننه دارد کرش عیبها فرو پوشد

از باب هشتم گلستان سده

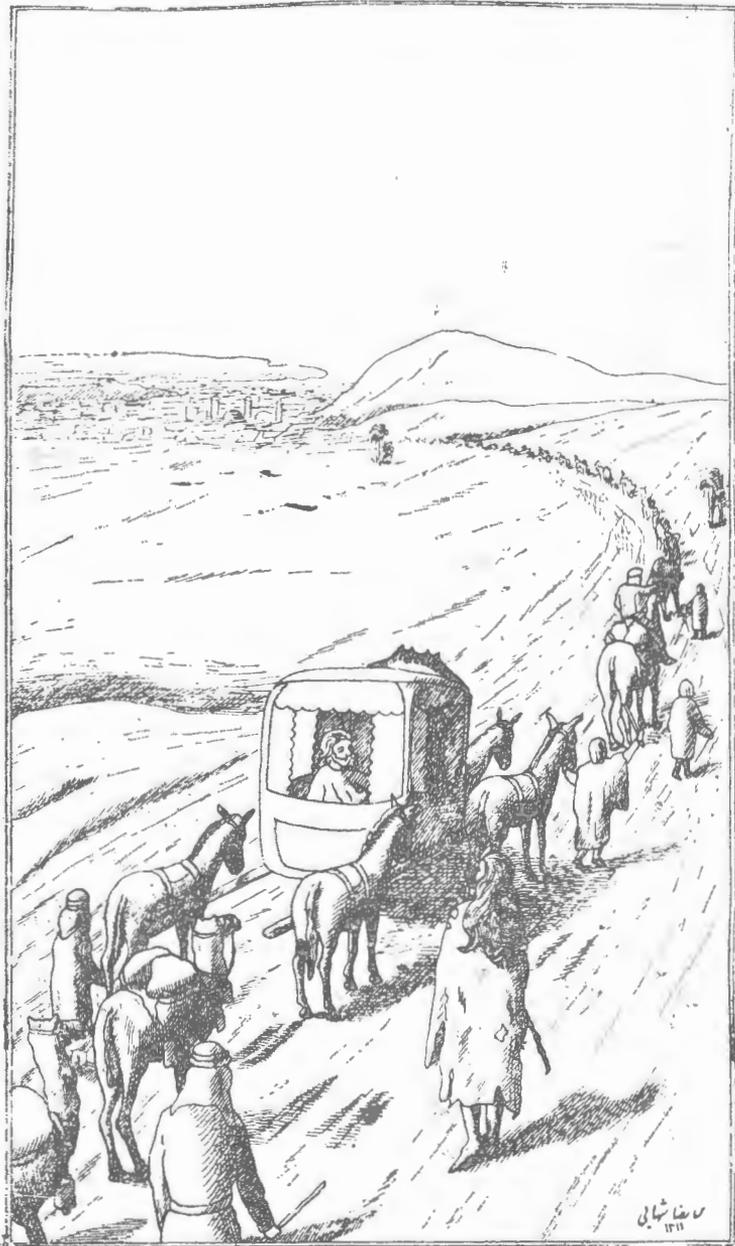
حکایت

وقتی تریس شہر بخارا قصد زیارت خانہ خدا کرد مروی بود بسیار دو تہمتش از
صد شتر در زیر بار داشت اندر عازمی نشسته خرامان و نماز ان ہمیرفت و بسیار
مردم از درویش و توانگر با او ہمسراہ بودند چون نزدیک مکہ رسید درویشی
نیز نشاند و گرسندہ و پایہا بر ہنہ و پر از ابلہ ہی آمد درویش بدو گفت تو در آن
نعمت میروی و من در این شدت آیا روز قیامت جزای من و تو کی خواہد
بود رئیس ویرا گفت حاشا کہ جزای من چون جزای تو باشد اگر من میدانستم در
قیامت مرا و تو را پایگاہ کی خواہد بود نہر گز صحرائی پیو دم و بیج نیامدم درویش
گفت چرا گفت من فرمان خدا ایتعالی میسکنم و تو خلاف فرمان خدا چه خدای
تعالی حج تو انگر از انسر مود نہ درویشا ترا و تو فرمان خدای را بجا نیاد و
پس چگونہ با کسانیکہ اورا اطاعت کردہ اند برابر توانی بود

نقل منی از قابوس نامہ کاوس بن اسکندر

۱۔ تخت روان ۲۔ باناز

دل بدست آور کہ حج اکبر است
عبادت بتقلید مگر اہی است

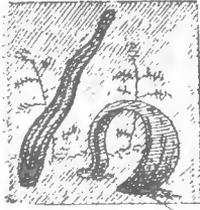


امیر خجارد تخت روان درویش نده پوش با مهنه

حیوانات غیر ذمی ثنای

کرهما

یک طبقه از حیوانات بی استخوان را که همگی شکل می‌دهند که بدنی نرم و عاری از



دست و پا و دیگر اعضا دارند

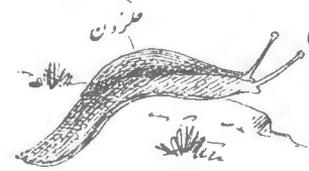
پاره از کرهما در آب زندگی میکنند

زوالو پاره در زمین مانند کرم زمین و کرم ریگ

نواع کرم یا نرم تنان



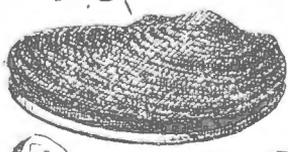
نرم تنان که آنها ابعربی نوعی نامند طبقه از حیوانات



غیر ذمی هستند که با شکل گوناگون در آب شیرین

یا در آب شور و یا در خشکی یافت میشوند

بدن این حیوانات نرم است و اغلب در حلافی



در جنس شاخ که آنرا صدف می‌نامند مستور

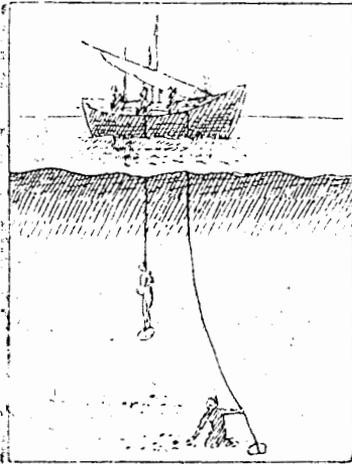
محفوظ می‌باشد



همه کرم این حیوانات حلزون است

بعضی از حلزونها در آب و بعضی دیگر در خشکی مخصوصا در

باغما زندگی میسمایند



فرقید صید صدف مروارید

صدف مروارید نیز از حیوانات نرم است

و مروارید در درون آن جای دارد

این حیوان نزدیک سواحل دریا زندگی

میکنند و اشخاص مخصوصی که خواص نامیدند

می شوند در آب فرو میروند و آنرا از ته دریا

صید میکنند و بیرون میآورند

صدف مروارید بیشتر در اقیانوس هند و خلیج فارس است



حکمت از امام مرشد محمد عزالی پرسیدند که بدین منزلت

در علوم چگونه رسیدی گفت از آنچه ندانستم از پرسیدن آن نگاندم

که نبض را طبیعت شناس بنام

ایست عاقبت آنکه بود موافق عقل

دلیل راه تو باشد بهتر دانای

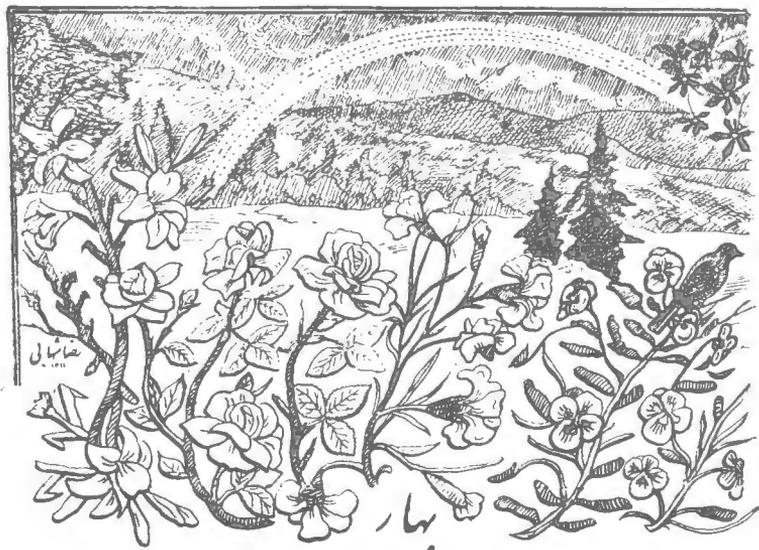
بیرس هر چه ندانی که دل پرسیدن

از باب هشتم گلستان سعدی

راستی رستی نیکو مثلی است

ای گوگرد ز با نرا بد روش	برده و بهمان ز کلام تو فروش
این نه شایسته بر دیده و راست	که ز بانگ دگر و دل دگر است
از در صدق و صفادوری چند	دل قیری ز رخ کافوری چند
رومی در قاعده احسان کن	ظاهر و باطن خود یکسان کن
یکدل و یکجهت و یکرو باش	از درو میان جهان یکسو باش
ز کجی خیز و هر جا خلی است	راستی رستی نیکو مثلی است
داست جور است مگر راست گزین	راست که راست شو راست نشین
تیر اگر راست رود بر پد است	در رود کج ز پد بر طرف است
راست رو راست که سرو با	در حساب از همه برتر باشی
صیح کاذب زند از کذب نفس	نور او یکد نفس باشد و بس
صیح صادق چو بود صدق پسند	علم نورش از آنست بلند
دل اگر صدق پسندیت ده	بر بسند حق بلندیت دهد

سبزه بهر جان



در آست عروس گل گشتانرا
 آماده شوای بهار بستان را
 وقت که در سرود وجد آرد
 شور رخ گل سپهر از دستان را
 از برگ شقایق ابر سپهر درین
 او سنجیده قطره های باران را
 در باغ زخوشه های مردارید
 او یزده فکنده گوش اخصان را
 آن ابر بهار من که از گوهره
 لبریز نموده حیث و دامان را
 و آن قوس سنج نگر که تو بر تو
 او سنجیده پرده های الوان را
 و آن سنبلیله نگر که بی شانه
 بر بافته کیسوی پریشان را

از تصانیف ما آست

گوگرد

گوگرد حیست جامد و زرد رنگ که اگر آرزو همین بود زنده باشد به سبز رنگ میوزد
گوگرد غالباً در دمانه و دمانه کوههای آتش فشان باقیه میشود و با خاک و سنگ دیگر
مواد مخلوط است

چون خواهند گوگرد در پاک و خالص سازند خاک گوگردی را در دیگی از چدن
ریخته حرارت میدهند تا گوگرد آب و از دیگر مواد جدا شود
گوگرد را غالباً در ساختن باروت و کبریت و جوهر گوگرد بکار میبرند
از گل گوگرد که بخاری نرم و زرد رنگست مرهمی ساخته میشود که برای امراض جلده
نافست

آب چشمه هائی که در اطراف کوههای آتش فشان جاریست اغلب دارای
مقداری گوگرد است و آبشار شست و شوی با اینگونه آبها برای امراض جلده
نافع میباشد

گوگرد را اگر در هوای آزاد بسوزانند بخاری از آن بر میخیزد که انسان طاقت
آنرا ندارد و گشاده است

بخار گوگرد خواص چند دارد یکی آنکه رنگ اشیاء را از ازل میسازد و چنانکه اگر پارچه

زنگین یا نگلی را در بخار گوگرد نگاه دارند رنگ آن بکلی میسرود و از این پوست که برای پاک کردن لکه لباس سفید ساخته شیم و ابریشم بخار گوگرد بکار میبرند دیگر آنکه میکروب امراض را میکشد و بنا بر این خاصیت است که لباس طاق شخصیرا که قبلی برض ساری بوده است دو دو گوگرد میدهند خاصیت دیگر گوگرد آنست که بعضی از حشرات موزیرا که بدرختها صدمه میبرسانند خفه و نابود میسازد

حکایت

در ویسی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد حاج بن یوسف را خبر کردند او را بخواند و گفت دعای خیری در حق من کن درویش دست برداشته و گفت خدایا جانش بتان حاج گفت از بهر خدا این چه دعاست گفت دعای خیر است ترا و جمل مسلمانان را

ای زبردست زیر دست آزا
بچه کار آیدت جهان داری
گرم تا کی بماند این بازار
مردنت به که مردوم آزاری

از باب اول گفتان صدی

در کسب و دعای او در نزد خدا برتر است . . . نام کی از راه مصری است

حکایت

حکایت کنند که سلطانِ عمر از دو دمانِ تیمور بسگامیکه بجنگِ شابرخ بهادرسر
 تیمور میرفت در اسلامیه طوس بزیاارتِ شیخِ عارفِ فحی الدین رفت و گفت
 ای شیخ از شما التماس دارم نظری در کار من کنید تا خدای جل و علا مرا بر شاہرخ
 ظفر و پدیشخ در جواب فرمود ای شاہزاده من اینکار هرگز نکندم زیرا شاہرخ مردی
 عادل و خدا ترس است و توبی باک و تهنوت هستی و نیز او ترا بجای پدر است
 شکست او طلبی بدن و ظفر و فتح ترا خواستن از طریقت و شریعت دور است
 و من خود هرگز این نکندم شاہزاده غمناک از شیخ رنجیده شد و خشم در او مگرست و گفت
 ای شیخ مرا چون می بینی گفت ترا مخلوقی می بینم بقوت از همه کمتر و بجل از همه بیشتر
 و برگ با همه برابر و بقیامت از همه کمتر شاہزاده میخواست تا شیخ را ایداز رساند
 اندیشه کرد و کاری که از ایدای او بزرگتر است در پیش دارم اگر خدای مراعش داد
 یقین دانم که همت درویشان اثر ندارد چرا که کار بعکس افتاده و اگر شکسته شدم
 پس از راستی که گشته چرا رنجیده شوم برخاست و از پیش شیخ بیرون شد
 اصحاب و مریدان شیخ گفتند ای شیخ اگر این مرد را خدای تعالی دهد ما در خراسان
 نتوانیم بخون شیخ فرمود رضای خدا از خراسان افزون باشد بلکه از همه عالم

اگر در خراسان توانیم بودن در عراق باشیم اما از کجایه ریا و سخره خدا نتوانیم گزشت
 قنص از کجایه دوشاه سمرقندی

۱- بی پروا ۲- کوچکتر ۳- آزار ۴- بدینا ۵- نصب پنجم

حکایت

نظامی عسکری در ضمنی گوید در شریخ از عمر خیام شنیدم که میگفت گویند در موضعی
 خواهد بود که هر بهار باد شمال بر آن گل افشانی کند من این سخن احوال پنداشتم
 ولی با خود اندیشیدم که خیام هرگز گزاف نگوید پس از چندین سال به نیشابور
 رستم چهار سال بود که آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و چون او را بر من
 حق استادی بود آدینه بزیارت قبر او رستم دیکم را با خود بردم که خاک او
 بمن نماید مرا بگورستان برد قبر خیام را در پای دیوار باغی دیدم و از در ^{خان}
 میوه چندان برگ و سگوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان
 بود آن حکایت که در بلخ از آدیننده بودم مرایا آمد بسیار گریستم که
 در عالم هیچ جای او را نظیری نمیدیدم

یعنی منی از چهار متعارف نظامی عسکری

و نام شریخ که سابقاً جز خراسان بوده است ۲- مجله

حیوانات غیر زوی ثفا حیوانات گیاه شکل

حیوانات گیاه شکل جانوران آبی هستند که مانند گیاه در جای خود ثابتند و حرکت میکنند

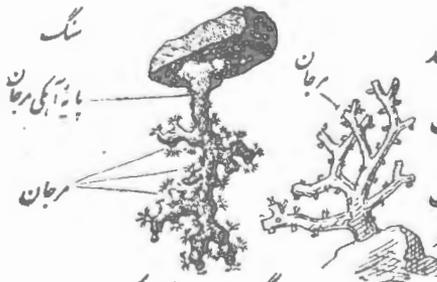
مشهورترین آنها ستاره دریایی و مرجان و انبج است
ستاره دریا

ستاره دریایی را پوستی بسیار ضخیم است که از مواد آهکی ساخته شده و در سطح آن برجستگیانی شبیه به خار دیده میشود



ستاره دریایی

مرجان



سنگ
پایه آهکی مرجان
مرجان

مرجان در قعر دریا زندگی میکند
و بدن بعضی از آنها شبیه بگل است
این حیوان آهکی را که در آب دریا مخلوط

جذب میکند و از آن پایه آهکی میسازد و بر آن ستار گرفته زندگی میکند
و بعضی نقاط از قعر دریا مرجان بسیار دیده میشود که متصل بکدیگر قرار گرفته اند

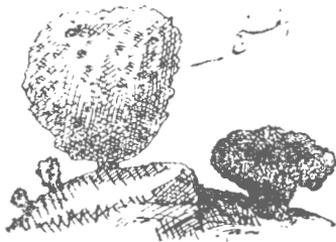
و شجیه بشاخه های درخت میباشند

در بعضی از دریاها مرجان بسیار وجود دارد که پایه های آبکی آنها هم
میچسبد و توده ها و تخته سنگهای عظیم شکل جزیره تشکیل میدهد و آنرا جزیره مرجان
گویند

از پایه آبکی یک نوع مرجان ماده قرمز منحنی بدست میآید که همان مرجان
معمولیت و در زینت بکار برده میشود
انفنج

تفنج مانند مرجان در قفس دریا جای دارد و عدد بسیاری از آن در
یک مکان فراجم آمده زرد کافی میکنند
غواصان انفنج را از دریا بیرون میآورند و با آب میشویند تا قسمت سخت
آن که بیجانست باقی ماند

این قسمت سخت همان انفنج معمولیت که مردم آنرا ابر میگویند و در دست و شوی
بکار میبرند



انفنج شکل کبیده است که در بالای آن سوراخی قرار
دارد و این سوراخ دهن حیوان است که از آب دریا داخل میشود

کاخ

در ازمنه بسیار قدیم کاخ نبود و مردم مجبور بودند بر سنگ و چوب و پوست آنچه را
که میخواستند بنویسند

مصریان چندین هزار سال پیش روی پوست و الیاف گیاهی موسوم با پاپروس
که در جلگه رود نیل میروید کتابت میکردند
چینیها اولین قلمی هستند که در قرن سیزدهم میلادی کاخ ساختن را اختراع کردند
و مل دیگر از آنها یاد گرفتند

امروزه در پاره از ممالک تمدن اروپا و امریکا صنعت کاخ سازی رواج دارد
و برای اینکار ماشینها و کارخانهای بسیار عظیم ایجاد کرده اند

برای ساختن کاخ ابتدا پسنبه یا کتان را خرد کرده خوب میشویند و با آب خمیر میسازند
بعد آن خمیر را بر تیشی خاص بر صفحات فلزی سوراخ دار پهن میکنند تا آب آن خارج
شود آنگاه با ماشینهای مخصوص آن خمیر را بصورت ورقه های نازک و سفید در میآوردند
پس آن اوراق را با ماشین دیگری قطعات کوچک و بزرگ تقسیم میکنند
در اسپانیا کاخها را از زغال نامه را با علفی که از زمین آن مملکت میروید درست میکنند و
بسیار ارز آن تمام میشود

در ایران نینس کاغذسازی معمول بود و در اصفهان کاغذ بسیار خوبی می‌ساختند
 که بادوام و خوش قلم بود و آنرا کاغذ چارنقل می‌نامیدند
 علاوه بر این برای کتابت دو نوع کاغذ در ایران مصرف میشد یکی کاغذ خان باغ^(۱)
 که آنرا از پکن با تخت چین می‌آوردند و دیگر کاغذ ترمه که از هندوستان وارد
 می‌کردند و بسیار گرانها بود

۱- اسم نوری پکن

فَاعَت

کیمیائی که در کاسیرو در صنعت نیست
 کیمیائی که در ارفاعت نیست
 از قطعات انوری

کیمیائی که تم تو را تقسیم
 ر و فاعت گزین که در عالم

۱- صنعتی که بواسطه آن مس اطلاق کنند ۲- دارویتی که چون بس زنده تلا شود

چند

هر که تامل نکند در جواب
 یا سخن آرای چو مردم بهوش

بیشتر آید سخنش ناصواب
 یا بنشین همچو بهائم نجوش

از باب هشتم گلستان صدی

شستشوی لباس و کله گیری

شستشوی لباس کدشته از جنبه پاکیزگی و لطافت از نظر حفظ الصحة و صرفه جویی هم لازم است
انواع لباسها و پارچه های نخی پشمی و ابریشمی هر کدام را بطریق مخصوص باید شست
و همچنین زایل کردن انواع کدله ها از قبیل کله چربی و جوهر رنگین و چای و قهوه و امثال
آن هر کدام تدبیری مخصوص دارد که خانه داران باید از آن کاملاً آگاهی داشته
باشند پارچه های حرکین را باید در کسه یا صندوق یا محل مخصوص دیگر قرار داد تا
بگردد و خاک و کثافات دیگر آلوده نگردد و نیز باید هر چه زود تر شستن آنها اقدام کرد
تا آلودگی و کثافت آنها بهتر و آسانتر زایل شود چه بعض کدله ها و کثافات اگر دیر
بماند بزودی زایل نمیشود و مایه رحمت میگردد

پارچه های ساده را پس از تر کردن در آب سرد یا نمکرم با صابون میویند و گاهی
برای اینکه خوشترنگ شود پس از شسته آنرا زایل نمینند و بهترین طریق زایل
است که نیل را در پارچه ای بته در آب طشت حرکت دهند تا آب با اندازه
لازم رنگین گردد آنگاه پارچه را یک بیک طوری در آب فرو برند که چنانچه
بیک اندازه رنگ بگیرد

پارچه های پشمی را با آب نمکرم که صابون در آن حل شده باشد میویند این نوع

پارچه را بنا بر این که مانند پارچه های نخی مالتس فشار داد
 پارچه های بریشمی ساده یا رنگین پنجاهمین نخ منقش را با آبی که بوس کندم در آن
 جوشانیده باشند میسوزند و آنگاه در آب نمک رقیق فرو میسوزند
 لکه گیری، جامه را پیش از آنکه بشویند باید لکه گیری کنند و در این کار ملاحظه شود
 لازم است یکی نوع لکه و دیگری جنس پارچه زیرا بر طرف کردن انواع لکه ها از اقسام
 پارچه ها هر کدام قاعده و ترتیبی مخصوص دارد که از باب مثال چند مورد را یاد
 میکنیم لکه قند و مواد چسناک دیگر با آب سرد پاک میشود و در صورتیکه با مواد رنگین
 آمیخته باشد باید نخست چسبندگی آن را با آب سرد و سپس نمک آن را با الکل زایل کنند
 برای طرف کردن لکه خون نیز بستن با آب سرد کافی است و هرگاه خون بر پارچه
 رنگین باشد نشاسته را در آب خمیر کرده روی آن میگذارند و پس از آن میسوزند
 برای زدودن لکه چای و قهوه از پارچه های ساده زرده تخم مرغ و گلگیرین را
 برابر مخلوط میکنند و روی آن میمالند و آنگاه با آب نمک گرم و صابون میسوزند
 لکه چربی از پارچه های سفید با آب گرم و صابون و از پارچه های رنگین با بنزین زایل
 میگردد و ترتیب بکار بردن بنزین آنست که کاغذ آب خشک کن یا پارچه پایی
 زیر لکه بگذارند و بنزین را با پنجه نخی بر روی لکه بمالند و در صورت لزوم عمل را

کرمار و کاغذ یا پارچه زیرین را عوض نمایند و از باب احتیاط پیش از آنکه پارچه خشک
 شود مقداری گرد و طلق با پنبه بر آن مالند تا از لکه هیچوجه اثری باقی نماند
 گل را در صورتیکه با چربی آمیخته نباشد کافی است که پس از خشک شدن تبراشند
 و آنگاه با پارچه تمیزی ننساک اثر آنرا بر طرف کنند و در صورتیکه چربی داشته باشد باید
 پس از تراشیدن گل چربی را تبرقی که گفته شد زایل سازند

لکه علف و برگهای سبز را غالباً با آب گرم و صابون یا با آتر پاک میکنند
 لکه جوهرهای رنگین و مرکب سیاه فرنگی و زنگ فلز در صورتیکه تازه باشد با آلبومی
 ترش و مقداری نمک پاک میشود و بجای آلبوم میتوان جوهر لیمو را در آب جوش حل کرد
 و بکار برد لکه ای را که از ریختن آلبومی ترش و امثال آن بر جامه پیدا میشود

با بنجار یا آب امونیاک زایل ساخت

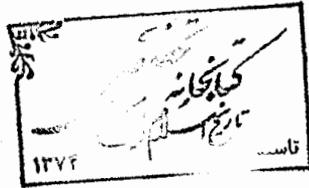
هرگاه بنجرا بپارچه کثیف و آلوده کالاشسته و پاکیزه گردد و باید آنرا در آب جوش
 و برای جوشانیدن یا بنجار دادن پارچه اسباب آلات مخصوص ساخته شده است
 که خانه و از آن کار آگاه باید از آنها اطلاع داشته باشند هرگاه لباسی مظلوم
 با لکه و کی میکرب امراض باشد کافی است که آنرا قریب نیم ساعت در آب جوش نگاه دارند

دفع حشرات و حیوانات موذی از خانه

بعض حشرات و حیوانهای موذی در خانه پدید میشوند که وجود آنها عموماً مایه آزار و اذیت است
 ابریل موریا نه و موش و کس و پشه و ساس و امثال آنها زیان مالی و خطر جانی که بعض
 این حیوانات با انسان میرسد از هر خطر و زیانی بالاتر است فی المثل پشه در شبها که گاه
 استراحت و خفتن انسان است بیدار میبشد و پوسته بامش جاگزای خون بدن
 خفته را میسکند و گاهی آسیب زهرش باعث تبهای مالاریا میگردد و شخص را از پای
 در میآورد موریا نه بدترین آفت فرش و کتاب و غیره و صندلی و در و تخته و سقفهای تر
 پوش است در خانه ای که موریا نه راه پیدا کرد از همه چیز دست بایستد چه در دست
 اندک همه چیز را تبا و خانه را خراب میسازد و وجود موریا نه یکی از عیوب بزرگ هر
 خانه است و بنا بر این در موقع اجاره و خریدن منزل باید وقت کامل کرد که موریا نه
 در آن جای مگرفته باشد در نقاطی که این آفت خانمان برانداز تولید میشود در سقفها
 منازل باید بجای تیر چوبین تیر آهنین بکار برد و معروف است که موریا نه در چوب
 کاج و سر و کمر نفوذ پیدا میکند و از این جهت قدما مخصوصاً در بناهای مهم بیشتر از این
 جنس تیر و تخته بکار میبردند اند بعضی برای دفع ضرر موریا نه دزیر فرشهای منزل
 برگ کاج میگزیند و یا در حوالی لانه موریا نه نفت یا جوهر سقر میپاشند و یا آنکه

در اطاق گوگرد و دو مسکنند ایگونه تدابیر بنفاید نیست ولیکن علاج قطعی نمیکند
 برای دفع ساس نوزین یافت روی تخمه هایمانند و گوگرد در اطاق و دو مسکنند
 برای دفع پشه دو گردن پوست نارنج خشک یا کافور بنفاید نیست، برای دفع
 مگس کاغذ گس گیر بکار میسوزند یا بوسیله بلبه ها دوائی مخصوص میپاشند اگر ده گرم
 فرل را با هفتاد گرم آب و بیست گرم شیر با کمی قند مخلوط کرده در شبقابی بریزند
 و در اطاق بگذارند کار کاغذ گس گیر میکند، تجربه رسیده است که مگس در پرتو نور
 رنگارنگ کمتر زیست میکند و همین نظر بود که در قدیم شیشه های رنگارنگ در پنجره ها
 بکار میسوزند، برای کلم کردن موش بهترین راه همان پاندا هماد تله هاست، موش
 از بومی نفت گیران است و در انبار یک طرف نفت سرگشاده باشد کمتر زفت
 اند میکند، مورچه هم گاهی در منزل بسیار و باعث زحمت خانه دار میگردد این حیوان هم
 از بومی نفت گیران است و جانی که نفت باشد کمتر زفت و آمد میکند و اگر تخمهای
 قفسه اغذیه را با محلول زاج سفید بشویند مورچه از آن بالا میسوزد و برخی از مردمان
 کاین جاندار وانه کش را آزار داده بعد پایمال میکنند یا میسوزانند راهی بخل میسوزند
 باید خوردنیها را جانی گذارد که از آسیب این حیوان محفوظ بماند
 در دفع پشه و مگس و موریا نه و امثال آنها که خطرهای بزرگ جانی و مالی دارند پیش از

سایر خسرات موزی باید کوشید
استعمال ادویه بطوریکه گهتسم علاج قطعی نمیکند و گاه هم برای خود انسان بی ضرر نیست
بهترین راه جلوگیری از پشه و مگس و ساس و مانند های آنها نظافت پاکیزگی خانه است
اگر در نظیف منزل مراقبت کامل نموده نگذارند کثافت در خانه جمع شود و یا چربی
در طرف و لباس و غیره بماند و یا خرده های غذا و شیرینی در اطراف پاشیده
شود و تخم از غوغا و ازدحام مگس و پشه و پشه و پشه ساس و پشه و مانند های آنها
کاسته خواهد شد و هر قدر در پاکیزگی تهر سعی کنند از اینگونه آسب باقیمر محفوظ
خواهند بود و پاکیزگی هم فواید صحتی دارد و هم منافع اقتصادی و کثافت
هم زیان مالی دارد و هم خطر جانی و بر عهده کدبانوان خانه و راست که در نظافت
و پاکیزگی پیشتر و بیشتر از هر چیز موافقت نموده هم خانه را پاک و تیز نگاه دارند و
هم افراد خانواده را از فردی بظهارت و پاکیزگی عادت دهند



رعایت بندگان و خدمتکاران

باید دانست که بندگان و خدمتکاران در خانه بمنزله دست پا و جراح یکدیگر میباشند
 اگر وجود مردم جهت کش و خدمتکار نبود ابواب احت سد و میشد و کسی از عهد انجام
 همتا خوش بر نیامد پس باید که بر وجود این جماعت سکرگزاری بشرط بجا آرند و ایشانرا
 و دیان خدای تعالی شمرند و انواع رفق و مدارات و لطف و مواسات در باره
 ایشان بکار دارند چه این صنف از مردم را نیز ظالم و کمال و قور و مانند کی باعضا
 و جوارح را یابد پس با بصاف و عدالت باید رفتار کرد و از جور و اعتساف اجتناب نمود
 طریق اتخاذ خدمت آنست که نخست راه تجربت و آزمایش را پیش گیرند و بعد از وین
 تمام بر احوال کسی او را استخدام نمایند و باید که از ارباب صنوبرها و خلقهای محوش
 اجتناب واجب دارند و از معلولان چون مردم کربین و اعور و لنگ و ابرص مانند
 ایشان تجنب لازم شمرند خادم را باید سیر کاری که صلاحیت آن دارد بکارند و از

کاری بکاری و صناعتی بصناعتی تحویل نفرمایند

باید که مخدوم در دل خادمان خوش مقرر گرداند که ایشانرا با مفاقت و طریق و سبیلی
 نخواهد بود و سبب تا بهم مروت نزدیک باشد و هم خادم شرط شفقت و
 هواداری و مناصحت و احتیاط بجای آرد چه این افعال آنگاه از اصداد شود که خود را

در نعمت و مال مخدوم شریک و مساهم شناسد و از عزل و بیرون کردن این آسود
 خاطر باشد و چون تصور کند که مخدوم او ضعیف رای و ست عداست و بهر گنهای
 او را دور خواهد کرد خوشتر است در خدمت او عاریتی شمرد و مقام او مقام را بگذراند
 بود نه در هیچکار اندیشه کند و نه شرط شفقت و دلسوزی نگاه دارد بلکه همت در جمع
 داند و سخن مال برای روز مفارقت و جفای مخدوم مقصور نماید و پیوسته در اندیشه
 روز بیکاری و تکی دستی خویش باشد

اصل بزرگ در خدمت خدمت آنست که باعث ایشان بر خدمتگزار می محبت بود نه
 ضرورت و در جا باشد نه خوف تا خدمت نیک ناصحان کنند نه ادای تکلیف
 ضروری بندگان، مخدوم باید که در امور معاش خدمت از ماکمل و ملائیس و غیره همچو
 اخلال نکند و خدمتگزار از چون نفس خود عزیز شمرد و در انجام جملگی حوائج ایشان
 کوتاهی نماید و ایشان را اوقات راحت و آسایش تعیین کند و چنان سازد که
 اقدام بر اعمالی که بدانها محمول است از روی وجد و نشاط کنند نه از روی ملالت و
 اصلاح خدمت را مراتب باید نگاه داشت و انواع تادیب و پاداش بحسب احوال
 جنایات و جرائم استعمال فرمود و طریق عفو و انعام را بکلی مسدود نباید کرد و باید
 و کسی که بعد از توبه مراجعت بگناه کند او را چاشنی عقوبت باید چسباند و تشدید

بتقدیم رسانید و از رشد او نوییدی نمود مادام که قید جا بر نگرفته باشد و باصرار و
دو قاحت مؤدی نشده

شخص خادم چون بخیاستی فاش و گنهای زشت که ابقا بر آن مذموم بود ملوث گردد
و تباویب و تهذیب قابل اصلاح نباشد صواب آن بود که بزودی او را از خانه
دور کنند و آلا بجا و رت او دیگر خدم نیز تباه گردند و فساد او دیگران تعدی کند
باید که در همه حال نظر مخدوم باصلاح و تادیب باشد نه بزجر و شکنجه خدمتگزاران
خادم قابل را بمنزلت اولاد باید داشت و بر تعلم ادب صالح تخریض فرمود

از خادمان اختیار باید کرد خدمت نفس را آنچه عاقلتر و بخیرتر و سخگویی تر و باحتر
و بادیانت تر باشد و خرید و فروش را آنچه عقیف تر و کافی تر و کسب تر و بیگانه
اطلاک و عمارات صنایع و مختار را آنچه قویتر و جلد تر و کارکن تر و تیمار چهار پای را
آنچه قوی دل تر بود و طبناخی را آنچه تند رست تر و امین تر و دست و دل پاک تر

فلزات

برنج و مفسرغ و ورشو

بعض فلزات بسیار نرم و یا سخت و یا بی اندازه زود شکن میباشند و برای
 ساختن ظروف و اسباب ادوات زندگی مناسب نیستند
 اینگونه فلزات را با فلز دیگر ترکیب میکنند از ترکیب آنها فلزی تازه بدست میآورند
 که بی عیب برای ساختن هرگونه ظرف و اسباب مناسب است
 از جمله فلزات ترکیب برنج و مفسرغ و ورشو است

برنج

برنج از ترکیب مس درومی حاصل میشود و از آن سنی و سماور و پارچه‌های دیگر ^{سازند}

مفسرغ

مفسرغ از ترکیب مس و قلمی بدست میآید و اگر از آن صیقلی کند جلائی بسیار
 خوب پیدا میکند

ورشو

ورشو از ترکیب مس و روی ذیقل حاصل میگردد و چون بسیار سخت است هوا
 و رطوبت در آن اثر ندارد و در ساختن آلات دقیقه جراحی و غیره بکار برده میشود

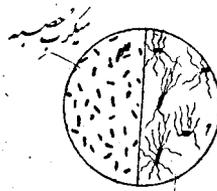
حیوانات غیر ذوی قوا

حیوانات صغیر

حیوانات صغیر یا میکروب طبقه از حیوانات بی استخوانند و باندازه کوچک خاک



میکروب با پرچم



میکروب حبه دانه در دانه

میکروب بی پرچم

میکروب بی پرچم

بستند که چشم دیده نشوند
میکروب با اشکال گوناگون در آب
و هوای خاک و نباتات و بدن

انسان یا حیوان وجود دارد

پاره از میکروبها نافع و پاره مضرند

یکی از خواص میکروبها اینست که اگر در محیط مساعد قرار گیرند بزودی پرورش

یافته عده آنها بشمار میشود

برای اینکه میکروب را خوب ببینیم باید آنرا زیر ذره بینهای قوی قرار دهیم

تا میکروب درشت شده چشم دیده شود

بزرگ و انتشار بسیاری از امراض بواسطه میکروبهای مضر است

میکروب اغلب امراض ساری مانند تب و با از راه آب در بدن شده شخص را مبتلا میکند

میکروب سل در هواست و از مجرای تنفس داخل میشود

پند و امثال

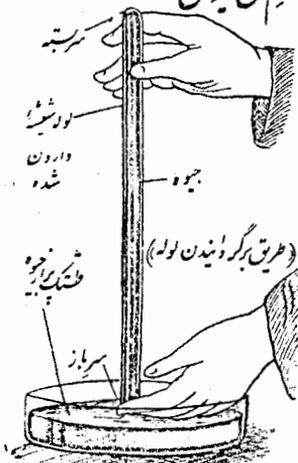
زیزدان تبرس و کُن بد بکس
 چونکی کنی نیکی آید برت
 تو خاکی چو آتش شو شد و تیز
 مجوی آشتی در گه کار زار
 از امر و زکاری بعنه دامن^(۱)
 بیاید که کوشی بعدل و بداد
 ز را آدمی منردنی و هم تهریت
 بنا بر دباران بیاید گریست
 روانیت برگشتن از کار زار
 بداد و دیش کوش و هشیار باش
 تار و نه او ان و ایندی کحیت
 نبرمی بر آید ز سوراخ مار
 اگر یکدلی کام حاصل کنی

از شاهنامه فردوسی

۱- گذار ۲- جوانروی ۳- بر دم بی صبر ۴- یعنی فرار از جنگ نیکو نیست

میزان الهوائ

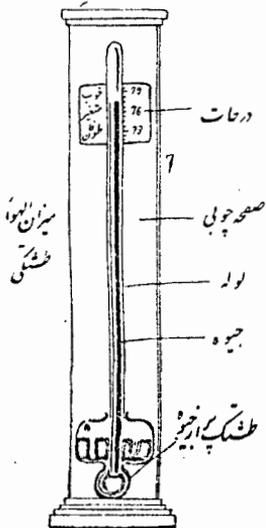
میزان الهوائ آنست که برای تعیین فشار هوا بکار میرود و آنرا مانند میزان الحرارة با جویوه میسازند
میزان الهوائ جویوه اقسام مختلف دارد و ساده ترین اقسام آن میزان الهوائ طشتکیست که



در بعضی خانه ها یافت می شود

میزان الهوائ طشتکی لوله بسیار باریکست از شیشه که کسیر آن بسته و سر دیگر آن باز است و بطشتک کوچکی مربوط میباشد
برای ساختن میزان الهوائ طشتکی تخت لوله شیشه را از جویوه پر میکنند بعد با انگشت سرباز آنرا گرفته در طشتکی

پراز جویوه بر میگردد و اند جویوه در لوله پائین آمده بعد تعینی میسازند و قسمت بالای لوله آنرا



خالی میماند پس لوله و طشتک را بطور عمود بر روی صفحه

چوبی نصب و صفحه را بقسمتهای مساوی تقسیم میکنند و

هر یک از آن قسمتها را یک درجه میگویند

اگر هوای خارجی بر سطح زمین طشتک فشار بسیار واز

اورد جویوه در لوله بالا میرود و برعکس اگر این فشار کم باشد

زمین در لوله پائین میآید

بالارفتن و پائین آمدن حیوه در لوله شانه خوبی و بدی هواست
 اگر آسمان صاف و هوای خوب باشد حیوه در لوله بالا میرود و اگر آسمان ابر و هوای بارانی باشد
 حیوه در لوله پائین میآید

اگر حیوه بطور ناگهان در لوله پائین آید علامت طوفان شدید است
 میزان الهوا برای تعیین ارتفاع مکان هم بکار میرود زیرا هر چه از روی زمین بالاتر رویم
 فشار هوا کمتر میشود و بنابراین حیوه در لوله میزان الهوا پائین تر میآید و بدین طریق میتوان
 ارتفاع کوهی را باسانی بدست آورد

۱- زین جان حیوه است و آنرا بفارسی سیما بگویند

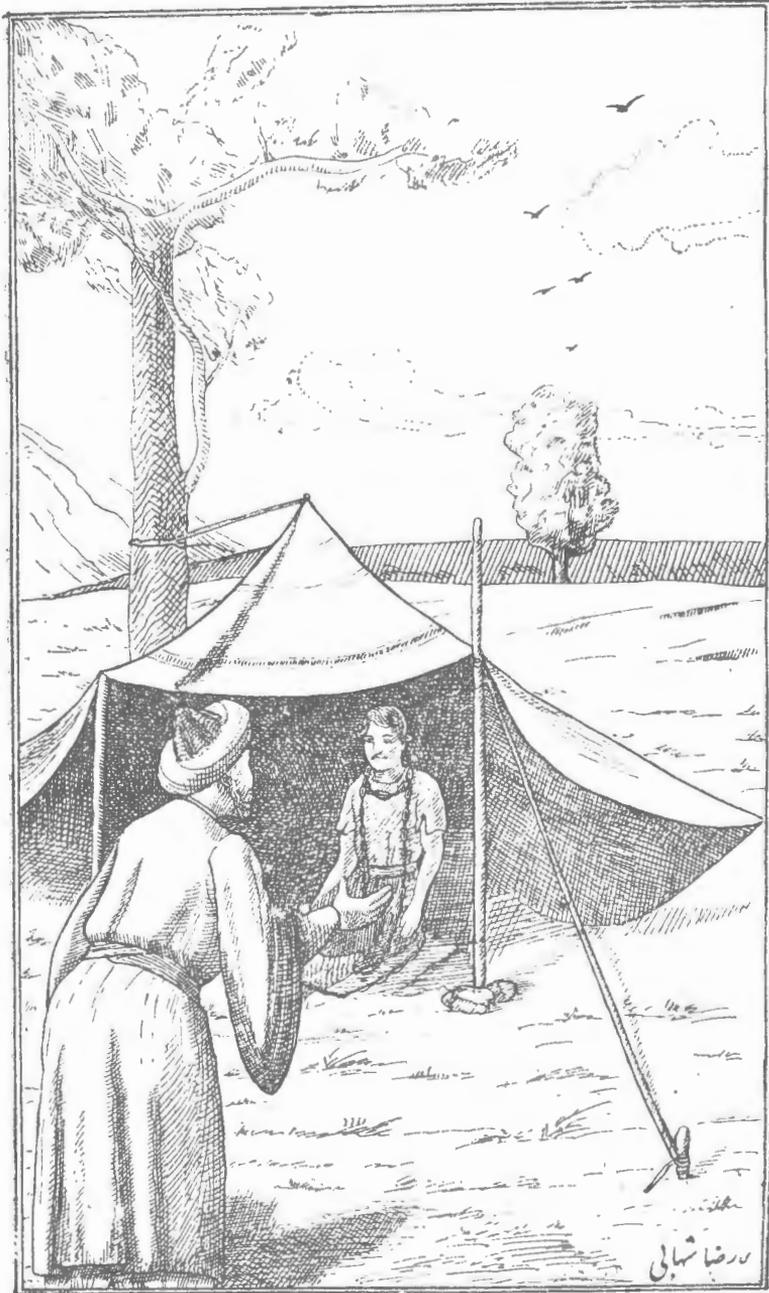
سعی

هر که سعی بد کند در حق حلق
 ز آنکه فرموده است اینزد در نبی^(ص)
 هیچ سعی خوشتر نیست بیسند جزا
 لیس لیلان^(۲) اِلا ما سعی
 باز قطعات انوری

۱- ستان کریم ۲- نیست از برای انسان که آنچه سعی بدست آرد

خشموی پدر

آورده اند مالک دینار سالی حج رفته بود پس از بازگشتن مردم از عرفات در خواب
 دو فرشته دید که یکی بدیگری میگفت اسال حج بمه مردم بدرجه قبول رسید مگر حج اخیری
 مالک بیدار شد و تا سحر در اندیشه آن خواب بود با دادان میان قافله خراسان رفت
 و نشان احمد بلخی پرسید خیمه احمد را بد و نمودند مالک بخیمه رفت و در آنجا جوانی دید پلاک
 پوشیده و بندگراں بر پای و غل برگردن نهاده همیله چشم جوان بر مالک افتاد گفت
 آن احمد که در خواب دیدی و حج او پذیرفته نشده نم و این پلاس و غل بند محرومی
 من است مالک تحیر ماند و گفت با چنین ضمیر روشن و دل آگایسچ ندانسته محرومی
 ترا سبب چیست گفت آری دانسته ام سبب آن است که پدر من از من ناخستودا
 مالک پرسید پدرت کجاست گفت در همین قافله است مالک را انہائی با خود برد
 و خیمه پدر آن جوان رفت پر مردی نیک منظر و خوش سخن دید که برگریخته مردم
 بسیاری برابر او صف کشیده اند مالک پیش رفت و سلام کرد و گفت ای شیخ بر پیری
 بت گفت آری پیری دارم ناخلف و از او بسی ناخستودم مالک خواب خود را
 بر او حکایت کرد و گفت ای شیخ امروز روز بخشدن مظالم است سزاوار نباشد
 از غنای خود رحم نیازی و او را در رنج و تعب نگاهداری از گناه سپرد گذر



رضاشهبانی

مالک دینار و احمد بن محمد

پریگفت در دل داشتیم که اورا نهم کن شفاعت مردی عزیز چون ترارد تو انم کرد
از گناه وی در گذشتم و دل با او خوش کردم مالک نخرند شده بر خاست در و بخیه
چون نهاد او را دید که غل و بند از گردن برداشته پلاس از تن بیرون کرده جان
پاکیزه پوشیده است چون خمش بر مالک افتاد گفت خدا ترا جزای نیک داد
که میان من و پدر اشتی افکندی و برکت نشود می پدر حج مرا نسیه قبول کردند
نقل منی از روضه الانوار و تذکره الاولیاء

۱- نام بی از زانو معروف است ۲- نام محلی است در نزدیکی کوه که حاجان در مقام توقف میکنند و معابد

بخصوص بجای آورند ۳- پارچه پشمین خشن ۴- اندیشه و دل ۵- دیدار ۶- ناپاکی و ناپاکان

باج مظلوم منی حقیقت مظلوم بر ظالم دارد

حکمت

هر که در میان سخن دیگران افتد تا مایه نفضش بداند پایه جملش بشناسند
نزد مرد و هو شمتند جواب مگر آنکه کز او سوال کنند
مگر چه بر حق بود مزاج سخن حل دعویش بر مجال کنند
ز با بستم گلستان سدی



خوشین خوش را درم شوان کرد

بر خرد خویش بر بستم شوان کرد

انیمه را خادوم درم شوان کرد

دانش و آزادگی و دین و فروت

بندگی و خواجگی بستم شوان کرد

رفاقت بنشین و هر چه داری بسند

از قطعات غصری

کتابت زین خط

۱۳۱۱



تشریحات

دین اسلام پیغمبر با حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم خاتم پیغمبران
 و کتاب او قرآن کریم است که آخرین کتب آسمانی میباشد
 مسلمان باید با فکر و دلیل و خلوص نیت با اصول دین اسلام معتقد باشد و مطابق
 احکامی که پیغمبر اکرم آورده است رفتار کند و عباداتی را که برای صفای روح
 و سعادت دنیا و آخرت مقرر داشته است بجای آورد

اصول دین و مذهب

اصول دین اسلام توحید و نبوت و معاد میباشد و اصول مذهب شیعه عدل
 و امامت است که آنها را در کتاب سوم و چهارم آموخته اید

عبادات

عبادات از فروع دین است و بطور تفصیل در این کتاب نوشته میشود
 عبادت عملیست که در آن قصد قربت متعبر باشد یعنی با نیت تقرب بخداوند
 و می بجای آورده شود

مهمترین عبادات که بر هر مرد و زن مسلمان با شروط تعیین شده واجب میباشد نماز
 دروزه و حج و زکوة خمس و جهاد و امر معروف و نهی از منکر است

نماز

اول نماز یومیه - نماز یومیه ۱۴ رکعت است که در صبح و ظهر و شام تشریحی که در کتاب چهارم خوانده اید بجای آورده میشود

نماز ظهر و عصر و عشاء برای مسافر قصر است یعنی مسافر باید در رخن و برگشتن همچنین در مقصد بجای چهار رکعت و در رکعت نماز بخواند

شرط قصر نماز آنست که شخص قصد مسافرتی داشته باشد که از پشت فرسخ رخن یا چهار فرسخ رخن چهار فرسخ برگشتن کمتر نباشد

اگر مسافر در مقصد بیش از ده روز قصد اقامت کند باید نماز را تمام بخواند مسافر هنگامی میتواند نماز را قصر بخواند که از محل خود انقدر دور نشده باشد که او را از این محل را که از آنجا مسافرت کرده است نشود دید و یارهای شهر را نبیند شکاری و شکارچی و ملاح و اشغال آنها که غالب در سفرند نباید نماز را قصر بخوانند و دوم نماز جمعه - نماز جمعه که از جمله نمازهای یومیه میباشد و در رکعت است که در روز جمعه هنگام ظهر تشریحی خاص بجاعت ادا میشود

این نماز در زمان غیبت امام مستحب است

خطیب قبل از نماز باید دو خطبه بخواند که هر دو در ستایش خداوند و درود بر پیغمبر

اول و صلوات الله علیهم و موطنه و اندرز بوده باشد و یک سوره کوچک و یک آیه از قرآن کریم نیز تلاوت کند

این نماز از زن و مسافر و کور و پیه و بیمار و شل و عاجز و کسی که از خانه او محالی که نماز جمعه خوانده میشود زیاده برد و فرنجی فاصله باشد ساقط است

سوم نماز عیدین - نماز عید فطر و نماز عید قربان است و آن دو رکعت میباشد

که در زمان حضور امام ۴ واجب و در این زمان مستحب است

عید فطر اول ماه شوال و عید قربان دهم ماه ذیحجه است

وقت نماز عید از طلوع آفتاب روز عید است تا ظهر

مستحب است که نماز عیدین بجماعت گزارده شود

نماز عید و خطبه وارد که باید بعد از نماز خوانده شود و سزاوار است که خطیب علاوه

بر آنچه در خطبه نماز جمعه ذکر شد در خطبه عید فطر آداب فطر و اذن و در خطبه عید قربان

آداب قربان کردن را برای مردم بیان نماید

چهارم نماز آیات - و آن نماز است که هنگام گرفتن خورشید یا ماه یا وقوع

زلزله و وزیدن بادهای شدید خطرناک و دیگر انقلابات جوی بجای آورده میشود

هنگام گرفتن خورشید یا ماه و وقوع زلزله چه مردم از آن بترسند و چه نباشند

باید نماز آیات را بجای آورند ولی در موعظ دیگر انقلابات جوئی ابرقیل طوفانها
 شدید نماز آیات فقط زمانی واجب میشود که مردم از آن حوادث بیناک شوند
 پنجم نماز میت - واجبست بر مرده مسلمان که سنش از شش سال کمتر نباشد نماز
 گزارده شود

نماز میت واجب کفایت بدین معنی که بر همه کس واجبست لیکن یک یا چند نفر
 آنرا بجای آورند از دیگران ساقط میشود

نماز میت بدینگونه است که پس از مراسم غسل و کفن میت ابر پشت مقابل نماز گزار
 میخوابانند و نماز گزار رو بروی او میایستد بطوریکه سر میت بطرف دست راست
 او باشد آنگاه نماز گزار میت کرده چهار اتمه ابر میگوید و بعد دعائی که ماثور میباشد
 میخواند و کبیر بچشم راقشه و نماز را ختم میکند

ششم نماز عمد یا نذر یا سوگند - و آن نمازیت که شخص بعتسم خوردن یا نذر کردن
 یا عمدتسن بر خویش واجب کرده باشد

هفتم نماز فوت شده از پدر و مادر - هرگاه شخصی بمیرد بواسطه مرض یا عذری
 دیگر نماز واجب از او فوت شده باشد بر پسر بزرگ او واجبست که نمازهای فوت
 شده او را ادا کند بشرط اینکه وصیت نکرده باشد که دیگری قضای آن نماز را بخواند

روزه

اول روزه ماه رمضان - که از اول ماه تا آخر ماه هر روز گرفته میشود

عزّه ماه رمضان را یکی از چند امر میتوان شناخت

۱ - آنکه شخص خود بهلال رمضان مشاهده نماید

۲ - اینکه سی روز از ماه شعبان گذشته باشد

۳ - اینکه حاکم شرع مطاع حکم کند یا جمعی کثیر شهادت دهند که بهلال رمضان را

دید و اندک علم حاصل شود

موقع روزه از طلوع صبح صادق است تا غروب آفتاب که در این مدت روزه

باید از خوردن و آشامیدن و دیگر اموری که بطلان روزه میباشد پرهیز کند

روزه در صورتی صحیح است که شخص قصد روزه کند برای فرمانبرداری خدا و تقرب

یا و پس اگر کسی بی نیت روزه از خوردن و آشامیدن و دیگر مبطلات خودداری کند

روزه در محسوب نمیشود

دوم روزه قضای ماه رمضان - هرگاه شخصی بگذری شرعی از قبیل مسافرت

و بیماری نتواند در ماه رمضان روزه بگیرد و واجب است روزانه نانی

که از او فوت شده پیش از آنکه ماه رمضان دیگر بیاید ادا کند

روز و بر شخص غیر بالغ و مجنون و مسافر و بیمار و کسیکه روزه بسبب پیدایش مرض

یاشد یا طول آن میشود واجب نیست

اشخاص سر که روزه بسبب شقت و ضعف آنها میشود میتوانند افطار کنند و در عیوض

یروز یکجا رک کندم صدقه بدهند

حج

تج زقرن بکله و زیارت خانه کعبه است در اوقات معین با شروط و ترتیبات شخص

حج بر طفل و مجنون و بیمار و کسیکه مستطیع نباشد واجب نیست

مستطیع کسی را گویند که مخارج زقرن بکله و برگشتن و خرج خانواده خود را باندازه شان

حوش در ایام مسافرت داشته باشد

دیگر از شروط و وجوب حج امن بودن او است پس اگر تمام شروط حج جمع شود لیکن

راه بواسطه را بنرمان یافته و فساد یا شیوع مرض و امثال آن مخوف و ناامن باشد

زقرن بکله جایز نیست

خمس

خمس دین پنج یک از مال معین است مستحقین بر تریبی که در شرع مقدس اسلام معین

شده است

خمس از هفت چیز باید داده شود و از آنچه است

۱- غنیمی که در جنگ از کفار گرفته شود در صورتیکه جنگ در زمان حضور امام علی^{سلام} و باذن او باشد

۲- مرورید و اشغال آن که از دریا بقوص و شنا استخراج گردد

۳- گنجی که از زیر زمین پیدا شود و آن زمین ملک خاص باشد

۴- فایده که از تجارت یا زراعت یا صنعت یا غیر اینها بعد از وضع خرج کار و مخارج سالیانه صاحب مال عاید میگردد

خمس تبرقی که در شرع مقرر میباشد با امام علی^{سلام} یا نائب امام و سادات داده میشود

زکوة

زکوة مالیت که انسان تبرقی مخصوص فقرا و مستحقین میدهد

زکوة را از طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند باید داد

زکوة بر کسی واجبست که قائل و تکلف باشد و بتواند در مال خود تصرف کند

زکوة بمالی تعلق میگیرد که بعد نصاب رسیده باشد مثلاً نصاب گندم تقریباً ۱۸۴ من

تبریز و نصاب طلا ۲ مثقال شرعی است

متحقن زکوة هشت طایفه و از آن جمله اند

اول - فقرا و مساکین یعنی کسانی که قوت سالیانه خود و عیال خود را ندارند
 دوم - وام داری که قادر بر ادای دین خود نباشد بشرط اینکه مالی را که وام کرده است
 در راه نامشروع و حرام صرف نکرده باشد
 سوم - ابن السبیل یعنی کسی که در غربت بفقیر و پریشانی دچار شده باشد اگر چه در شهر
 خود مالدار باشد

چهارم - کفاریکه در هنگام جنگ بسلیمان یاری دهند
 پنجم - زکوة را در امور خیریه که نفع آن عام است ابرقیل ساختن مسجد و مدرسه
 کاروانسرا و پل و آب انبار و راه و امثال این امور نیز میتوان صرف کرد

دفاع

یکی از اموریکه در شریعت مقدس اسلام بر هر کس از زن و مرد و پسر و جوان واجب
 میباشد دفاع است که هرگاه دشمنی بکشور اسلام هجوم آورد و همگی باید همپای نبردند
 دشمن را از خاک خود برانند و برای این دفاع همه کس باید قواعد جنگ و فنون نظام
 (از سواری و تیر اندازی و بکار بردن اسلحه و آلات نبرد و نحوه

بیا آموزد

امر مبروف و نهی از منکر

بر هر مسلمان عاقل و رشید واجبست که مردمان را از اعمال ناستوده و افعال ناپسیده که در شرع ممنوع میباشد نهی و بر فائز نیک و کردار پسندیده امر کند
امر مبروف و نهی از منکر بشه و طی چند واجب میشود

۱- اینکه مرتکب بداند که عمل او حرام است

۲- اینکه شخص گوینده مؤثر باشد و بداند یا احتمال دهد که مردم نصیاح و مواظب او عمل خواهند کرد

۳- اینکه امر و نهی کننده خود با او امر و نواهی شرع آگاه باشد حلال از حرام و مکروه را از مستحب باز شناسد

۴- اینکه بواسطه امر و نهی او ضرر یا خسارت مهمی نخورد او یا بدگیری از افراد مسلمان وارد نشود

تجارت و کسب

تجارت و کسب بر چند قسمت واجب و مستحب و حرام

تجارت و کسب بر کسی واجبست که معاش می و خانواده اش منحصر بدان باشد

کسانی که معاش کافی داشته باشند نیز میتوانند برای توسعه معاش خویش تجارت که نظام

عالم بر آنست اقدام کند تجارت در اینصورت مستحب شمرده میشود
 کسب کردن چیزیائی که در شرع مقدس اسلام منع شده و حرام و جتنباب از آن حالت
 کاسب و تاجر باید احکام کسب تجارت را بداند و از کاسبی که در شرع حرام است
 پرهیز کند تا خداوند تبارک و تعالی کسب تجارت او را برکت بخشد
 کاسب مجرّمه اقسام بسیار دارد و از آنجمله است

اول - خرید و فروش نسکرات

دوم - بیع و شتر آلات لهو و لعب و قمار

سوم - فروختن اسلحه کبشی که میخواهد آنرا در جنگ با مسلمانان بکار برد

چهارم - اجرت برای عمل واجب مثل وضو و نماز و روزه و همچنین رشوه گرفتن برای

دادن حکم و اجرت گرفتن برای ادای شهادت

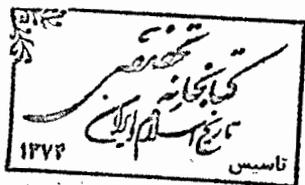
پنجم - جادوگری و غیب گویی و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها

معاصی و حنات

خداوند تعالی نطفه مبصیح و مفاسدیکه با آنها عالم است برای انسان و طایف

و تکالیفی مقرر داشته و او را امر نموده است که از آنچه بخلط صحت یا منافع شخصی وی

یا با نظام عالم و منافع عامه مردم زمین می رسد پرهیزد و بدان عادات و صفاتی که



محبب خیر او دیگران است متحقق و متصف گردد

عادات و اعمال مضر معاصی و عادات و اعمال مفید حسنات نامیده میشود

معاصی کبیره و صغیره

علماء معاصی را بدو قسمت تقسیم کرده اند کبیره و صغیره. در این کتاب بعضی از معاصی کبیره نوشته میشود

معاصی کبیره

معاصی کبیره اعمالیست که نوع شر ضرر بسیار میرساند و خداوند فرماید که آنرا جرم و عده که در قرآن مجید فرموده است در دوزخ مُعَذَّب خواهد فرمود

عظمت این معاصی کبیره از این قرار است

اول شرک - پروردگار در ذات و صفات خود در افعال از قبیل آفریدن و

بروزی و دادن و میرانیدن و زنده کردن شرکی ندارد و ما نباید در پرستش همگیس و

بیچ حضرت اشراک و قرار دیم و شرک گرفتن برای خدای تعالی بزرگترین معاصی

شمرده میشود و خداوند در قرآن فرموده است که شرک را نخواهد آفرزید

دوم عصیان و کفین - یعنی نافرمانی کردن نسبت پدر و مادر

فرزندی که بر خلاف او امر و الدین خویش رفتار کند و ایشانرا از خود برنجانند

بچگاه روی رستگاری نخواهد دید و مادامیکه آنها راضی نشوند خداوند بیوقت
از او راضی نخواهد شد

سوم قطع رحم - یعنی رعایت نکردن حقوق برادران و خواهران اعمام
و دیگر خویشاوندان

انسان مؤلف است که با هر یک از یوگان خویش بهر اخور تبه و مقام او رفتار
کند آنها را که بزرگترند محترم بدارد و با آنها که با وی برابر و همسرند بدستی و مهر با
سدک نماید و بر آنها که کوچکتر و زیر دست او هستند رحم و شفقت روا دارد و
همیشه از او توقع گرفتاری و در ماندگی معاونت کند تا در دین کسانی که قاطع
رحمت دشمنان او نشود و خداوند بر او دشمنان نگیرد

چهارم مای از رحمت خدا - یعنی انسان بخداوند بخشش و آمرزش و عنایات
او اعتماد و امیدواری نداشته باشد

کسانیکه دارای این عادت نامشودند باشند پیوسته از خدا و خود مایوس خواهند
بود و انسان مایوس در هر کار بی نشاط و دست است و خداوند از چنین بفریبست
چشم تصرف در مایل تمیم - یعنی انسان در صورتیکه حق نداشته باشد در مایل تمیم
تصرف و آنرا بضرر تمیم مصرف یا تفریط کند

خداوند در قرآن وعده فرموده است کسانی را که مال ایتام را بظلم و عدوان بخورند و ببرند

باتش جهنم خواهد سوزانید

ششم غیبت - و آن ذکر نمودن عیسا و نقایص برادر مسلمان است در غیاب او

بطوریکه اگر خبر شود بدش آید

کسی که در غیاب برادر دینی خود عیب و بد او را بگوید چنانست که گوشت او را خورده است

بمعنی که هانگونه که خوردن گوشت آدمی علی بیارزشت و نفرت او راست غیبت نیز نپزند

و موجب نفرت کافر و مان خواهد بود و غیبت کننده از جمله کسانست که خداوند

بایشان وعده آتش جهنم داده است

هفتم دروغ گفتن و سوگند دروغ یا در کردن نام خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام - سوگند

خوردن مطلقا چه بر است و چه بدروغ پسندیده نیست و انسان باید از آن خودداری

کند زیرا سخن اگر راست باشد محتاج بسوگند نیست و اگر دروغ باشد بسوگند راست

نگردد

اینست که بدروغ سوگند یا در کند در حقیقت مُرتکب و دغمانه است یکی دروغ گفتن و

دیگری سوگند بدروغ یا در کردن -

هشتم فرار از جهاد - فرار از جهاد از معاصی بسیار بزرگ شمرده میشود چه

آن زتختن عاید تر کب و یا اشخاص معدود است بلکه ممکن است سپاهی که شمار
آن از صد هزار تجاوز باشد آسیب و ضرر برساند

کسی که از جنگ فرار کند و در وقت پیکار دشمن پشت نماید و در انجام وظیفه لشکری
خوش تصور و زود سبب ترس و بیم لگریان موجب شکست سپاهی عظیم خواهد شد و
خدا و چپشین بنده را که سبب اتلاف مهنوعان خود شده است دشمن دارد و با
جهنم میوزاند

نهم غضب - یعنی تصرف در مال غیر بدون رضای او
کیسکه مال دیگر از او بزد و یا بظلم و جور بگیرد و یا بدون اجازه صاحب آن در آن تصرف
کند جزه فاصبین محسوب است

غصب مال غیر با اندازه ناپسندیده است که نماز که در جامعه غصبی یا در مکان
بجای آورده شود باطل است

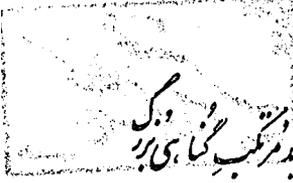
دهم کم فروشی - آنستکه شخص در معامله زیاده از آنچه باید بماند و کمتر
از آنچه شاید بدد

کم فروشی در حقیقت نوعی دزدی و دروغ گفتن و غصب مال غیر است و کسی که کم
بفروشد و ترکت تمام این گناهان که از معاصی کبیره میباشد گردیده و جزای او

بیارشید است

خداوند درباره کم فروشان سوره بنفیس بر خود نازل کرده و در آن سوره جایگاه کم فروشان را ذیل کی کی از طبقات دوزخ است قرار داده
 یازدهم اعانتِ بظالم - بدین معنی که شخص ظالمی را در ظلم مجبوتی معاونت کند
 کسی که ظالم را یاری دهد شریکِ وی محسوب میشود و همان تجازات که خداوند برای ظالم مُقتدر فرموده است بومی نیز خواهد رسید چه خداوند عادل است
 و مقتضای عدالت عادلان را دوست و ظالمان را دشمن میدارد
 دوازدهم ترکِ عفت - عفت بمعنی پاکدامنی و خودداری از اعمال و عادات زشت است

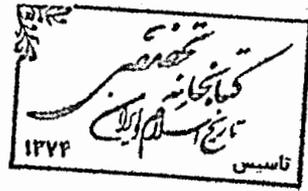
کیسکه پابند عفت نباشد ناچار مُرتکب اعمالی که در نزد خدا و خلق ناپسند و موجب زیان جسم و جان است میشود و از هیچ گناه روگردان نمیشود
 شخص بی عفت ممکن است برای رسیدن مقصودِ نامشروع خود مُرتکب هرگونه نصیحت بشود و دروغ بگوید و دزدی کند و غیبت نماید و سوگند بدروغ یابد و کذب پس ترکِ عفت علاوه بر آنکه خود گناه بزرگ است فشار و مصدر اغلب گناهان بزرگ نیز میباشد
 سیزدهم هجو - یعنی مذمت کردنِ مُسلمان



کسی که برادرِ مسلمان خود را بی سبب یا با سبب بچو کند و بدو ناسزا گوید مُرگبِ گنجا بی بزرگی
 میشود و خداوند او را عذاب خواهد فرمود

چهاردهم قطع طریق - یعنی زدنِ راه
 راهزنی کسیست که بر سر راه کاروان و مسافر کین کند و مال ایشان را بقتل و غلبه
 و استعمالِ اسلحه و ضرب و تشنگی بگیرد
 راهزنی بدترین و شدیدترین اقسامِ دزدیت چه سبب احتلالِ مملکت و اضطراب
 قلوبِ مردم و شکستنِ رونقِ تجارت میباشد





اخطار

آقایان معلمین باید مطابق ابلاغ اکید وزارت معارف در مدت سال در کلاس پنج کتبی را که از طرف وزارت معارف برای آن کلاس تألیف و طبع شده است تدریس نمایند و برای تدریس آن مکلف میباشند نکات ذیل را کاملاً مراعات کنند

۱- نتیجه اخلاقی هر حکایت را شفاهاً و مکرراً بایان بسیار ساده بشاگردان بگویند تا اصول مسائل اخلاقی ملکه و ذهنی آنها گردد

۲- شاگردان را وادار نمایند که رئوس مطالب تاریخ و مسائل حفظ الصحه و دروس الاشیاء و شرعیات را پس از فهمیدن کاملاً بغاظر بسیارند و نیز قسمتی از اشعار منتخبه را که شماره آن در هر صورت از بانصت کمتر نباشد با توجه کامل بمعانی آنها حفظ کنند.

۳- در آموختن امثال مورد استعمال هر مثل را بشاگرد بفهماند.

